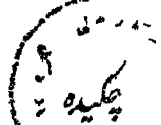
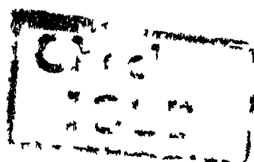
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

الحمد للہ والمنہ کہ درین اوان برکت نشان و زمان سعادت توامان





چکیدہ

قلم ہدایت علم جناب غفرانمآب

قدسی القاب خضر بیابان شریعت غرا

یوسف کنعان ملت بیضا مجدد دین حضرت خیر البشر علی راس

المایۃ الثانیۃ عشر المجتہد علی الاطلاق العلام المشتہر فی الافاق مولانا الملکرم

وسیدنا المفخم السید دلدار علی تغمدہ اللہ بلطفہ الخفی والجلی رسالہ نادرہ

روزگار و عمدہ اعصار المسماۃ بہ **ذو الفقار** در جواب باب دوازدہم

تحفہ اثنا عشریہ حسب فرمایش جناب عالم نبیل و حبر جلیل فی الدرجۃ الرفیعۃ والرتبۃ

المنیعۃ حاج الحرمین الشریفین مولوی سید شریف حسین خانصاحب

دلدار شد جناب ارسطو زمان و افلاطون دوران مولوی

سید رجب علی خانصاحب بہادر

ادام اللہ اقبالہما وزاد

اجلالہما

۱۲۸۱ھ

بعد تصحیح و مقابلہ از چند نسخہ برای انتفاع انام و افادہ عوام در سنہ ۱۲۸۱ ہجری

در مطبع مجمع البحرین لدھیانہ جلیہ طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لمثبت الحق ومزيل الباطل والصلوة على الدعاة الى سبيل النجات محمد وعترته الذين خصوا بالمناقب والفضائل سيما على هادى المضلين ودافع شبهات المرتبين قائد الكرام البررة وقاتل الكفرة الفجرة ابى الائمة وسراج الامة قسيم الجنة واللظى اية الله العظمى الوصى المطلق والقائم بالحق الذى غصبوا حقه فى السقيفة والشورى امير المؤمنين على المرتضى

اما بعد بر مرآت ضمير فيض پذير طالبان صراط سوى تاركان سبيل غى ظاهر و روشن باد كه يكى از نوادر سوانح كه درين عصر بظهور رسيده اين است كه شخصى از خاندان تصوف و تسنن نظر باين كه علماى شيعه از قديم الايام از كتب مخالفين علماى ايشان را ملزم و مبهوت و مفحم و محجوج ساخته اند اراده نمود كه بتقليد شيعيان از كتب اينها علماى شيعه را ملزم سازد و نفهميد كه اگر اين امر ممكن بودى اسلاف مخالفين كه بمراتب افضل و اعلم اخلاف ايشان اند دلهاى خود را ازين غم و غصه خالى نساختند بالجمله بسبب كوتاه بينى و عدم حيا از اطلاع نقادان و ارباب بصيرت شرم ناكرده بر اثبات قصور خويش سجلى نوشته و اوراق چند مانند نامه اعمال خود تيره و سياه كرده و بتقليد مقتدايش بكلمات ضلالت سمات مشابه و مانا بكلام المعجز كثير الفتوح جناب واجب الاتباع حضرت رسول مطاع را آزرده والله در من قال رباعى خاقانى

انگشت كه بر راه تو مير و ند * زاغ اند و زاغ را روش كبك آرزوست * گيرم كه مار چوبه كند تن بشكل مار *

بشکل مار * گوز بهر دشمن که مهره بهر دوست * و هر چند این مزخرفات که بطور و طرز صحیفه ملعونه توطیه و تمهید
یافته در خور جواب و داخل حساب نیست و نیز عمر گرامی را که مایه تحصیل مثوبات ابدیست و اوقات شریف را باموریکه
در نظر انوار اولوالابصار وقعی و رتبه نداشته باشد صرف نمودن بیجا اصلی ست لهذا کاملین این صناعت
از فرقه ناجیه امامیه نگاه التفات بجانب این مقدمات ننمودند تا برد و جواب کے تضییع اوقات خود نمایند اینکه
از نقض کلام مجهول الاسم والجسم عاجز آمدند هر جاهلی از مخالفین که این سخن را حمل بر تصنع نماید رجوع بکتب
کلامیه علمای امامیه نموده مسایل مردوده سفیان را در انها مطالعه فرماید تا صدق این گفتار براو ظاهر
و باهر گردد بلکه اینمعنی نزد جمهور اهلسنت کالشمس فی رابعة النهار بمرتبه عیان ست که حاجت به بیان نیست
لیکن بنوبت مطالعه مقدمات مسطوره چون باین قاصر بی بضاعت رسید بخیال انکه جامع اباطیل و اکاذیب
کلام مزور عام فریبش را که مصداق کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا
هست اگر کشف تلبیسات و رفع مغالطات ان بعمل نیاید مبادا بحضور ناقصی چند از احزاب خود که خبر از
حقیقت مذهب حق امامیه ندارند بیان نموده بگمان حقیت مسلک تسنن نسبت عجز و قصور بهر شیعی امامی
نماید و در مجمع عوام ناس زبان بلاف انا خیر منه کشاید پس بحکم خیر الکلام ما قل و دل کلماتی چند در کمال ایجاز
و اختصار برای دفع خیالات واهیه مشار الیه بحیز تحریر در آورده تا خلل در اوقات کمتر شود و بجهت ممیز
حق و باطل انموذجی باشد از تفاصیلے که بحول و قوت قادر علی الاطلاق اگر اراده بان تعلق میگرفت بمنصه
ظهور میرسید و هرگاه غرض ازین بیان محض تحصیل رضای ملک منان ست و نصرت دین حضرت سید الانس و
جان غرضی دیگر باین و آن امیدواری از فضل عمیم الله سبحانه عز شانه هست که موجب دفع تعصب اهل بغی و عناد
و دفع جهل مرکب اصحاب فساد گردد بحق الحق و القائل بالصدق مخفی نماند که ناصب عداوت اهلبیت ع باب
دوازدهم را که در تولا و تبرا نوشته و بالفعل احقر العباد بابطال ان سراسر باطل پرداخته چون کلمات خشن و درشت
بنابر مصلحت کمتر مندرج ساخته اول بواسطه بعضی از اصدقه خود بروز داد لهذا فقیر بدفع آن پرداخت
والحال چون بعضی از ابواب آن کتاب دیگر هم بنظر رسید دید که بکمال درشتی و بیهوده گوئی که درانها
عنان سخن بعد عن المذهب بالفظ الغلیظ باور رسیده در تهجین و تنقیص فرقه ناجیه اثنا عشریه و علمای
کرام ایشان بکار برده بنابرین بخاطر رسید که بعضی از ان الفاظ بیهوده او قبل از شروع بمطلوب ذکر نماید
تا مولف کتاب احیاناً اگر منتقدیست مصرع کلوخ انداز را پاداش سنگ ست * بعضی از سخنان خود را در لباس

درشتی وخشونت بلوه گر سازد معذور باشد پس باید دانست که در موضعی از باب هم میگوید کوشش نمادن مهدیت
اخوان الشیاطین و افترات ابن مطهر حلی و ابن شهر اشوب مازندرانی که از نفس غزالی و شهیق حماری بیش نیست
و ایضا در باب تقیه میگوید در مساهله شیعه افراط اینها را نظر باید کرد که بادنی طمعی در مال و منصب بلکه توقع
اعزاز و اکرام در مجلس و گفتن صاحب و قبله در کلام دین و ایمان خود را ترک داده کلمه مخالف میخوانند و هر گز
هجرت را واجب نمیدانند از آیات قرآنی که صریح عتاب بر ترک هجرت است چشم پوشی و اغماض میکنند و در کتب معتبره
ایشان موجودست من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی به چه مرتبه سفاهت است که نماز خود فاسد
کردن برای آش و پلاو و متوقع ثواب بدان نماز زیاده بر ثواب نمازهای دیگر ماندن از اینجا معلوم شد که در حقیقت
بغایت سست اعتقاد اند و مذهب هیچ و بوئی از غیرت دین ندارند همگی تعصب ایشان در بدگوئی و طعن و تشنیع
صحابه کبار صرف می شود و مشقت دینی را هرگز گوارا نمی کنند و متاع قلیل دنیا و راحت و لذت این جهان
بهزاران مراتب نزد ایشان عزیز تر و مهم تر است از منافع عظیمه دین و نعیم مقیم آخرت و ایضا جای دیگر میگوید
این است بیهوده سرایی عالمان و محققان این فرقه تا بعوام اینها چه رسد و ایضا در مقاصد متعه میگوید که اگر
چند روایتی ضعیف واهی در کلینی و ابن بابویه و خاندان فتح الله شیرازی مثل لنهای حیض مخفی و مستور اند کسی
آنها را باور نکرد چه لطف و کدام منت است و ایضا در مقامی میگوید شخصی از شیعه با مادر یا خواهر خود زنا کند
و با پسر و برادر خود لواطه نماید و تمام عمر در شرب خمر و اکل خنزیر و اکل ربا و کذب و غیبت مداومت نماید مانع
کاملا از وی نپسندید بلکه اینهمه در حق او مثل روزه و نماز موجب ثواب باشد این مذهب خود از مذهب
اباحیه و زنادقه دورتر است زیرا که غایت کار ایشان است که این امور را مباح دانند و بر ارتکاب آن خوف
عقاب نداشته باشند و اینها برین امور متوقع ثواب اند و عبادات میدانند انتهی کلامه چون ازین قبیل کلمات
بیهوده در کتاب او بسیارست و غرضی باستیعاب آن متعلق نشده لهذا باینقدر اکتفا نموده شد و هم پوشیده نماند
که چون درین ایام خجسته فرجام بسبب اقتدار روساء مومنین که بتفضل الهی شامل حال ایشان گردید و اکثری
از نواصب و متصوفه برای تحصیل زخارف دنیای دون که شیوه قدیم خاندان کاسه لیسان بنی امیه و عباسیه
بوده در لباس تشیع خود را زیب و زینت میدهند و سبحه خاک کربلای معلا را که سبب و وسیله نجات مومنین است
در دست گرفته دام تزویر عوام شیعیان گردانیده ازین ساده الواح اخذ و جر مینمایند لهذا بخاطر فاتر
گذشت که بطریق اجمال سعی سنی و صوفی و بعضی از خواص ایشان را که عدو قدیم خاندان اثنا

اثنا عشریه اند بیان نماید پس بدان وفقک الله فی الدارین که سنی کسی ست که بعد جناب حضرت سید المرسلین
خلیفه بحق ابی بکر را داند و اعتقاد داشته باشد که او خلیفه و جانشین حضرت باستحقاق بوده نه بغصب و عدوان
و از خواص او یکی این ست که میگویند که از جناب حضرت سیدة النسا ضبط نموده حق بطرف او بوده
نه بطرف جناب معصومه مظلومه پس هر که او چنین اعتقاد داشته باشد او را سنی باید دانست کو شب و روز بسجده
امدادی معلا دست داشته باشد و بی استعانت بنام نامی علی ابن ابیطالب ننشیند و بر نخیزد و لاف غلامی دو
اهلبیت زند اما صوفی پس مذاهب مختلفه دارند و چون اکثری از اهل ان مذاهب منقرض شده اند لهذا بیان
بعضی از اصول و فروع صوفی که امسال شیوع تمام دارند و گاهی در لباس تشیع آمده عوام شیعیان را گول میدهند
و گاهی بمقتضای وقت اظهار تسنن نموده علم مخالفت شیعیان بر می افرازند اکتفا مینماید پس باید دانست
که آن صوفی کسی ست که قایل بوحدت وجود باشد و حاصل آن مذهب این ست که تمام این عالم که هست عین
ذات حق سبحانه تعالی ست و فرق اعتباریست گاهی خود را بصورت ابلیس مینماید و گاهی بصورت محمد و
گاهی بصورت سگ و خوک و گاهی بصورت انسان و گاهی خدا را تشبیه میدهند بدریا و عالم را بامواج
و گاهی خدا را بکل و مخلوق را بجزو و گاهی او سبحانه را بمداد و خلق را بحروف یعنی چنانچه دریا عین موج ست
و کل عین جزو و مداد عین حرف همچنین خدا عین خلق ست و باین مضامین شعرها گفته اند و میخوانند و رقص
میکنند و حال و وجد آنرا میدانند و آنرا از جمله عبادات میدانند و از جمله اشعار بزرگان ایشان این بیت شعر
با مریدان آن فقیر محتشم ٭ بایزید آمد که نک یزدان منم ٭ گفت مستانه عیان آن ذوفنون ٭ لا اله الا انا ها
فاعبدون ٭ و هم از انجمله است بیت نیست اندر جبه ام غیر از خدا ٭ چند جوی در زمین و در سما ٭ و هم از انجمله است
در ذات و صفات هر کرا باشد سیر ٭ هرگز نبود در نظرش صورت غیر ٭ در مشرب او یکی شود باده و آب ٭
در مذهب او یکی بود مسجد و دیر ٭ صاحب فواتح میبذی صوفی گوید که حضرت سید شریف قدس سره میگوید
متکلمی و صوفی مناظره کردند متکلم گفت که بیزارم از آن خدائی که در سگ و گربه ظهور کند صوفی گفت بیزارم از آن
خدائی که در سگ و گربه ظهور نکند و از انجمله کلمات بایزید که در حق حلاج گفته این ست فرد تو ذاتی و خدای
پاک هستی ٭ بت صورت بیکره در شکستی ٭ و هم از اشعار ایشان این بیت گاه کوه قاف و که عنقا شوی ٭ گاه خورشید و
گهی دریا شوی ٭ و از جمله ابیات فرید الدین عطار این دو بیت ست خود بمپر شد و پیام آورد ٭ کشت خود
کافر و نمود انکار ٭ خود کند ساز هر گناه که هست ٭ خود کند باز توبه استغفار ٭ و محی الدین که پیشوای

قائلین بوحدت وجود ست و در فصوص خود را افضل از انبیاء دانسته و خود را خاتم الاولیا شمرده نه جناب حضرت
صاحب الزمان را و گاهی نسبت خطا بحضرت نوح میدهد و گاهی فرعون را طاهر و مطهر میداند و ابی بکر و متوکل
را معصوم که دشمن خاندان اهل بیت اطهار بود و بمرتبه کارکنان خود را حکم نمود که نشان قبر مبارک حضرت امام حسین را
برطرف سازند و آنجا کشت کاری و زراعت نمایند قطب ظاهر و باطن دانسته و غزالی که یکی از سرکردهای اهل
تسنن است گفته که هر که بر یزید لعن کند او ملعون است و شیخ عبد القادر جیلانی که پیر دستگیر ایشان است در غنیة
الطالبین گفته که روز عاشوره عید باید کرد و چنانچه از باعث وفات ابی بکر که افضل از امام حسین بود عید
دوشنبه برطرف نشد همچنین بسبب وفات امام حسین عید عاشوره موقوف نخواهد شد و هم در غنیه گفته که معاویه
خلیفه بحق بوده بالجمله امثال این کلمات مزخرفه بسیار است که ذکر آن موجب تطویل کلام است و هرگاه
استیفای تمام کلام کفر انجام اینها نمودن دشوار است لهذا بذکر دو سه حدیث که از جناب ائمه معصومین علیهم السلام
در مذمت آنها وارد شده اکتفا مینماید از انجمله حدیثی است که روایت کرده آنرا شیخ جلیل بهاء الدین محمد
عاملی که قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یخرج قوم من امتی اسمهم الصوفية ليسوا
بامتي وانهم يهود امتي الى ان قال هم اضل من الكفار وهم اهل النار حاصل مضمون اینکه پیش
از اینکه قیامت قایم شود جماعتی در امت من هم خواهند رسید که اسم آنها صوفی خواهد بود و آنها
در حقیقت از امت من نیستند بلکه در جمله یهودان محسوب اند و آنها بدتر از کفاراند و از اهل جهنم اند و از انجمله
حدیثی است که روایت کرده الفاضل الکامل مولانا احمد اردبیلی از امام علی بن محمد الهادی در حدیث
طولانی که فرمودند والصوفية كلهم من مخالفينا وطريقتهم مغايرة لطريقتنا وان هم
الا نصارى ومجوس هذه الامة الى اخر الحديث حاصل مضمون آنکه جناب امام علی نقی ع
فرمودند صوفی تمام اینها خواه اظهار تشیع کنند و خواه تسنن مخالف طریق ما اهلبیت هستند و طریقه
آنها غیر طریقه ماست چه اینها خدا را عین سگ و خوک میدانند و آنچه آنرا حق تعالی حرام کرده حلال
میپندارند بلکه آنرا عبادت میدانند و نیستند آنها مگر نصاری که عیسی را پسر خدا میدانند یا مجوس
این امت اند که قایل بدو خدا هستند یزدان و اهرمن و ایضا روایت کرده است از امام رضا که فرمودند
لا يقول بالتصوف احد الا لخدعة او ضلالة او حماقة حاصل آنکه جناب امام رضا ع
فرمودند که هیچکس مذهب تصوف را اختیار نمینماید مگر از روی مکر و خدعه یا گمراهی و ضلالت یا جهل

یا جهل و حماقت و ابصار روایت کرده است از حضرت صادق ع قال قال رجل من اصحاب الصادق
جعفر بن محمد علیهما السلام قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول فیهم فقال انهم
اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیهم
و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یاوّلون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منّا
و انّا منهم براء و من انکرهم و ردّ علیهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله ص
حاصل آنکه شخصی در جناب حضرت صادق ع عرض نمود که قومی درین زمان بهم رسیده اند که آنها را مردمان صوفیه مینامند
شما در باب اینها چه میفرمائید جناب صادق ع فرمودند بدرستیکه اینها دشمنان ما اهلبیت اند پس کسیکه رغبت
نماید بطرف آنها او هم از جملهٔ انهاست و او با آنها محشور خواهد شد و زود است که قومی بهم خواهند رسید که
اظهار دوستی ما کنند و با وجود این رغبت بطرف صوفیها نمایند و در لباس و گفتار با آنها خود را متشبه سازند
و خود را ملقب بلقب صوفیان کنند و اقوال آنها که عین کفر و زندقه است تاویل نمایند پس آنها نیستند ما از آنها
بیزاریم و کسیکه آنها را انکار نماید و رد بر آنها کند ثواب او مثل ثواب کسی است که همراه رسول الله جهاد کرده باشد
و از انجمله حدیثی است که روایت کرده ابن حمزه و سید مرتضی از شیخ مفید عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب
انه قال کنت مع الهادی علی بن محمد ع فی مسجد النبی فی المدینة فاتاه جماعة من اصحابه
منهم ابو هاشم الجعفری و کان رجلا بلیغا و کانت له منزلة عظیمة عنده ثم دخل المسجد
جماعة من الصوفیة و جلسوا فی جانبه مستدیرا ناحیة و اخذوا بالتهلیل فقال لا تلتفتوا
الی هؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین و مخربوا قواعد الدین یتزهدون لراحة
الاجسام و یتهجدون لتصید الانعام یتجوعون عمرا حتی یدبحوا للایکاف حمرا لا یهللون
الا لغرور الناس و لا یقللون الغذاء الا لملاء العساس و اختلاس قلب الدفناس یتکلمون
الناس باملائهم فی الحب و یطرحونهم باذلالهم فی الجب و رادهم الرقص و التصدیة
و اذکارهم الترنم و التغنیة فلا یتبعهم الا السفهاء و لا یعتقدهم الا الحمقاء فمن ذهب
الی زیارة احد منهم حیا او میتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان و عبادة الاوثان
و من اعان احدا منهم فکانما اعان یزیدا و معاویة و ابا سفیان فقال رجل من اصحابه
و ان کان معترفا بحقوقکم قال فنظر علیه شبه المغضب و قال دع ذا عنک من اعترف

بحث فی المذهب فی عفو فنا انه ... هو اخس طوایف الصوفیه کلهم من مخالفینا وطریقتهم
مغایرة لطریقتنا وان هم الا نصاری ومجوس هذه الامة اولئک الذین یجهدون فی اطفاء نور الله
والله متم نوره ولو کره الکافرون حاصل مضمون اینکه محمد بن الحسین بن ابی الخطاب میگوید که ما بودیم همراه
جناب امام علی نقی در مسجد پیغمبر خدا در مدینه پس جماعتی از اصحاب آن حضرت آمدند که از آن جمله ابو هاشم جعفری بود
که در نزد آنحضرت مرتبه عظیم داشت و بسیار بلیغ بود بعد از آن جماعتی از صوفیه در آن مسجد داخل شدند و در یک
گوشه مسجد حلقه زده نشستند و شروع کردند بلا اله الا الله گفتن جناب معصوم فرمودند که التفات بکنید بطرف
این جماعت مکار پس بدرستیکه آنها نایبان و خلفای شیاطین اند و خراب کننده قواعد دین زهد و بی رغبتی
از لذاید دنیا بجهت آن اظهار مینمایند تا بدنهای خود را راحت دهند یعنی اظهار زهد ایشان برای تسخیر عوام
کالانعام است و معلوم است که هرگاه خلق خدا معتقد اینها گردیدند بحسن سلوک با ایشان پیش آیند و اینمعنی
موجب راحت بدن ایشان میگردد بعد از آن جناب معصوم فرمودند که این صوفیان که برای نماز شب برمیخیزند
منظور اینها از این برخاستن این میباشد که مردمان ضعیف العقول را که حکم حیوانات دارند شکار نمایند
و عمرها گرسنگی برای این میکشند تا آنها را که بسبب بی عقلی مثل حمار اند زیر بار پالان فرمان خود سازند و تهلیل
اینها نیست مگر برای فریب دادن مردمان و تقلیل غذای اینها نیست مگر برای اینکه تا کاسهای هوا و هوس خود را
پر سازند و دلهای احمقان را بربایند با مردمان بحسب ظاهر حرفهای دوستی میزنند و در حقیقت آنها را در چاه
ضلالت می اندازند و ورد و وظیفه آنها رقص کردن است و دست بر دست زدن و ذکر آن سرود است
و تابع آنها نمی شود مگر کسیکه سفیه است و نادان و معتقد اینها نمی شود مگر کسیکه احمق و بی عقل باشد پس کسی که
بزیارت یکی از اینها برود خواه در حال حیات و خواه بعد ممات چنان است که بزیارت شیطان رفته باشد
و بطرف عبادت بتها و کسیکه اعانت کند یکی از اینها پس چنان است که اعانت کرده است یزید و معویه و ابوسفیان را
پس شخصی از اصحاب آنحضرت گفت اگر چه آن صوفی اعتراف کند بحقوق شما راوی میگوید که جناب معصوم غضبناک
بسوی او نگریستند و فرمودند که این حرفها را بگذار کسیکه حقوق ما را می شناسد کاری که موجب آزردگی ما
و استحقاق خلود جهنم باشد نمی کند آیا نمی بینی که اینها بدترین طوائف صوفیه اند و حال آنکه جمیع صوفیه مخالفان ما
هستند و طریقه اینها مخالف طریقه ماست و نیستند اینها مگر نصاری و مجوس این امت و اینها جماعتی هستند
که میخواهند نور خدا را خاموش کنند و حق سبحانه و تعالی نور خود را تمام میکند هرچند کفار مکروه داشته باشند

باشندان بالحاصل آنکه صوفیها که بسبب خباثت طینت و عداوت دیرینه که با خاندان [illegible]
عصمت و طهارت میدارند هر چند میخواهند که باظهار شعبده و سحر [illegible] سرحد عقل
جناب ائمه اطهار را که انوار الهی اند از دیدهای ظاهر بینان مخفی و پوشیده سازند لیکن حق سبحانه تعالی
التزام نموده که انوار خود را یوما فیوما در نظرهای خلایق روشن و جلوه گر [illegible]
بظهور حضرت صاحب الزمان بر همه مذاهب باطله ظاهر و غالب گرداند که کفره و اهل بدعت این را مکروه داشته باشند
و بالجمله حدیثی است که روایت کرده مولانا احمد اردبیلی عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی و محمد بن
اسمعیل بن بزیع عن الرضا ع قال من ذکر عنده الصوفیة و لم ینکرهم بلسانه او قلبه فلیس منا
و من انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلعم حاصل آنکه جناب امام رضا فرمودند که شخصی که
نزدیک او ذکر صوفیه بمیان آید و بتخصیص بر آنها انکار بزبان یا بقلب نکند آن کس از شیعیان ما نیست و کسی که بر آنها انکار
نماید پس تنها در مثل مرتبه کسی است که در رکاب جناب حضرت رسول خدا با کفار جهاد کرده باشد بالجمله از امثال این
احادیث مستفیضه که استیعاب آن موجب تطویل کلام است و اقوال علمای کرام که محرم مذهب ائمه دین و اصحاب
اسرار آن حضرت اند وضوح تمام دارد که صوفی خواه اظهار تشیع نماید و از اصحاب ثلاثه تبرا کند و خواه سنی باشد
و از مریدین حسن بصری چون اصول معتقد او عین کفر و الحاد است احتراز نمودن از او واجب لازم خصوصا
صوفی شیعی چون دشمن خانگی است بیزاری جستن از او واجب و ضرور تر خواهد بود حاصل آنکه مصرع از دشمن خانگی
حذر باید کرد : و طریق شناختن موافق و مخالف چون فی الجمله کار مشکل است لهذا بخدمت اخوان مؤمنین که
التفات بطرف دین داشته باشند ملتمس میگردد که چنانچه متاع دنیوی را از صرافان و جوهریان جرح نموده نیک را از بد
امتیاز میدهند و هر چند بت پرست باشند بر آنها اعتماد مینمایند همچنین باید از علمای دین و صلحای غلامان
خاندان ائمه طیبین طاهرین که صرافان متاع مذاهب و دین اند استکشاف امر نموده میان شیعی واقعی و شیعه تغلبی امتیاز
نمایند و اگر این را دشوار باشد طریقی از آن آسان تر این است که ملاحظه نمایند که مصاحبان و جلیسان او از کدام فرقه اند
[illegible] بحسن سلوک [illegible] الجنس میل الی الجنس باین تقریب احوال بواطن ناس بوجه
[illegible] بشروع [illegible] در مطلوب بالله التوفیق قال
[illegible] باب [illegible] در تولا و تبرا معنی تولا محبت است و معنی تبرا عداوت و درین مبحث
[illegible] باید نهاد و از [illegible] اقوال علمای معتبرین شیعه و آیات قرآنی

اثبات باید رسانید [illegible] از مقدمات باید نمود تا چه ظاهر شود و واضح گردد که قابل قول لا کیست و لایق
الزام است بر سعی [illegible] شیعه و اصلا قول اهل سنت را دخل نباید داد. **القول** پوشیده و مخفی نماند که این عبارت
[illegible] نص است صریح [illegible] التزام نموده که بآنچه درین اجزا بر شیعیان احتجاج نماید در عدم استحقاق لعن
[illegible] و احوال اینها از اصول [illegible] پیش شیعه باشد و اصلا قول اهل سنت را دران دخل ندهد لهذا مجملی
از [illegible] بیان کرده می شود تا حقیقت [illegible] ظاهر گردد پس بدان که از جمله اصول مقرره
پیش شیعه اثنا عشریه اصول دین است که عبارت از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد باشد و از اهل سنت
هر که فی الجمله کتب کلامیه ایشان را مطالعه نموده این مطلب را بوضوح تمام دارد پس بنا علیه شکی و ریبی نیست
در اینکه امامیه منکر یکی از اصول مذکوره را مومن نمیدانند و او را از جمله ملاعین می انگارند خواه با جناب حضرت امیر
اظهار مودت و دوستی نمایند یا نه و اعتقاد اینها این است که منکر کذایی مخلد در نار جحیم و ابدا با معذب بعذاب الیم
خواهد بود و ایضا منکر امامت را با وجود اقرار او بتوحید و نبوت و معاد کافر نمیدانند یعنی احکام کفار را
در دنیا بر آنها جاری نمیسازند و ایضا از ضروریات مذهب شیعه بلکه ضروری دین اسلام است که کسی که منافق
باشد همیشه در جهنم خواهد بود و مستحق لعن است [illegible] بعضی احکام اسلام بر او جاری شود و همچنین
از اصول مذهب امامیه است که اقوال و افعال ائمه دین حجت است پس یکی از ائمه دین بر هر که لعن کرده یا امر لعن
و حکم بکفر او نموده باشد یقینا آنکس نزد شیعه امامیه ملعون و کافر است و ایضا از اصول مقرره ایشان است که هر که
با جناب ائمه هدی عداوت داشته باشد و برین عداوت بمیرد او ملعون است و همیشه در آتش دوزخ خواهد بود و نیز از
اصول ایشان است که یکی از ائمه معصومین را که معصوم اند ملعون است که در دنیا بنا بر بعضی مصالح حکم اسلام ظاهری
بر او جاری شود تفصیل این اجمال آنکه بنا بر ورود احادیث بسیار محققین امامیه در کتب خود تصریح نموده اند که مخالفین
[illegible] حقیقتا حکم کفار دارند و هرگز از جهنم بیرون نمی آیند و در دنیا نیز در احکام کفار شریک اند اما چون علام الغیوب
[illegible] دانسته است که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور قایم آل محمد غالب خواهد گردید و شیعیان را معاشرت و مواصلت
و معاملت با مخالفان ضرور خواهد شد درین دولتهای باطل احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانید که جان و
مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و ذبیحه ایشان را حلال دانند و دختر از ایشان بخواهند
و میراث بایشان بدهند و از ایشان بگیرند و دیگر احکام اسلام بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ
نشود و در دولت ایشان و هرگاه حضرت صاحب الامر ظاهر شود حکم [illegible] ایشان را بر ایشان جاری کند [illegible]

بود همه اسلام مثل سایر کفار باشند و این تفصیل صلابت نسبت بحال شیعیان یا اکبر فرق کفار است پس اگر
بر سنیان نیز درین ایام احکام کفار جاری میگردید و امور مسطوره عصر شیعیان می شد که مذهبی بر آن
متصور نیست و از کلام بعضی معلوم میشود که کفر واقعی ایشان با اجماعی سید الله [illegible] ضروری دین امور یکه
مذکور شد موافق مذهب شیعه امامیه شکی و ریبی داشته باشد باید بکتب [illegible] ایشان [illegible] از
از علمای و کملای ایشان دریافت نماید تا صدق مقال [illegible] بر او ظاهر گردد [illegible]
به پیغام می شود هرگاه این دانسته شد پس بنا بر این میگوییم که منشاء تبرا از اصحاب ثلثه و عایشه و حفصه و طلحه
و زبیر و معویه و احزاب آنها مخالفت هر یکی از اصول معتبره مقرره نزدیک شیعه امامیه است چه باتفاق
معلوم است که ایشان و تبعه ایشان بامامت ایمه اثنا عشریه قایل نبودند و نیستند بنحویکه شیعه قایل اند
و این نیز ثابت است که ایمه ما از ان ها تبرا فرموده اند و رعیت خود را حکم نموده اند که تبرا از آنها نمایند
و حکم بنفاق اینها بکنند و نزد امامیه بلکه در پیش مخالفان ایشان هم اگر انصاف کنند ثابت است که پیشوایان
سنیان نسبت بجناب حضرت امیر مومنان و سیده نساء عالمیان عداوت قلبی با انکار فضل و مراتب
ایشان داشتند و با این عداوت مردند و ایضا از مسلمات فریقین است که اینها ایمه هدی و فاطمه زهرا علیهم السلام
معصوم میدانستند و تفصیل این اجمال و ثبوت این مقال حواله بکتب اصحاب نموده که علمای ما رضوان الله علیهم
عداوت خلفای ثلثه سنیان را با عترت اطهار و اهلبیت اخیار حضرت سید ابرار از اقوال جانبین ثابت کرده اند
وسیتضح شطر من ذلک فی تلک العجالة بالجمله مخالف هر چند این را قبول نکند و مکابره و لجاج نماید اما ضروری
مذهب امامیه است که ایشان چنین بوده اند پس هر که بعلت رمد عداوت اهلبیت رسالت دیده بصیرتش کور گشته
و از جاده صراط مستقیم محبت عترت نبی انحراف ورزیده باید و اصول ضروری شیعه امامیه را مسلم داشته هر که
خواهد از شیعیان ایمه درین مباحثه و معارضه نماید تا حالیش کرده و نزد او ثابت بشود که اصحاب ثلثه و نظایر ایشان
با وجود تسلیم اصول مذکوره شیعه امامیه چگونه مستحق لعن و مورد طعن نیستند و بنا بر این است که تا این زمان کسی از علمای
ایشان ازین قبیل دعوی بی اصل ننموده و احدی از ایشان گاهی این جرات را از پا و از حد خود در گذشته نکرده و نگفته
که بنابر اصول مقرره شیعه بحیثیتکه اصلا اقوال اهلسنت را در ان دخل نباشد اصحاب ثلثه و اصحاب جمل و صفین
مستحق لعن نمیشوند و هرگاه رسیدی از اصول امامیه اطلاع یافتی پس میگوییم که بعد از عبارت سابقه قال

[illegible] عداوت [illegible]

نیست هرچند این مقدمه بدیهی است لیکن برای رفع مکابره بدو وجه ثابت توان کرد اول آنکه ملا محمد رفیع
واعظ صاحب ابواب الجنان که یکی از معتبرین فرقه اثنا عشریه است تصریح نموده است بآنکه درمیان دو مومن
برای امور دنیوی مخالفت ممکن است و حال آنکه بجهت ایمان هر یک محبت دیگری دارد دوم آنکه باتفاق شیعه اثنا عشریه
فیمابین دو مجتهد مثل شیخ ابن بابویه و سید مرتضی علم الهدی در بعضی مسایل فقهیه یا در تصحیح روایات مثل خبر
میثاق و غیره مخالفت متحقق است و باهم بجهت اتحاد مذهب محبت یکدیگر دارند پس مخالفت اعم باشد از عداوت
پس جائی که مخالفت باشد لازم نیست که عداوت هم باشد آری جائیکه عداوت باشد ناچار مخالفت هم خواهد بود
انتهی کلام المخالف **اقول** حاصل این مقدمه چنانچه پوشیده نیست این است که هرگاه در معنی مخالفت و عداوت
مغایرت متحقق است پس آنچه میان اصحاب ثلثه و عائشه و اولیای ایشان و میان جناب حضرت امیر المومنین منازعات
و مشاجرات واقع شده از قبیل مخالفت است نه از باب عداوت و چون مخالفت با ایمان جمع میتواند شد مخالفت
مسطوره موجب سلب ایمان اصحاب ثلثه و امثال ایشان نخواهد بود پس مستحق لعن نباشند و هرگاه که این دانستی پس بدانکه
باوجود محل مناقشه بودن بسیاری از این مقدمات مسطوره بوجوه عدیده که تفصیل آن موجب تطویل کلام است
وارد می شود اینکه این همه سعی لاطایل تو وقتی مفید می افتاد که منشاء لعن اصحاب ثلثه و احزاب اهلسنت نزدیک
امامیه منحصر میبود در اتحاد معنی مخالفت و عداوت و در نزد ایشان چنان نیست بلکه منشای تبرا از اصحاب تو مخالفت نص
و یکی از اصول مقرره مسطوره است خواه معنی مخالفت و عداوت متحد باشند خواه مختلف علاوه برین که از تجویز
مخالفت میان دو مومن که از جمله امت و رعایا باشد لازم نمی آید تجویز این مخالفت میان امت و نبی و وصیین
میان رعیت و وصی نبی سبحان الله کجا مخالفت رعیت با نبی و امام بحق و کجا مخالفت رعیت با رعیت حاصل آنکه
قیاس کذائی از قیاس ابی حنیفه اشنع و اقبح است و ظاهر است صحت عداوت اهلبیت را از قیاس شیخ هم کما ینبغی اطلاع
نیست چه جای غیران مصرع در کفر هم ثابت نه زنار را [illegible] الکن آری نظر بمخالفت خلیفه ثانی که نسبت بقول
نبی ایتونی بدوات و قرطاس واقع شده و همچنین در مواقع بسیار چنانچه اهل تسنن باین افتخار مینمایند این بنا بر
اصول اهل تسنن تصحیح میتوان نمود لیکن درین صورت نکث عهدی خواهد بود که در عنوان این رساله [illegible] نموده
و ازینجا ظاهر و هویدا گشت که آنچه از کتاب ابواب الجنان ملا رفیع واعظ نوشته اند غیر ازین که در دنیا پیش جهال
و مریدین خود افتخار نمایند باین که ما هم مثل شیعیان از کتب ایشان بر ایشان احتجاج مینمائیم هیچ ثمره نمی شد لله
درین صورت مظنه آن است که مبادا کسی از حاضرین مجلس شاه صاحب متفطن شده مثل جواب نابینائی [illegible]

کرده حیا و بسیار قبیح و منکر بوده و با وجود این افتخار بحسن و جمال خود پیش آن نابینا مینمود و تحدث اینها میکرد
و بگویند که اگر این امر ممکن بودی چرا اسلاف شما که اصحاب بصیرت و بینائی بودند این امر را حاصل نمودند و بکلی اشتغال بان نمودند
با امثال شما که نسبت آنها از بصارت بهره و نصیبی ندارید **وسیعلم الناصب تنبیه علیه**
مقدمه دوم محبت و عداوت گاهی جمع میتوانند شد تفصیل این اجمال آنکه عداوت دو قسم میباشد دینی
مثل عداوت مسلمانان با کافران که بنا بر اختلاف اصول عقاید یکدیگر را دشمن میدارند و دنیوی مثل
عداوت مسلمان با برادر مسلمان بجهت مصالح و منافع دنیا و تنفر طبع از اوضاع او پس اجتماع محبت و عداوت
مختلف الجنس یعنی دینی و دنیوی خود اصلا مستبعد نیست بلکه اکثر اوقات واقع میشود اما اجتماع محبت و عداوت
متفق الجنس مختلف النوع یا متفق النوع مختلف الصنف پس نیز واقع است مثل مومن فاسق که بحیثیت
ایمان محبوبست بدلیل قوله تعالی المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض و بحیثیت فسق
مبغوض بدلیل ان الله لا یحب الخائنین والله لا یحب الظالمین و بدلیل آنکه نهی از منکر و بغض اهل
و ادنی مراتب نهی منکر بغض و دشمن داشتن بدلست آمدیم بر این که کافر هم بجهت اعمال صالحه که از وی صادر میشود
مثل خیرات و مبرات یا عدالت و داد و مروت و جوانمردی و خوش خلقی و صدق گفتار محبت دنیوی محبوب میتواند شد یا نه ظاهر نظر حکم
باجتماع محبت و عداوت او میکند قیاسا بر مومن فاسق مثل محبت حاتم بسبب جود و محبت نوشیروان بسبب
عدالت و انصاف اما نظر دقیق حکم باستحاله اجتماع محبت و عداوت دینی میکند در حق او باین سبب که
مقبول شدن عمل نزد خدا فرع درستی اعتقاد است و چون اعتقاد فاسد است عملش نیز باعتبار دین نیز
نزد خدا فاسد است قابل اعتبار نیست چه جای محبت پس محبتی که با کافر محسن یا کافر عادل بهم میرسد همان محبت
دنیویست نه دینی قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی
اذا جاءه لم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفاه حسابه والله سریع الحساب پس معلوم شد
که اجتماع محبت و عداوت در یک شخص از یک حیثیت محالست و بدو حیثیت جایز و واقع چنانچه ملا محمد رفیع
صاحب ابواب الجنان در قصه دو کس از سادات از حضرات ائمه نقل کرده و این اجتماع چنانکه در عوام
ممکن است در خواص امت نیز محال نیست زیرا که مقتضای بشریت مشترک است و فرقیکه در خواص امت و عوام
امت متحقق است نه از ان جهت است که احکام بشریت در خواص مفقود بود و در عوام موجود بلکه بسبب کثرت
و قلت فضائل و مناقب بسبب قوت و ضعف ایمان و سابقیت و مسبوقیت در ترویج شریعت و قبول احکام

نسبت حسان که در حبر الموت [illegible] چنانچه در روایت کلینی از حضرت امام جعفر صادق گذشت خواص امت بالاجماع
[illegible] اهل‌البیت [illegible] ازواج طاهرات و اصحاب خالص از شوب نفاق از مهاجرین و انصار اسعد
[illegible] که [illegible] باشند مثلا احاد امت را نمیرسد که بخواص امت بنوعی پیش آیند که خواص با یکدیگر
[illegible] از انجمله آنها حدیث مشهور است الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من
بعدی الی آخره و از انجمله آنچه در حق اهل‌البیت و انصار آمده است که اقبلوا عن محسنهم و تجاوزوا عن مسیئهم
[illegible] در حق ازواج [illegible] از ازواج امهات‌هم و آنحضرت فرموده است که ان امرکن مما یهمنی
من بعدی و لن یصبر علیکن الا الصابرون یعنی بر اطاعت و فرمان برداری شما صبر نخواهند کرد و حقوق
[illegible] شما را ادا نخواهند کرد مگر کسانی که صبر کامل دارند و بدلائل عرفی بیشمار از انجمله آنکه اولاد و آباء و اهل
[illegible] معامله [illegible] که [illegible] با امثال خود از گرفت و گیر و طعن و تشنیع توان کرد با وجود تحقق سبب
آن از ایشان نیز [illegible] دولت جماعه میباشند خواص آن دولت مثل شاهزادها و بیگمات و وزرا
و امرای کبار که باعث نشو و نمای آن دولت در ابتدا و موجب بقای آن دولت در انتها میگردند و بسعی و تلاش آنها
آن دولت قایم شده و صورت گرفته و حق خدمت سابقه و قدم رابطه اینها بر جمیع متعلقان آن دولت ثابت و جماعه
میباشند نوآمده و خوشه چینان آن دولت پس معامله که آن جماعه نوآمده باهم میکنند اگر با شاهزادها و بیگمات
و وزرا و امرا [illegible] بلاشبهه مطعون و مردود صاحب دولت میگردند و اگر معامله خود را قیاس کنند با معامله
که خواص آن دولت باهم دارند از گرفت و گیر و انکار و عتاب و مخالفت در مشورها بلکه احیانا نوبت بجنگ و جدال
سر آنها [illegible] میرسد بلاشبهه و جمیع مردم [illegible] از ادب و تخفیف دولت باشند و از انجمله آنکه اگر شخصی از اراذل
[illegible] اشراف آن کند که او با شخصی دیگر از اشراف کرده است در مقام عداوت و اهانت و بدگفتن هرگز نزد عقلا
معذور نباشد و او را [illegible] و تعذیر نمایند و گویند که تو حد خود نشناختی ترا نمیرسد که با این قسم اشخاص این معامله کنی
انتهی کلام المخالف **اقول** هرچند [illegible] تطویل بلاطائل که عدیله سفیان [illegible] بکار برده قابل آنست
که باید از جواب آن اعراض نموده شود لیکن بنابر وجهی که در صدر این جزء گذارش یافته مجملی از قبائح
آن را نگارش می‌نماید **قوله** پس اجتماع محبت و عداوت مختلف الجنس یعنی دینی و دنیوی الخ **اقول** قدح است
بدو وجه اول اینکه اگر مراد شما از اجتماع مجرد مصاحبت و جودیت پس اصلا برای خلفای ثلثه شما مفید نیست
چه فایده نسبت بحال ایشان وقتی حاصل میشود که بحسب شرع عداوت دنیوی با محبت دینی مستحسن باشد

باشد این باتفاق باطل است چنانچه جامع شتات عنقریب خود هم تصریح بان خواهد نمود و قول حق تعالی المؤمنون
والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض هرچند در صورت خبر است اما حقیقةً امر بولایت و دوستی است مومنان را
باهم یکدیگر اهتمام اینکه در امور دنیوی باشد یا اخروی آیه ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا نیز دلالت تام
برین مرام دارد و بنا جمعه و جماعت که از قبل شارع تقرر یافته عمده مصلحت آن ایتلاف و اتحاد است میان
آیات و روایات کثیره که در کتب فریقین در باب عداوت و محبت مسطور است موجب بسط کلام است
بالجمله عداوت با مومن داشتن هرگاه خلاف حق باشد مذموم است و ناروا و اصرار بران موجب فسق است
و خروج از عدالت بلکه بمقتضای لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب احدهما البراءة
واللعنة مباشران مستحق لعن و حد طعن میشود لاسیما هرگاه عداوت با جنابی کنند که در شان آنجناب عموماً
وارد شده یا علی مع الحق والحق مع علی و یا علی لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا کافر
او منافق و یا علی من قاتلک فقد قاتلنی و من ابغضک فقد ابغضنی لانک منی کنفسی و طینتک
من طینتی وانت وصیی و خلیفتی علی امتی و دوستی او بمصداق کریمه قل لا اسالکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی واجب عینی باشد و یا با کسی دشمنی کنند که در حق او خاتم الانبیا موافق روایت صحیح
بخاری و غیره فرموده باشد که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی خصوصا در صورتی که آن معصومه را
بمرتبه اذیت رسانند از غصب فدک و قصد حرق بیت و غیره که مخالفین نیز اعتراف نمایند باینکه آن معصومه غضب
فرمود و کلام نکرد تا اینکه وفات نمود تفصیل این اجمال حواله بکتب مبسوطه جانبین است العاقل تکفیه الاشارة
دوم آنکه اجتماع محبت و عداوت مختلف الجنس را که بنا ساختند بر مذهب شیعه و اثبات آن بتدی مذهب سنیان را
ضایع و فاسد کردی تفصیل این اجمال آنکه اسلاف جناب سامی در مقام افتخار نقل مینمایند و از عهد حسنات
عائشه بیشمارند این است که جناب رسالت مآب نسبت بان مادر مهربان که باعث قتل چندین هزار از فرزندان
گردید نظر باینکه صغیر السن بوده و باکره بشرف مزاوجت آنحضرت فایز شده فرط محبت داشتند و او را
حمیرا میگفتند و بعضی دیگر زوجات بجهت خوشنودی حضرت رسول خدا نسبت نوبت خود را بعائشه
بخشیده بودند پس قسماً حکم بامکان اجتماع محبت و عداوت مختلف الجنس کردی این همه سعی ما سلف
خود را بباد دادی زیرا که مطلوب شیعیان همین است که چنانچه با وجود اختلاف جنس و خلقت اجتماع عائشه
و حضرت خاتم الانبیا و زن نوح و لوط با ایشان اتفاق افتاد همچنین جمع محبت و دوستی با عداوت

دینی نظر باختلاف جزئی میان انبیا و ازواج ایشان بوقوع آمده و هل هذا الا کما اعترفتم به فاضحکوا
قلیلا و ابکوا کثیرا فانک ما کنت بما عملنا ناصرا قوله بدلیل قوله تعالی المؤمنون والمؤمنات الخ
اقول ظاهر است سالک طریق احتجاج بسلوک مسلک تمثیل طبیعت ندارد چه آیه اولی دلالت بر ولایت مؤمنین
باهم میکند و آیه ثانیه بر این که خدای عز و جل خاسرین و ظالمین را دوست نمی‌دارد و مطلوب شما اثبات ولایت
و عداوت شخص واحد است نسبت بشخص واحد و این معنی نظر بجز این دو آیت حاصل نمیشود کما لا یخفی علی الفطن الفهیم
قوله اما نظر دقیق حکم باستحاله اجتماع محبت و عداوت دینی میکند الخ اقول کاش بدانند و بفهمند که دوستی
نبی و وصی نسبت باصحاب ثلثه و عائشه و حفصه از همین باب است قوله خواص امت بالاجماع سه فرقه اند الخ اقول
معلوم نیست که از خواص امت چه معنی اراده نموده اگر مرادش از خواص قرابت نسبیه و غیرها ست پس باید ابو لهب
و غیر او از اعظم خواص باشند و اگر مطلوبش از خواص مقربان درگاه الهی و حضرت رسالت پناهی اند باز معلوم
که دعوای اجماعی که بر خواص بودن اصحاب ثلثه و عائشه و حفصه می‌کند کدام اجماع است اگر مقصدش بیان
اجماع اهل تسنن است حالش نظیر اجماع سقیفه و شوری است نزد امامیه که بآن میخواهد احتجاج بر شیعیان نماید
و حال آنکه در تحفه و امر جهد نموده که غیر از اصول مقرره شیعه امامیه اصلا قول اهل سنت را دخل ندهد اما نقض
عهد که عادت ایشان است اخلاف از اسلاف یاد گرفته اند محل اعتراض نیست و اگر منظورش اجماع اهل اسلام
است بحیثیتی که امامیه نیز در آن داخل اند پس برای ابطال سحرش باید این آیه را بخوانم که الا لعنة الله علی الکاذبین
زیرا که امامیه اصحاب ثلثه و غیرهم را از عوام امت نمیدانند چه جای اینکه از خواص امت شمارند قوله العادات
تسیر سید الخ اقول از کلام ایشان معلوم می‌شود که ابولهب که عم رسول خدا بود و پاس او بیش و سفیان بیشتر از
ابوبکر باشد که غیر از شرافت پدر زن بودن ندارد قوله منجمله آنها حدیثی است مشهور الله الله اصحابی اقول معلوم
نیست که درین اصحاب آن صحابه که بنا بر روایات بخاری و غیره که حاصل مضمون بعضی از آنها این است که
در روز قیامت از اصحاب پیغمبر صلعم چندکس را بجهنم خواهند برد چون آنحضرت خواهند فرمود اصحابی
اصیحابی ملائک در جواب بعرض اقدس خواهند رسانید که اینها مرتد شدند و رجعت قهقری نمودند داخل اند
یا نه اگر داخل نباشند دلیل ناتمام خواهد بود و الا جائز نباشد که خاتم الانبیاء ص از لعن کردن مرتدان و اهل نار که
ضروری مذهب اهل دین و اسلام است منع فرماید قوله و از انجمله آنچه در حق ازواج آمده است اقول آیه و حدیث
در دلالت زیاده برین ندارد که مناکحت با ایشان حرام است نه این که اگر اینها امر بکفر نمایند اطاعت باید کرد

کنند و احترام شان بعمل باید آورد و پس در ترجمه حدیث فرمان برداری را اطاعت را از پیش خود داخل کردن که از الحاق
اهل کتاب و گفتن شان هذا من عند الله نیست و چون التزام نموده که از غیر کتب امامیه استدلال نکنند پاش اعلام ننموده
که از کدام کتاب امامیه این را نقل نموده قوله از انجمله اینکه در هر دولت جماعه میباشند خواص بن بنت مثل شاهزادها و بیگمات
اقول بر نقد بصیر در عالم مثال کلام در صورتی معقول میتواند شد که حضرت بیگم صاحبه مخاطبه بخطاب و مصحف
تلونکا عدول از مدلول آیه وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی نموده باشند و بسبب خروج
بر امام برحق بمقتضای من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة از ایمان بی بهره گردیده مستحق
ضعف عذاب و موجب نزول آیه مثل امراة لوط و امراة نوح مخلد فی النار نشده باشند و یا اینکه شاهزادگان
از انجمله نباشند که در شان اینها جناب حق سبحانه تعالی میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا و هم میفرماید انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون
الزکوة و هم راکعون و هم میفرماید اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و جناب سید المرسلین میفرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه و انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و انی
تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و غیر ذلک من الایات والاحادیث الکثیرة والا چه نسبت
خاک را با عالم پاک و کدام ظلم و جفا ازین قبیح تر خواهد بود که آدمی نظر باین کند چون ابلیس پر تلبیس را ملاء اعلی
با ملائکه محشور و قابیل برادر هابیل پسر صلبی آدم صفی الله و امراة نوح و لوط هم بستر انبیا و ابولهب عم محمد مصطفی
بوده اند پاس ادب نموده از اینها بیزاری نجوید و درجات اینها را با درجات ملائکه مقربین و انبیای مرسلین
و اوصیای طیبین قرار دهد و نظر باین بیدادی اهل زمان و عدم قدر دانی این ناکسان جناب امیر سبیل
شکایت میفرمایند که انزلنی الدهر ثم انزلنی حتی قیل علی و معویة بالجمله اگر بهره از انصاف میداشت
در مقابل این مثال نامربوط و غیر واقع کلام معقول موجه را مذکور میکرد باین وضع که هرگاه بادشاهی باشد بکمال
عدالت و حسن سلوک و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بسیار دیگر موصوف و فرزندی داشته باشد که در جمیع
صفات برگزیده نظیر بادشاه مذکور باشد و آن بادشاه آن فرزند گرامی را بمنزله نفس خود میدانسته و حق تعالی
در کتاب عزیز خود شهادت باتحاد ایشان داده و اطاعت او را با طاعت آن بادشاه بلکه با طاعت خویش
مقرون ساخته باشد و بادشاه مذکور فرزند مذکور را بکرات و مرات در مجامع بتقاریب مختلفه ولیعهد خود کرده
باشد و بعد بادشاه مسطور را دختری باشد بمنزله پاره جگر و عزیزترین خلق در نزد او که اذیت دادن او را

بمنزلهٔ آزار رسانیدن بخود دشمنی نموده باشد و چنین دختری را بعقد فرزند موصوف در آورده باشد و از آن
قران السعدین قطبین فلک جاه و جلال بهم رسیده باشند که قابل ولیعهدی و نیابت آن بادشاه باشند و تا حین وفات
درباره تا مبرها برعایا وصیت نیکو و رعایت حرمت ظاهری و باطنی فرماید و همین که آن بادشاه ازین جهان فانی
انتقال نماید بعضی از نو آمده ها و ملازمان او نمک بحرامی نموده جسد مطهر آن بادشاه را در میان دوست و دشمن
بی غسل و کفن و دفن گذارند و فرصت را غنیمت دانسته بطریق تغلب و غصب بجای آن بادشاه نشینند و آن فرزند
گرامی را رسن بگلو کرده برای اطاعت خود بمحضر عوام بکشند و از و بجبر بیعت گیرند و وظیفه مقرری که در حال
حیات آن بادشاه بپاره جگر خود عطا فرموده باشد بظلم و ستم انتزاع نمایند و اکتفا بران نکرده اراده بسوختن
دولتخانه آن بادشاه نمایند در حینی که آن فرزند ارجمند یعنی ولیعهد شوهران بضعه و دو ریحانه اش که از فرط محبت
خود را مرکب آنها ساخته باشد و پسر خود را فدای آنها کرده باشد و جبرئیل امین مهد جنبان آن دو ریحانه باشد
و غیر آن از فضایل بسیار که دوست و دشمن در شان ایشان از خالق ارض و سما و از آن بادشاه نقل نموده اند در آنجا
باشند بلکه اصح آنست که حرف هیزم بفعل آمد پس شک نیست که درین صورت واجب لازم و فرض متحتم است بر هر وضیع
و شریف که از خوان الوان نعمت آن بادشاه منیف بهره و نصیبی یافته باشد که از آن نو آمده های مکار و از آن نمک
بحرامان غدار تبرا نماید و بیزاری جوید تا فردا بفضل خدا در زمره انصار و حواریان آن بادشاه روز جزا محشور
شود و از شفاعت و انعام آن عالم پناه و بخشش کامل حاصل نماید و ذلک هو الفوز العظیم و ثواب و زجر ابدون تبرا
از اعدای خدا حاصل نمی شود **قال الناصب علیه ما علیه** مقدمه سیوم عداوتی که مومنین را باهم
بجهت دنیا واقع شود مخل ایمان نمیشود اما مذموم و قبیح است و چون بی مراعات رتبه باشد اقبح و اشنع است
و معنی مراعات رتبه آنست که هر دو از خواص امت باشند و یا هر دو از عوام و معنی عدم مراعات آنکه عامی
با خاصی در افتد و با وی آن کند که با هم جنس خود میگردد و خواص امت در صدر اول سه گروه بودند صحابه
و ازواج و اهلبیت و در قرون ما بعد نیز سه گروه اند علما و سادات و مشایخ طریقت یعنی اولیا پس درینجا
دو دعوی بهم رسید یکی آن که مخل ایمان نیست دوم آن که مذموم و قبیح است برای اثبات این هر دو دعوی
یک روایت از کافی کلینی که فیست ملا محمد رفیع واعظ قصه آورده که حضرت ابی عبد الله بروایت صفوان
جمال از کافی آورده و در آخر گفته که حضرت ابو عبد الله همین که از گفتگو یکشب گذشت خود بخانه عبد الله
بن حسن رفتند و صلح کردند و نیز از کافی نقل نموده که لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب احدهما

احدهما البراءة واللعنة وربما استحق ذلک کلاهما قال الراوی وهو مغضب جعلت
فداک هذا الظالم فما بال المظلوم قال لانه لا یدعو اخاه الی الصلح ولا یتعامس له
پس معلوم شد که این قسم از رنجها در میان خواص امت بوقوع آمده و معاذ الله که مخل ایمان کسی از طرفین
بوده باشد و نیز معلوم شد که این قسم آزردگی هم مذموم و قبیح است زود تدارکش باید کرد و دیگر شاهد وقوع آزردگی
در خواص امت بحکم بشریت با وصف مساوات درجه و مرتبه قصه وجه تسمیه حضرت امیر بابو تراب است که در میان
آنجناب و حضرت سیدة النساء متحقق گشته و این قصه را نیز ملا محمد رفیع آورده و باقتضای بشریت حواله نموده
انتهی کلامه **قوله** در مقدمه سیوم عداوتی که مومنین را باهم بجهت دنیا واقع شود الخ **اقول** مقصود او از
چنانچه ظاهر است این ست که میان اصحاب ثلثه و احزاب ایشان و میان جناب امیر المومنین ع و دیگر اهلبیت
رسالت ص که عداوت بود موجب زوال ایمان هیچ یک نمیتواند شد پس اصحاب ثلثه و احزاب آنها نزدیک
امامیه مستحق لعن نباشد فیرد علیه حینئذ ضروب من الکلام و صنوف من الملام اول آنکه
استنتاج نتیجه مسطوره از مقدمه مذکوره موقوف ست برانکه بنا بر اصول شیعه باثبات رسانی که اصحاب ثلثه
از اول امر مومن بوده اند و این از جمله ممتنعات و محالات است چه علمای ایشان بدلایل بسیار و اخبار بیشمار
کفر و نفاق پیشوایان شما را در کتب خود باثبات رسانیده اند و هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس کلام تو
از محل اعتبار ساقط باشد و ما را بعد ازین دیگر احتیاج گفتگو و مؤنت دفع حرفهای تو باقی نمیماند لیکن بمقتضای
الحق یعلو ولا یعلی بجهت مزید تفضیح مخالفین و اظهار فضل و اقتدار اهل مذهب حق گفته میشود که ما بحمد الله
میتوانیم که از کتب اصول تو بوجوه کثیره باثبات رسانیم که ائمه تو از ایمان بهره نداشتند و در حقیقت در زمره
منافقین پیش خدا و رسول او محسوب بودند و تفصیل این وجوه چون موجب تطویل کلام میشود و این خلاف
آنست که ما التزام آن نموده ایم لهذا باقرب طرق بعین مقتضیات مقدمه مذکوره که مفاد آن تسلیم عداوت
شان ست با علی ابن ابیطالب ع نفاق آن منافقان باثبات میرسانیم بحول الله و قوته پس میگوییم که ابن عبد البر
در استیعاب گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول خدا ص فرمود که یا علی دوست نمیدارد
ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی و حضرت امیر المومنین ع خود فرمود که بخدا سوگند که عهد کرده پیغمبر امی بسوی
من که دوست نمیدارد ترا مگر مومن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق دیگر حضرت رسول ع فرمود که هر که علی را
دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند

بتحقیق خدا را آزار کرده است و از جابر روایت نموده است که ما می شناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول خدا
مگر به بغض علی ابن ابیطالب انتهی نقل ابن عبد البر و در صحیح ترمذی از ابی سعید روایت کرده است که گفت ما گروه
انصار منافقان را می شناختیم به بغض علی ابن ابی طالب و ایضا در صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است
که حضرت امیر المومنین فرمود که سوگند میخورم بخدای که دانه را شگافت و گیاه را رویانید و خلایق را آفرید
که عهد کرد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد ترا مگر مومن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و امثال این بسیارست
اگر خوف ملال مستمعان نبود و مطلب خفائی میداشت اضعاف این بیان میشد لیکن عیان را چه حاجت به بیان
نمیدانیم کدام هیچو صلی مخالف ما را بدر و سر آورد که چنین بحر ذخار را ابتلاطم و بحرکت آورده که هیچ آن
چنین خانهای مخالفان دین و بنیان کاخ مات شان خراب میشود گویا گوش هوش این نرسیده قسمت
ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه تست * عرض خود میبری و زحمت مامیداری * از همه محروم تر خفاش بود * کو عدو
آفتاب فاش بود * نی تواند در مصافش زخم خورد * نی نفرین بایدش مهجور کرد * دشمنی گیری بحد خویش گیر
تا بود ممکن که گردانی اسیر * قطره با قلزم چو استیزه کند * ابله است و ریش خود بر میکند * بالجمله عداوت امیر المومنین
نه مثل عداوت سایر ناس است بلکه این عداوت از جمله امارات نفاق است که خبر از کفر و نفاق سابق میدهد
پس این مقدمه فرو که عدوان عداوت مومنین را ذکر نمودی برابتو غیر از نتیجه ندامت و پشیمانی ثمره نمی بخشد دوم
آنکه سلمنا که از اول امر ایشه تو مومن بودند لیکن چون بمقتضای قوله تعالی لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و ما روی الخوارزمی عن ابی ذر قال قال رسول الله من ناصب علیا علی الخلافة بعدی
فهو کافر وقد حارب الله و رسوله و ایضا عن معاویة بن حیدة قال سمعت النبی یقول لعلی لا ابالی
من مات و هو یبغضک مات یهودیا او نصرانیا و نحو ذلک من الامور الکثیرة و دوستی اهل البیت
رسالت از جمله ضروریات دین کافه اهل اسلام است پس هرگاه تسلیم نمودی که اینها عداوت با اهل البیت رسالت
داشتند میباید از ایمان خارج شوند زیرا که باتفاق اهل اسلام منکر ضروری دین مثل نماز یومیه و روزه ماه رمضان
کافرست که بحسب ظاهر اقرار بشهادتین نماید سوم آنکه سلمنا که عداوت اهل البیت صلعم هرگاه بجهت امور دنیوی
باشد موجب کفر نمیشود لیکن عداوت ایشه تو که با جناب امیر المومنین ع متحقق بود تعلق بیکی از اصول دین
که امامت باشد داشت و معلوم است که جهل با مقتضی آنست که آدمی کافر میرد و از ینجاست که عبد الله بن عمر
طرق علی الحجاج بابه لیلا لیبایع لعبد الملک کی لا یبیت تلک اللیلة بلا امام لانه روی

روی عن النبی انه قال من مات ولا امام له مات میتة جاهلیة وایضا فی روایة طویلة
ان عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیمة
ولا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة الروایة الثانیة اخرجه
مسلم والاولی مسطورة فی شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید المعتزلی این اظهر من الشمس ست
کو دیده خفاش طبعان ازان کور باشد اما انچه اعاده ذکر خواص امت نموده پس در مباحثه علمیه امثال
چنین مزخرفات هر چند قباحت ان نزدیک بیخردان بدرک نشود لیکن پیش دانشمندان بسیار مستنکر
وقبیح ست معهذا بحمد الله حقیقت امر این افسانه در رد مقدمه ثانیه منکشف گردید بالجمله خواص امت
نزدیک علمای فریقین کسی که بزیور علم وفهم آراسته اند کسانی میتوانند بود که باعتبار صلاح وتقوی مزید علم
وکمال متصف باشند که عبید حبشیه باشند وعامی ورذیل طبع کسی ست که بسبب معصیت ونافرمانی وعدول
از آیه وقرن فی بیوتکن نموده مستحق ضعف عذاب ونکال ابدی باقتضای یضاعف لها العذاب ضعفین
میشود یا بسبب احداث بدعت وامور مستنکره بمدلول انچه در صحاح مخالفین باسناد متعدده وعبارات متنوعه
مسطور ست قال النبی لیردن علی الحوض رجال ممن صاحبنی حتی اذا رأیتهم ورفعوا الی رؤسهم
اختلجوا فلاقولن ای رب اصیحابی اصیحابی فلیقالن لی انك لا تدری ما احدثوا بعدك مرتد شده باشند
ورجعت قهقری کرده باشند که حمیرا واصحاب ثلثه باشند اما انچه دستنبه خود روایت متضمن شکر رنجی جناب
ابی عبد الله وعبد الله بن الحسن را ذکر نموده پس هیچ وجه احتجاج را نشاید زیرا که جناب صادق ع نزدیک طایفه
محقه معصوم بوده وامتثال او بجمیع وجوه واجب پس بر تقدیر حجیت خبر واحد خطا از قبل عبد الله بن الحسن باشد
وشک نیست که اگر این آزردگی تا دم وفات بطول میکشید وجناب صادق ع از تقصیر او درنمیگذشتند
حال او مثل سایر اعدای جناب ائمه معصومین میبود لیکن بحمد الله که تفضل ان امام برحق بود وشامل حال او
گردید که او را از چنین مهلکه نجات بخشید علاوه برین در مقام مجادله میتوان گفت که تو از کجا دانستی که درمیان
دو جناب مخالفت نبود بلکه از قبیل عداوت بود وحال آنکه دعوای تو در مقدمه اولی امکان انفکاک احدهما
از آخر ست وایضا میتوان گفت که شاید مصلحت تعلیم وترغیب ناس باشد در باب عجلت تدارک ملال
که میان مومنین واقع شود اما حکایت تسمیه جناب امیر ع ابی تراب که ذکر نموده پس چون هر دو جناب
پیش اهل مذهب حق معصوم بودند بر تقدیر صحت روایت وعدم حمل بر تقیه لا محل مواخذه روا

المجالفين ميتوانند بود كه محض براى اظهار جلالت قدر امير المومنين و مزيد ثواب قرب آنحضرت نزديك خدا
و رسول خدا باشد چه حكايت متضمن نكتست كه جبرئيل مجرد اين ماجرا از پيش رب جليل نازل گرديد و براى
حضرت امير مزيد درجات باشت واجب گشت و رفع ملال و اضطراب جناب سيد المرسلين گرديد ديگر
ميتوانند شد كه اين همه بنياد مثل مخاصمه و ملك باشد پيش داود تا ديگران متنبه شوند كه چنين شكر رنجى هرگاه
سبب اضطراب جبرئيل و ملال رسول خدا باشد پس واى بر كسانى كه حق خلافت آنجناب غصب كردند و حضرت
فاطمه را بيازردند و غصب گرفته باشند و ان معصوم پيش خدا و رسول مخاصم او باشند علاوه اينكه وا آيات
ايشان چنانچه واضح خواهد گشت دلالت ميكند كه در بعضى اوقات ميان ابى بكر و عايشه رنجش واقع شد
بمرتبه كه نوبت بطبانچه ولكد زدن رسيد و معهذا عقل سليم عالم است كه اينها دوست يكديگر بودند چنانچه
معلوم است كه جناب امير و جناب فاطمه دوست يكديگر بودند پس حال اين ملال را بر تقدير وقوع
بر ملال ابو بكر كه با عايشه بظهور پيوست قياس بايد نمود نه بعداوت و ظلم و تعدى كه از شيخين در حق
نفسين نفيسين رسول ثقلين بوقوع آمد قال الناصب جليه يا جليه مقدمه چهارم مدار عداوت مطلقه
دينى بر كفر است پس هر گاه كافر را دشمن بايد داشت زيرا كه علت عداوت بنص قرآنى كفر است و عند
اشتراك العلة يجب اشتراك الحكم قوله تعالى لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون
من حاد الله و رسوله ولو كانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشيرتهم و قوله تعالى
يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء بعض ومن
يتولهم منكم فانه منهم ان الله لا يهدى القوم الظالمين و قوله تعالى لا يتخذ المومنون
الكافرين اولياء من دون المومنين و من يفعل ذلك فليس من الله فى شىء و از آيه اول صريح
مستفاد شد كه اگر مسلمان را با كافر اسباب محبت دينوى مثل پدرى و پسرى و برادرى و خويشاوندى
و دوستى متحقق باشد اين همه را با وصف كفر از نظر اعتبار بايد انداخت و مدار عداوت بر كفر بايد داشت
و مدار محبت دينى بر ايمان است پس جميع اهل ايمان را خواه مطيع باشند و خواه عاصى محبت و شمن بحيثيت
ايمان واجب است زيرا كه علت وجوب محبت كه ايمان است در هر واحد موجود است و عند وجود العلة
يجب وجود الحكم قوله تعالى والمومنون والمومنات بعضهم اولياء بعض و از قواعد مقرره است كه
محب الشىء محب لمحبه و محبوبه و حق تعالى محبوب جميع مومنين است و محبت او تعالى در دل هر مومن

هر مومن با همه در محبت دیگران نمیباید قوله تعالی والذین امنوا اشد حبا لله پس چون حق تعالی مومنان را
مطلقا دوست میدارد و لازم آمد که هر مومن جمیع مومنین را دوست دارد والا دوستدار خدا نباشد قوله تعالی
الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور قوله تعالی ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل
لهم الرحمان ودا و قوله تعالی ذلک بان الله مولی الذین امنوا وان الکافرین لا مولی لهم
و از قران مجید نیز معلوم بالیقین هست که ولایت مومنین بهیچ گناه صغیره و کبیره زائل نمیشود قوله تعالی
اذ همت طایفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما و بالاجماع مراد ازین دو طایفه بنو سلمه و بنو حارثه اند که در جنگ
کفار روز احد قبل از قتال باغوای عبد الله بن ابی رئیس المنافقین قصد فرار کرده بودند و آن بالاجماع کبیره است
علی الخصوص در جهادی که آنجا پیغمبر خدا بنفس نفیس خود حاضر بوده و در فرار هلاک او محظور بلکه مظنون و هنوز وقت
نشو و نمای ملت اسلام که ادنی تقصیر در نصرت و اعانت از اصل بر باد میرود و حق تعالی با وصف این همه
ولایت آن هر دو فرقه دست بردار نشد و آنها را مومنین فرمود که و علی الله فلیتوکل المومنون و اینقدر محبت
محض بجهت ایمان ضروریست و چون اعمال صالحه مثل جهاد و قتال مرتدین و توبه و طهارت و تقوی و اخلاق فاضله
نیز در مومنین یافته شود بالاولی و تخصیص محبوب خدا باشند قوله تعالی ان الله یحب الذین یقاتلون
فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه
فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه و قوله تعالی ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و قوله تعالی
ان الله یحب المتقین و قوله تعالی والله یحب المحسنین انتهی کلامه بلفظه قوله علیه مقدمه چهارم مدار عداوت
مطلقه دینی بر کفر است هر کافر را دشمن باید داشت الخ اقول میباید دانست که منازعه عامه با خاصه بآن ماند که زن با مرد مخاصمه
نماید زیرا که معلوم هست که صد دشنام زن بیک دشنام مرد مقاومت نمیتواند کرد و مصداق این حرف این است تطویلات
بلاطایل که بکار برده یکطرف که عدم ثبوت ایمان اصحاب ثلثه و نظر بمعنی ایشان از جهت عدم اعتراف بامامت ائمه
اثنا عشر هست کافی هست و باین هرگز احتیاج گفتگو باقی نمیماند لیکن چون اتمام و توضیح مخالفین و تفریح مومنین موجب
مثوبات جاوید میتواند شد گفته میشود که کلام را در اثبات وجه عداوت با کفار که بسط داده مخفی نیست در مقام
بحاصل چه اهتمام امامیه درین عداوت بیشتر هست از مخالفین زیرا که دانستی که فرقه ناجیه اثنا عشریه جمیع کفار را که کفر ایشان
بنابر انکار یکی از ضروریات دین باشد مثل مودت قربی مانند ناصبین و خوارج و فرق باطله اسلام را که انکار یکی از ضروریات
مذهب امامیه نماید مثل حلیت متعه و امامت ائمه اثنا عشر و عصمت ایشان [illegible] استغفر [illegible] علی [illegible]

وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة از بن رسیده‌اند و عداوت ایشان را نظر بآیات واحادیث بسیار
جزو ایمان میشمارند و نجات را بنا برانی تارک فیکم الثقلین منحصر در فرقهٔ امامیه انگارند قوله تعالی لاتجد قوما یومنون
بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا اباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم

اقول پوشیده نماند که بنا بر قول مشهور فرد دشمن دانا که پی جان بود ÷ بهتر از آن دوست که نادان بود ÷ این
این بوالهوس چه فضیحت‌ها که بر سر احزاب نخواهد رسید نمیدانند بیچاره سنی که شیعیان علی بن ابیطالب ع
باین آیه میتوانند که استدلال نمایند بر عدم ایمان خلیفهٔ ثالث بیان این اجمال آنکه حکم بن ابی العاص ملعون
چنانچه در کتب فریقین مسطور است متظاهر بعداوت جناب سید المرسلین بود تا اینکه آن بدبین مشی سید المرسلین را
عیب میکرد پس آنحضرت او را از مدینه خارج کرد و واقدی گفته ان الحکم بن العاص لما قدم الی المدینة
بعد الفتح اخرجه النبی صلعم الی الطائف وقال لا تساکنی فی بلد ابدا و گفته که متظاهر بعداوت آنحضرت بود
باین مرتبه که عیب میکرد رفتار حضرت را پس او را آنحضرت اخراج نمود پس خلیفهٔ ثالث پیش آنحضرت آمد و
سفارش او نمود آنحضرت ابا نمود بعد از آن عثمان پیش ابی بکر و عمر در وقت خلافت هر دو آمد و سفارش
او نمود پس آنها با عثمان درشتی نمودند و قبول حرف او نمودند عمر گفت کسی را که آنحضرت بیرون کرده باشد
نمیشود که من او را داخل کنم مردمان مرا چه خواهند گفت و زنهار الحال بار دیگر چنین گفتگو نخواهی کرد پس
چون خلافت به عثمان رسید حکم بن ابی العاص را داخل مدینه گردانید پس هرگاه حقیقت حال چنین باشد معلوم نیست که
جامع قرآن چه قسم عدول از این آیه نمودند نعم عذر ایشان میتواند شد که الانسان علی نفسه بصیرة
چون خلیفهٔ ثالث بعلم و یقین میدانست که داخل قوم لا یومنون باید نیست پس اگر از او مودت بدشمن خدا و رسول خدا
بعمل آید مضائقه ندارد و اصد بعلم و طرفه‌تر از این ذکر قول حق سبحانه تعالی است اعنی یا ایها الذین امنوا
لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض ومن یتولهم منکم فانه منهم ان الله
لا یهدی القوم الظالمین زیرا که مظنه این است که اذکیای اهل تسنن باتهام تشیع او را از زمرهٔ خود اخراج کنند
و این بیچاره ساده لوح از آن سو رانده و از این سو مانده شود زیرا که ذکر نمودن آیه که در شان خلیفهٔ ثالث
نازل شده درین مقام با وجود عدم افتقار بان غیر از رسانیدن اذیت علاوه بر اذیت‌های دیگر نسبت بروح
مقدس خلیفهٔ ثالث وجهی دیگر چه میتواند بالجمله سدی که یکی از علمای دین اهلسنت است در تفسیر ابن اثیر روایت
نموده که هرگاه در جنگ احد حضرت سید المرسلین مجروح گردید خلیفهٔ ثالث گفت که من البته

البته بشام خواهم رفت بدرستی که آنجا دوستی دارم یهودی از او امان خواهم گرفت تا از یهودان و یکروز صدمه نبینم و همچنین
طلحه که او را از عشره مبشره میدانند گفت که من هم بشام خواهم رفت پس بدرستیکه دوستی دارم در آنجا نصرانی از او
امان خواهم گرفت تا نصاری بمن اذیت نرسانند سدی میگوید که خلیفه ثالث خواست که یهودی شود و طلحه
خواست که مذهب نصاری اختیار نماید پس طلحه نزدیک جناب امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و التماس نمود که از جناب
سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم برای من اجازت رفتن شام حاصل کن تا مال خود را از آنجا گرفته باز حاضر شوم آنحضرت
بلطف و متوجه شده فرمودند که نظر بهنگام جنگ حد مرا مخذول ساخته میخواهی که از اینجا بیرون روی و ما را واگذاری پس باز
طلحه اصرار بر استیذان [illegible] پس جناب امیر علیه السلام در غضب شده در خدمت جناب خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله وسلم
عرض نمود که این چه [illegible] را اجازت ده پس قسم بخدا که یاری او موجب عزت کسی نیست و خذلان او سبب ذلت
احدی نمیگردد پس در آن وقت نازل شد و یقول الذین امنوا اهؤلاء الذین اقسموا بالله جهد ایمانهم انهم
لمعکم حبطت اعمالهم فاصبحوا خاسرین حاصل مضمون آنکه بنا بر آنچه در مجمع البیان است اینکه بعد از آن
که حق تعالی اهل اسلام را نصرت و فیروزی بخشید منافقین نادم و پشیمان گشتند و حال آنکه در روز رستخیز
نادم و پشیمان تر خواهند شد و مومنان واقعی از روی تعجب میگویند یا خواهند گفت که آیا اعمالهای اینها که
دعوی ایمان میکردند و موکد بقسم نمیساختند که از اهل اسلام اند تمام حبط شد و خوار و زیان کار شدند و الله
یعلم پوشیده نماند که چون بمقتضای مقام ذکر کلام در باره دوستی خلیفه ثالث ایشان و طلحه با یهودی و نصرانی
که منشا نزول آیه مسطوره بود منجر گردید بخاطر قاصر چنین رسید که چون تنها خلیفه ثالث باین شرف
و منزلت فائز نبودند بلکه خلیفه ثانی هم از این حظ وافر و نصیب کامل داشتند این نسبت ترویح روح ایشان
هم بعضی از آنچه در کتب فریقین مسطور است بقید قلم آوردن خالی از اجر جزیل و ثواب جمیل نیست بدانکه در تفسیر
علی بن ابراهیم مذکور است که قول حق سبحانه تعالی الم تر الی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم در شان خلیفه
ثانی نازل شده زیرا که روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از راهی گذشتند دیدند که خلیفه ثانی
نزدیک یهودی نشسته آنچه او میگوید از اخبار رسول خدا صلعم مینویسد در آن وقت جناب حق سبحانه تعالی
این آیه را نازل کرد که حاصل مضمون آن اینست که آیا نمی بینی کسانی را که دوست میدارند قومی را که غضب الله
بر آنها نازل شده است و حال آنکه اینها از اهل اسلام اند و آنها کفار پس چون خلیفه ثانی بخدمت جناب
سید المرسلین رسید جناب رسالتمآب فرمودند که تو بگفته یهودی خبرهای مرا مینویسی حال آنکه حق تعالی از این نهی

فرموده است خلیفه ثانی گفت که من نمی‌نویسم مگر آنچه در توریت بود از صفات تو این را گفت و شروع در خواندن
نمود و جناب خاتم الانبیا در حالت غضب بودند پس شخصی از انصار گفت که وای تو نمی بینی که جناب آنحضرت بچه
شدت بر تو غضبناک اند پس عمر گفت که پناه میبرم بخدا از غضب او و غضب رسول صلی الله علیه و آله و سلم او
و نبود نوشتن من مگر آنچه در توریت بود از اخبار تو حضرت فرمود که ای فلان اگر موسی زنده میبود و تو رغبت
بپیش او میرفتی هر آینه کافر میشدی بآنچه من بآن مبعوث شده ام و توهم نشود که این روایت چون از کتب امامیه
مسطور گشت نزد یک اهل تسنن معتمد نباشد زیرا که موید این است آنچه در مشکوة ایشان مسطور است عن جابر عن النبی صلعم
حین اتاه عمر فقال انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا افتری ان نکتب بعضها فقال امتهوکون
انتم کما تهوکت الیهود والنصاری یعنی شما آیا اضطراب و تحیر دارید در دین ما لقد جئتکم بها
بیضاء نقیة ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان
و هم در آن کتاب مندرج است ان عمر ابن الخطاب الی رسول الله بنسخة من التوریت فقال
یا رسول الله هذه نسخة من التوریت فسکت فجعل یقرأ و وجه رسول الله یتغیر فقال
ابوبکر ثکلتک الثواکل ما تری ما بوجه رسول الله فنظر عمر الی وجه رسول الله فقال
اعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله رضینا بالله ربا و بمحمد نبیا فقال رسول الله
والذی نفس محمد بیده لو بدا لکم موسی فاتبعتموه بالجمله چنانچه این مردلی خرد موجب تحریک اذهان شیعیان
شده روح خلیفه ثانی و ثالث را مناوی ساخته حق تعالی بجزای این عمل زود او را با اصحاب ثلثه ملحق سازد تا اصحاب ثلثه
بالمشافهه او را مورد عتاب ساخته بمضمون مجمل حق تعالی ربنا هؤلاء الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا تبرانا الیک
ما کانوا ایانا یعبدون از و تبرا نمایند و ازینجا واضح شد که از افراد کامله عدول کنندگان از مدلول قوله تعالی لا یتخذ
المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین که ذکر ساخته ایم پیشوایان او بیند اما **قوله** و از آیه اول صریح مستفاد
میشود که اگر مسلمانان با کافر اسباب محبت دنیوی مثل بیع و شری و بیمری باشد از نظر اعتبار باید انداخت الخ **اقول** بلی
مرچنین سنه لیکن قباحت درین سخن اگر هست همین است که چیزی که تو فهمیدی خلیفه تو که جامع قران بود نفهمید یا فهمید
و دیده و دانسته از آیه عدول نمود لیکن پیش تو چون امامت مفضول با وجود فاضل جائز است پس اگر امام تو از تو جاهلتر باشد
باکی نیست **قوله** پس جمیع اهل ایمان را خواه مطیع باشند و خواه عاصی محبت داشتن به حیثیت ایمان واجب است الخ
اقول معلوم نیست که آن محبت با وجود سوختن خانه رسول خدا که بضعة النبی و دیگر اهل بیت پیغمبر خدا در آن باشند

باشند و غصب فدک بظلم و عدوان و غصب حق خلافت امیر مومنان و زدن عمار یاسر تا بحدیکه چند نماز از و فوت شده و آزار
فتق بهم رسانید و اخراج اباذر از مدینه طیبه و فرستادن آن مظلوم بربذه و زدن عبد الله بن مسعود را دو مرتبه یکمرتبه
بجهت نماز کردنش بر اباذر و مرتبه دیگر برای ندادن مصحف بمرتبه که دو استخوان پهلوی او را شکست و آن مظلوم سه روز بعد از آن
رحلت کرد و هتک حرمت جناب ایشان نسبت بجناب حضرات مذکورین فرد اما اصحاب ثلثه باقیماند بانه بر تقدیر اول
محبت کذائی مثل وضوء بی تمیز از سد اسکندر محکم تر و استوار تر خواهد بود و هرگاه حال محبت چنین باشد پس از کجا
دانستی که شیعیان علی ابن ابی طالب اصحاب ثلثه را با وجود تبرا و لعن فرستادن بر آنها محبت ندارند و بر تقدیر ثانی
پس باید این موعظه تو بالای قبرهای اصحاب ثلثه گذاشته شود که با وجود این آیات صریحه که تو بآنها بر وجوب محبت مومنین
استدلال نمودی چرا آنها این محبت را نسبت بامیر المومنین و یعسوب الدین و دیگر اهل بیت اطهار و اصحاب کبار مرعی نداشتند
قوله زیرا که علت وجوب محبت که ایمان است الخ **اقول** اگر مراد تو ازین گفتگو اثبات وجوب محبت اصحاب ثلثه است
پس موقوف شیعیان علی ابن ابی طالب امیر سد که بگویند انچه قدر مسلم است وجود علت مشایخ است و در بعضی از
مشایخ ثلثه اما وجود علت وجوب محبت که ایمان باشد پس آن ممنوع چنانچه در ماسبق واضح گشت **قوله** پس چون
حق تعالی مومنان را مطلقا دوست میدارد الخ **اقول** قطع نظر از انچه از حیثیت قصور این تفریع و عبارت نامربوط
او بحث متوجه می شود چنانچه بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست وارد میشود این که حق سبحانه تعالی مومنان را دوست میدارد
لیکن بمقتضای قوله تعالی ان الله لا یحب الخائنین خاین و غادر را دوست نمیدارد و خلیفه ثانی شما باتفاق خاین
بود زیرا که در جامع الاصول که کتاب معتمد سنیان است و جامع صحاح سته مسطور است که خلیفه ثانی بحضرت عباس
و جناب امیر المومنین ع خطاب نموده گفت که شما اگمان این است که من خاین و کاذب و غادر هستم و در بعضی روایات
وارد شده است که گفت شما خلیفه اول را هم خاین و غادر میدانستید و مرا هم و صحیحین مسلم و صحیح حمیدی از مالک بن
اوس روایت کرده است که عمر بعلی و عباس گفت که ابو بکر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما میراث ازو نمی بریم
انچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گنهگار و خاین دانستید و خدا میداند که او راست گو و نیکوکار و تابع
حق بود و پس ابو بکر مرد و من ولی رسول خدا و ابو بکرم پس مرا دروغگو و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو
و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این روایت کور و ابن ابی الحدید هم این مضمون را بچندین سند از کتاب سقیفه
روایت کرده است و معلوم است که جناب امیر علیه السلام بنا بر آیه تطهیر و غیره از آیات و احادیث بسیار باتفاق
صادق است پس آنها خاین باشند پس ما دشمن خاین اند نه دوست خدا **قوله** این قدر محبت محض بجهت ایمان

ضروری **قول** ری هرگاه با وصف ایمان اعمال صالحه جمع شود دوستی چنین کسان واجب است بحمد الله تعالی
باتفاق مخالف و موافق این همه کمالات در جناب امیر المؤمنین و اولاد طیبین او بتمام بوده و لهذا شیعیان جناب
حضرات ائمه را دوست میدارند و دوستی ایشان را جزو ایمان میدانند و در باب غصب خلافت و اقع شده از اصحاب ثلثه
و عائشه و حفصه و احزاب ایشان واقع شده چنانچه از جنگ جمل و غصب فدک و دیگر امور بسیار ظاهر میشود اما اصحاب
ثلثه پس چون بنا بر مذهب شیعه بهره از ایمان نداشتند و معهذا اتصاف و اشتند بدیگر اوصاف ذمیمه مثل گریختن از جنگ
کفار با وجود حاضر بودن جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه از ملاحظه حال جنگ احد و حنین و جنگ خیبر
واضح میگردد و مثل ظلم و ستم نمودن بر اهل بیت اطهار و اصحاب کبار مثل حضرت اباذر و جناب عمار یاسر و مثل خوردن
مال مسلمانان بناحق چنانچه از خطبه شقشقیه وغیره ظاهر میشود و علی هذا القیاس بحیثیتی که اگر اراده تفصیل آن متعلق
شود از روی کتب مخالفین بحمد الله کتابی تصنیف میتوان کرد دوستی آنها واجب نباشد بلکه عداوت آنها واجب
و لازم و هیچ حبه داخل در ایمان که ذکر نمودی نباشند والله الهادی الی الصواب **قال الناصب علیه ما علیه**
مقدمه پنجم محبت و عداوت با مؤمن و کافر مراتب مختلف و درجات متفاوت دارد چنانچه هر عاقل را در محبت دنیوی
که باقارب خود از پدر و پسر و برادر و عم و خال و مادر و خواهر دارد و حال تفاوت و اختلاف معلوم است و همچنین
در اعدای دنیوی بقدر قوت عداوت و ضعف آن و قلت و کثرت آثار آن تفاوت و اختلاف مراتب عداوت
و جدائی است همچنین محبت دینی که بجهت ایمان دارد نیز متفاوت و مختلف خواهد بود و بحسب زیادت و قوت ایمان
و علو درجات بقدر اختلاف و تفاوت اشخاص مؤمنین در محبوبیت و محبت خدای تعالی پس هر کسیکه محبوبیت او زیاده تر محبت او
زیاده تر باید داشت و اعلی درجات محبت دینی آن است که بسید مؤمنین رسول رب العالمین حبیب الله متعلق است
بالاجماع بعد از آن بجماعه از مؤمنین که اتصال و قرب عظیم بذات پاک او دارند و آن جماعه منحصر در سه طائفه اند اول
فرقه اولاد و اقارب او که اجزا و ابعاض او بند و در حق ایشان فرموده است احبوا الله لما یغذوکم من نعمه
واحبونی لحب الله واحبوا اهل بیتی لحبی دوم ازواج مطهرات او که حکم اجزا و ابعاض او دارند و در حق ایشان
حق تعالی میفرماید که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم و اجماع جمیع بنی آدم است بر آنکه
ازواج بسبب کمال خلطه و ایتلاف حکم شخص پیدا میکنند و لهذا در شرع مصاهرت را مثل نسب در محرمیت و میراث
اعتبار فرموده اند و در مقام امتنان هر دو را در یک سلک کشیده قوله تعالی و هو الذی خلق من الماء بشرا
فجعله نسبا و صهرا سوم اصحاب او که ملازمت و رفاقت او اختیار فرمودند و در راه نصرت او جان جهد را

ایثار کردند و مال و بدن خود را در تلف و مشقت انداختند و خانمان خود را ترک [illegible]

و پسران و پدران و ازواج و مادران و خواهران برای خوشنودی [illegible]

ایشان فرموده در حق ایشان عنایت نموده للفقراء المهاجرین [illegible]

یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک [illegible]

تبوء الدار و الایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و لا یجدون [illegible]

مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و بدیهیست نزد تمام [illegible]

و اخلاص و اتصال و قرب اعلی و ارفع ست از نسبت مجرد و کما قال القائل القوم اخوان [illegible]

سبب من المودة لم یعدل به نسب پس این هر سه طایفه را با محبت اقوی و اوفر و اتم و اکثر [illegible]

عامه مومنین و کافه مسلمین بدو جهة اول کمال قرب و اتصال ایشان با جناب پیغمبر خدا [illegible]

بزیاده محبوبیت ست دوم حقوق این هر سه طایفه در ترویج شریعت دین و علو درجه ایشان و جهاد [illegible]

و طهارت ا[illegible] اگر ازین جماعت برخی باشند خالی از ایمان یا مرتکب چیزی شوند که حبط اعمال سابقه ایشان کند

و بموجب نص قرانی واجب العداوت شوند و قرب و اتصال ایشان با پیغمبر برابر لغو و ساقط گردد البتان گروه

ازین حکم مستثنی باشند مثل ابولهب و امثال او و حال [illegible] ایمان [illegible] ایشان و حبط اعمال [illegible]

ایشان باید شد و از تجرید العقاید خواجه نصیر الدین طوسی [illegible] حبط اعمال باید [illegible]

طوسی میگوید که الایمان التصدیق بالقلب یعنی [illegible] اعتقاد [illegible]

النبی من دینه ضرورة لا یکفی الاول یعنی تصدیق بدون [illegible]

الثانی یعنی اقرار بدون تصدیق نیز کافی نیست لقوله قل لم تومنوا [illegible] عدم الایمان

اشاره بانست که در میان ایمان و کفر واسطه نیست چنانچه مذهب [illegible] مع الضلال و بعد [illegible]

والفسق الخروج عن طاعة الله مع الایمان یعنی فسق [illegible] فاسق [illegible]

دارد و مومن فاسق میتوان بود و نیز میگوید و النفاق اظهار الایمان مع اخفاء الکفر [illegible]

مطلقا یعنی در احکام دنیا و اخرت مثل تجهیز و تکفین و دعا و مغفرت و صدقات و تحریم [illegible]

او از حیثیت ایمان و مثل دخول در جنت و لو بعد التعذیب [illegible] شفاعت پیغمبر [illegible] و استحقاق عفو [illegible]

بقول او در اخرت شفاعتی لاهل الکبایر [illegible] فی النار و عذاب

الکبیرة منقطع لاستحقاق الثواب بایمانه فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره ولقبحه عند العقلاء
والسمعیات منا وله و دوام العقاب مختص بالکافر والعفو واقع لانه حقه تعالی فجاز ترکه و عذر
از مجموع کلام خواجه نصیر معلوم شد که فاسق را لعن کردن و از وی تبرا نمودن جایز نیست بلکه شان او شان دیگر مومنان است
که برای او دعای مغفرت و صدقات باید کرد تا از عذاب خلاص شود و امید نجات و شفاعت رسول و دوستی او
باید داشت تا وقتی که ایمان موجود ست محبت او واجب و عداوت او از جهت دین حرام زیرا که تبرا و سب وقتی
درست می شود که هیچ وجه محبت در شخص موجود نماند و آن مختص ست بموت علی الکفر که عند الکفر هیچ عمل خیر را
اعتداد نماند و بسبب فسق و ارتکاب کبیره از ذات آن شخص تبرا جایز نیست اری از فسق و عصیان او بیزار باید بود
و مکروه باید داشت و نیز خواجه نصیر در تجرید میگوید والاحباط باطل لاستلزامه الظلم ولقوله تعالی
فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره پس تا وقتی که از شخص کفر متحقق نگردد هیچ عمل او حبط نمی شود انتهی کلامه ملخصاً
قوله فی المقدمة الخامسة و اعلی درجات محبت دینی آنست که بسید مومنین رسول رب العالمین حبیب الله
باید داشت الخ اقول پوشیده نماند که بر هر عاقل دیندار معلوم ست که ذکر وجوب محبت جناب سید المرسلین
و محبت اهل بیت که ناصب عداوت اهلبیت در ینجا ذکر نموده محض تو طیه و صرف تمهید برای غرض فاسد
و ترغیب محبت اعدای من هست والا بر نقادان و صاحبان بصیرت معلوم و متیقن ست که اسلاف و اخلاف
نواصب را خلفی بهره از محبت جناب خاتم الانبیا و سید الاوصیا و دیگر اهلبیت اصلا نبوده و نیست و صدق
این مقال نظر بروایت عقبه و نسبت بهذیان و عدول از حکم واجب الاذعان مصداق و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی ایتونی بدوات و قرطاس و جهزوا جیش اسامة و نحو آن با شیله و غصب خلافت جناب
امیر المومنین و غصب فدک و اراده حرق بیت اهل بیت و جنگ جمل و غیره امور بسیار که کتب و روایات مخالفین بآن
ناطق ست وضوح تمام و ظهور مالا کلام دارد سیما وقتی که بعضی از روایات شیعیان مثل روایت اسقاط
حضرت محسن و رسن بستن بگلوی مبارک حضرت امیر و نحو آن منضم شود بآنها بلکه روایت اسقاط خصوصیت
شیعیان ندارد و صاحب کتاب ملل و نحل از نظام روایت میکند که ان عمر ضرب بطن فاطمة حتی القت المحسن من
بطنها و کان یصیح احرقوا الدار بمن فیها و ما کان فیها غیر علی و فاطمة والحسن والحسین انتهی و بعضی
دیگر علمای ایشان تصریح باین نموده اند چنانچه تفصیل آن در کتاب کبیر کرده شد بالجمله عداوت اصحاب ثلاثه و عداوت
و حفصه نسبت بجناب سید المرسلین و خاندان طیبین طاهرین اظهر من الشمس و ابین من الامس ست به کار دیگر حال ایشان

پیشوایان الخلافت این باشد پس حال پیروان هم برین منوال خواهد بود قوله در حق ایشان فرموده است احبوا الله
لما یغذوکم من نعمه واحبونی لحب الله واحبوا اهل بیتی لحبی الخ **اقول** بحیائی وخیرگی ناصب عداوت اہل بیت را
ملاحظه باید فرمود ع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد تا سی امام قتیل را خود نموده حیائی نماید و بجلد
خاموشی نمی نشیند بلکه مراد نه بتقلید بعضی از ازواج که عدول از مدلول آیه وقرن فی بیوتکن نموده ناموس
پیشوایان خود را بباد داده خود را رسوای خاص و عام میسازد و عبث عبث بمقتضای قوله تعالی لم تقولون
ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون مورد مزید غضب الهی میگردد وسبحان الله
باوجود شدت نصب کذائی اظهار وجوب محبت اهل بیت رسالت پناهی ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
دیده بصیرت او کور است چرا نظر نمی نماید بانچه از اسلاف او نسبت بجناب اهل بیت اطهار ع بظهور آمده و از تفضیح حال
بزرگان خود نمی اندیشد ملا سعد الدین تفتازانی که یکی از مشاهیر علمای اہل سنت است در اواخر شرح مقاصد گفته ان
ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ والمذکور
علی السنة الثقات یدل بظاهره علی ان بعضهم قد حاد عن طریق الحق وبلغ حد الظلم
والفسق وکان الباعث له الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملک والریاسة والمیل الی
اللذات والشهوات اذ لیس کل صحابی معصوما وکل من لقی النبی صلعم بالخیر موسوما الا ان العلماء
بحسن ظنهم باصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکروا لها محامل وتاویلات بها تلیق وذهبوا
الی انهم محفوظون عما یوجب التضلیل والتفسیق صونا لعقائد المسلمین عن الزیغ والضلالة فی کبائر
الصحابة سیما المهاجرین والانصار والمبشرین منهم بالثواب فی دار القرار واما ما جری بعدهم من الظلم
علی اهل بیت النبی ص فمن الظهور بحیث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة بحیث لا اشتباه
علی الآراء اذ یکاد یشهد به الجماد والعجماء ویبکی له الارض والسماء وینهد منه الجبال وتنشق
منه الصخور ویبقی سوء عمله علی کر الشهور ومر الدهور فلعنة الله علی من باشر او رضی او سعی ولعذاب
الآخرة اشد وابقی انتهی یا جمله اصحاب را یکسانی که بتهمت طلب ملک و ریاست و حقد و حسد ظلم را دانسته اند
سوق [illegible] آمده بر هیچ عاقل مخفی و پوشیده نیست و انواع ظلمها و ستمها که بر اہل بیت واقع شده بکمال [illegible]
[illegible] باوجود این عجب است میان جهان [illegible] و چنین مظلومه [illegible] از کمال بحیائی و بی شرمی [illegible]
[illegible] که مردی [illegible] گفت چون [illegible] حق تعالی

عفو و عافیت را طالب نمایم بهلول را گفت بابهد بیجه و سوم قتل علی ابن ابی طالب را حقا که قتل آنحضرت از اهم
مقاصد عائشه بود و در کتاب مناقب ابن مردویه الحافظ باسناد او از ابن عباس مرویست قال خرجت انا
والنبی و علی فمررنا بحدیقة فقال علی رض ما احسن هذه یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
حدیقتك فی الجنة احسن منها ثم مررنا بحدیقة فقال علی رض ما احسن هذه یا رسول الله صلعم قال
حتی مررنا بسبع حدائق فقال رسول الله صلعم حدائقك فی الجنة احسن منها ثم ضرب علی راسه
ولحیته و بکی حتی بکینا علی بکاءه و قال علی رض ما یبکیك یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لك حتی یفقدونی انتهی و این روایت در دیگر
کتب معتبره اهلسنت و جماعت نیز مذکور است بلکه شاه ولی الله پدر این ناصبی
هم در ازالة الخفا آنرا آورده و معتمد دانسته حاصل آنکه نظر بامثال آنچه درین عجاله بقید قلم آمد بر صاحبان
عقل و فهم ظاهر می شود که ذکر حدیث احبوا اهلبیتی لحبی که درین مقام از ناصبی بصد هزار کدورت و نفاق آغشته
بمیان آمده مشابهت تمام باقرار اصحاب ثلثه بکلمه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دارد **قوله** و هم ازواج
مطهرات او که حکم اجزا و ابعاض دارند الخ **اقول** بامثال چنین افسانه بیهوده و ترهات و طامات بیجا جناب
حق سبحانه را از خود آزرده کردن غیر از ثمره ندامت و پشیمانی درین جا حاصلی ندارد و معلوم است که این جاهل غبی
چنانچه دست از متابعت ثقل اکبر که اهلبیت باشند کشیده همچنین از فهمیدن مدلول کتاب الله هم محروم بوده جناب
حق سبحانه تعالی در کلام مجید در سوره تحریم برای هدایت چنین گم گشتگان بتقریب کنایت که ابلغ از تصریح است
میفرماید ضرب الله مثلا للذین کفروا امراة نوح و امراة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا
صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیأ و قیل ادخلا النار مع الداخلین و همین سوره
قبل ازین آیه بفصل یسیر میفرماید و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبات به و اظهره الله علیه
عرف بعضه و اعرض عن بعض فلما نبأها به قالت من انبأك هذا قال نبأنی العلیم الخبیر ان تتوبا
الی الله فقد صغت قلوبکما و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المومنین
والملائکة بعد ذلك ظهیر و بالاتفاق موافق و مخالف مخاطب بقوله تعالی فقد صغت قلوبکما عائشه
و حفصه اند که بسبب خیانت و افشای راز آنحضرت یا وجوهی ازان و یا بسبب دروغ و کذب گفتن علی اختلاف الروایات
دلهای آنها از حق منحرف گردید و بعد ازین که حق تعالی تصریح بضرب مثل فرموده خیانت زن نوح و زن لوط را ذکر

ذکر نمود و فرمود و قیل ادخلا النار مع الداخلین گمان ندارم که بر هیچ یک از اولیای صاحب انصاف پوشیده
بماند که مقصود و مراد حق تعالی ازین بیان حال عائشه و حفصه و ازاله استبعاد و نفاق آنها از دلهای عوام عباد باشد والله اعلم.
تحقیقا بالجمله کسانیکه اقوال مفسرین عامه و خاصه را در شان نزول این آیه دیده اند میدانند که عائشه و حفصه
اصلا و مطلقا از نافرمانی خدا و رسول و دروغ گفتن و فتنه ها برپا کردن و الحال ان الفتنة اشد من القتل
بری نبوده پس بنا بر آیات کریمه زوجه رسول الله بودن آنها بغیر از مزید عذاب و ضعف نکال ثمره نداشته باشد الحاصل
چگونه در وصف ام المومنین عائشه که بشعار ام الصبیان بر آمده چندین هزار اطفال بیگناه خود را در جنگ جمل
بمعرض هلاکت آوردند و جناب حضرت ایشان اول اناث اند که بالای زین سوار شدند و این بدعت حسنه در میان
آنها شیوع یافت نهی نموده چه مخدره که از مدلول صریح قوله تعالی و قرن فی بیوتکن عدول نموده بجنگ امیر المومنین
که باتفاق اهل اسلام در حق آنحضرت جناب سید المرسلین ص فرمودند یا علی حربک حربی بیرون آمدند و پاس حرمت
خدا و رسول ص نمودند در محفل عظیم و جم غفیر که زیاده از شانزده هزار آدم تقریبا بوده باشند باظهار دعوی دروغ
طلب خون عثمان نیکه خود اکثر اوقات بزبان در باره میفرمودند اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا ابن قتیبه روایت
میکند که چون خبر بیعت نمودن خلق کثیر بجناب امیر علیه السلام بعائشه رسید و عائشه در مدینه نبود و بنهایت
مرتبه در طیش آمده فرمود والله عثمان بظلم مقتول شده البته من طلب خون او خواهم کرد پس عبید در آنوقت گفت
که ای عائشه تو اول کسی بودی که مردمان را بر قتل او حریص میکردی و میفرمودی اقتلوا نعثلا فقد فجر و انشا نمود شعر
منك البداء و منك الغیر ✣ و منك الریاح و منك المطر ✣ و انت امرت بقتل الامام ✣ و قلت
لنا انه قد فجر ✣ فقد ما اطعناك فی قتله ✣ و قاتله عندنا من امر ✣ و چون کسی جناب عائشه را در آن وقت
تکلیف دخول مدینه نمود بسبب شدت عداوت که با جناب امیر المومنین ع داشت گفت مرا خوش نمی آید داخل شدن
مدینه در حالی که علی علیه السلام را در آن تسلطی بوده باشد بالجمله چون بآن کوکبه و حشمت بالای آب حوأب رسیدند
و کلاب آن موضع فریاد برآوردند در آن وقت با وجود اینکه حدیث نبوی کانی باحداکن قد نبحها کلاب
الحوأب فایاك ان تکونی یا حمیراء بیادش آمد اصرار بر مخالفت خدا و رسول ص نموده رو بانکار و خائب و خاسر
دنیا و آخرت گردیدند و از جمله تشنیعاتی که جناب حضرت ام سلمه برین فعل ناهنجار او کرده این بود که فرمود
لو اتیت الذی اتیت ثم قیل لی ادخلی الجنة لاستحییت من رسول الله این است مجملی از احوال
بعضی از ازواج که ای ناصبی حکم بوجوب محبت آنها کردی و مثل نامه اعمال خود پاره از قرطاس را بذکر آن سیاه

کردی **قوله** سیوم اصحاب که ملازمت و رفاقت او اختیار فرموده اند الخ **اقول** اگر مراد تو این ست که جمیع اصحاب
پیغمبر را دوست باید داشت زیرا که همه آنها متصف بکمال خوبی و حسن رفاقت و نصرت آنحضرت و فرمانبرداری الی الممات
بوده اند پس این حرف تو خلاف اهل اسلام ست و آیات و احادیث کثیره دلالت بر بدی بعضی اصحاب فی الجملة دارد
و اگر مراد تو این ست که بعضی از اصحاب را دوست باید داشت پس اگر از ین بعض اصحاب ثلثه و احزاب آنها مقصود اند
پس حاشا که نزد شیعیان از ینها عملی بوقوع آمده باشد که مقبول درگاه خدا شده باشد بلکه ایشان از کتب صحاح لفقین
مطاعن بسیار درباب اصحاب ثلثه و امثال آنها نقل میکنند که دلالت بر وجوب عداوت بآنها میکند چه جای
جواز محبت و اگر مراد تو از بعض مثل حضرت سلمان و ابو ذر و عمار و نظرائی ایشانست پس ظاهر این ست که این را
همثل اظهار وجوب محبت اهلبیت باتفاق گفته و الا از کتب اخبار و آثار طرفین معلوم ست که ائمه تو عداوت تمام
نسبت بامثال چنین اصحاب داشتند اما اینکه گفتم که جمیع اصحاب متصف بخیر و صلاح نبودند پس دلالت میکند
برانچه روایت میکند حمیدی فی الجمع بین الصحیحین من المتفق علیه فی الحدیث الستین من مسند عبد الله
بن عباس قال ان النبی قال الا انه سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یارب
اصیحابی فیقال انك لا تدری ما احدثوا بعدك فاقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم
عبادك قال فیقال لی فانهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم و فی الجمع بین الصحیحین
ایضا فی الحدیث السابع والستین بعد المائتین من المتفق علیه فی مسند ابی هریرة من عدة طرق قال
قال النبی بینا انا قائم اذا زمرة حتی اذا عرفتهم خرج رجل بینی وبینهم فقال هلموا فقال الی
این فقال الی النار والله قلت ما شانهم قال انهم ارتدوا بعدك علی ادبارهم القهقری فلا اراه
یخلص منهم الا مثل ما یخلص من همل النعم و بمضمون این حدیث بتفاوت یسیر در اکثر صحاح ایشان مسطور ست
وایضا فی الجمع بین الصحیحین فی الحدیث السادس بعد ثلاث مائة من المتفق علیه من مسند
ابی هریرة عن النبی قال مثلی کمثل رجل استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله جعل هذه الدواب التی تقع فی
الفراش من الدواب التی فی النار یقعن فیها و جعل یحجزهن و یغلبنه فیقتحمن فیها قال و ذلك مثلی و مثلکم
انا اخذ بحجزکم هلموا عن النار هلموا عن النار فیغلبونی فیقتحمون فیها وایضا کتاب عزیز دلالت دارد
براین که از اکثر صحابه وقوع اکبر کبائر که گریختن از جنگ زحف باشد بوقوع آمد چنانچه حق تعالی میفرمود

ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلن یغنی عنکم شیئاً وضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم
ولیتم مدبرین از ده هزار آدم بیشتر بودند و دران کارزار بنا بر روایتی بجز هفت کس ثابت قدمی نورزیدند
جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام و عباس و فضل بن عباس و ربیعه و ابوسفیان بن الحرث بن عبد المطلب و اسامه
بن زید و عبیده بن ام ایمن اینست حال نصرت و یاری اصحاب آنحضرت را که بآن افتخار مینمایی و ایضاً جناب
حق تعالی میفرماید و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائماً مرویست که هرگاه خبر وصول
تجار میرسید بیحیائی نموده جناب سید المرسلین را تنها در حالت نماز گذاشته خودها متفرق می شدند و بتخمین
هرگاه لهوی مثل دف زدن استماع مینمودند از خدا و رسول شرم و آزرم نکرده نماز را منتقض نموده پیغمبر خدا را
تنها در انحالت گذاشته تبعیت شیطان مینمودند و از انجمله از شقاوت بعضی اصحاب این بود که جناب سید المرسلین را
متهم ساختند در باب صدقات چنانچه دلالت میکند بران قول حق تعالی و منهم من یلمزک فی الصدقات
که قومی از انصار چون دیدند در روز حنین که سید المرسلین از انچه خدا باو عطا کرده مخصوص حق آنحضرت
بود قریب چند شتر به بعضی قریش عطا نمود گفتند خدا ببخشد پیغمبر خدا را یعطی قریشا و یترکنا و سیوفنا
تقطر من دمائهم و حمیدی از انس روایت کرده که انصار گفتند اذا کانت الشدة فنحن ندعی
و یعطی الغنائم غیرنا ایضا روایت کرده است حمیدی ان النبی لما فتح مکة و قتل جماعت من اهلها
فجاء ابوسفیان بن الحارث بن هاشم فقال یا رسول الله ابیدت مصر قریش فلا قریش بعد
الیوم فقال من دخل دار ابی سفیان فهو امن القی سلاحه فهو امن غلق بابه فهو امن فقالت
الانصار بعضهم لبعض ان الرجل لادرکه رغبة فی قومه و رافة بعشیرته پس انصاف باید نمود
که حال کسانیکه چنین گمان در حق پیغمبر خود داشته باشند مستحق دوستی میباشند یا نه و ایضا روی الحمیدی فی
الجمع بین الصحیحین فی مسند عائشة من المتفق علیه ان النبی قال لها یا عائشة لولا ان قومک
حدیث عهد بالجاهلیة وفی روایة عهد حدیث بالکفر وفی روایة عهدهم حدیث بالشرک
واخاف ان تنکر قلوبهم لامرت بالبیت فهدم فادخلت فیه ما اخرج منه والزقته
بالارض وجعلت لها بابین بابا شرقیا و بابا غربیا فبلغت به اساس ابراهیم ازینجا اتحج مشهور
خوبی اصحاب هویدا میگردد که حال آنحضرت چه بود در میان ایشان [illegible] و ایضا
فی الجمع بین الصحیحین سعید هذا فی مسند المسیب بن حزن بن ابی وهب من افراد البخاری

حمیدی در جمع بین الصحیحین در مسند انس بن مالک [illegible]

ان سعید بن المسیب حدث ان جده حزن قدم علی النبی صلی الله علیه وسلم فقال ما اسمک قال حزن فقال بل انت سهل قال ما انا مغیرا اسم سمانیه ابی پس هرگاه حال بعضی صحابه این باشد که در امر سهل مخالفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کنند حال آنها باید دید در امور عظیمه هم دلالت میکند بر بدی بعض اصحاب فی الجمله قول حق تعالی واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا و قوله تعالی ولا ینفقون الا وهم کارهون و قوله تعالی واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یریکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون وقال الله تعالی یحلفون لکم لترضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین و قوله تعالی ومن اهل المدینة مردوا علی النفاق الایه و امثال این آیات و اخبار بسیار که مطاعن اصحاب فی الجمله باشد موجود ست و استیعاب آن در امثال چنین و جیزها متعذر اما مطاعن اصحاب ثلثه که مقصود اهم ناصبیان از ترغیب دوستی اصحاب دوستی آنهاست پس آن هم جلد کتاب مستقلی میخواهد تا اقلی از اکثر آن نوشته شود لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بطریق انموذج مجملی از آن بقید قلم می آید و بالله التوفیق از الجمله اینکه جناب سید المرسلین ابوبکر و غیره را همراه جیش اسامه کرده فرستاده مکرر درین باب تاکید مینمود و میفرمود جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنها چنانچه شهرستانی در کتاب ملل و نحل این معنی را ذکر ساخته و معلوم ست که ایشان تخلف نمودند مستحق لعن ابدی شدند پس دوستی کسیکه مستحق لعن جناب خدا و رسول خدا باشد چگونه واجب باشد دوم اینکه خلیفه ثانی بکرات میگفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه پس کسیکه کاری ازو بعمل آمده باشد که واجب القتل گردد و باز بران تا دم مرگ اصرار نماید قابل دوستی نباشد سوم آنکه ابوبکر گفت اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم چنانچه در کتاب الاموال ابوعبید قاسم بن سلام این معنی مسطورست و جناب امیر علیه السلام در خطبه شقشقیه اشعار باین معنی فرموده اند و ظاهرا حاصل مضمون بعضی ازین است که خلیفه اول در حال صحت اکثر اوقات اقاله خلافت میکردند و چون وقت مرگ در رسید بخلیفه ثانی منصب خلافت را دادند این معنی محل تعجب ست که چیزی را که خود لیاقت نداشتند و بغصب متصرف بودند بدیگری بچه وجه بخشیدند بلکه میبایست که کسی را که مستحق این امر بود بسپردند و میفرمودند و علی فیکم باو مفوض مینمودند چهارم قول او که در وقت مرض میگفت لیتنی کنت ترکت بیت فاطمة ولم اکشفها ولیتنی فی ظلة بنی ساعدة کنت ضربت یدی علی ید احد الرجلین فکان هو الامیر وکنت الوزیر بس

پس وای بر کسیکه دیده و دانسته حق فاطمه و حق علی ابن ابیطالب را غصب کرده باشد و برای حب ریاست عاجله را
بضلالت تا روز قیامت گذاشته باشد و ترجیح آنکه منع نمودند فاطمه را از حق او و میراث پدر بزرگوار آن معصومه باو ندادند
و آنحضرت فرمود یا ابن ابی قحافة اترث اباك ولا ارث ابی دیده و دانسته بر آنحضرت ظلم نمود و آنحضرت را آزرده
ساخت و بر خود حق تعالی و رسول او را بخشم آورد و بالجمله مطاعن اصحاب ثلثه و اخراب ایشان در کتب شیعه
بسیار است و مخالفین در دفع این مطاعن تکلفات بارده نموده اند و بیان تکلفات و اظهار قبائح آن در کتاب کبیر شده
درین مختصر مناسب نیست و لهذا از مطاعن خلیفه ثانی و ثالث هم اعراض نموده بر فهم و فطن واگذاشته شد فمن اراد
الاطلاع علیه فلیرجع الی المطولات **قوله** چنانچه حق تعالی قدر دانی اعمال ایشان فرموده در حق
ایشان فرموده للفقراء **اقول** تمام این آیه مع ما تقدم چنین است ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله
وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل کی لا یکون دولة بین الاغنیاء منکم وما آتیکم
الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب للفقراء المهاجرین الذین
اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله ورضوانا وینصرون الله ورسوله
اولئک هم الصادقون و زمخشری در کشاف و رازی در تفسیر کبیر گفته که قوله تعالی للفقراء بدل است از قوله
لذی القربی و معلوم است که مراد از ذی القربی درین آیه بنی هاشم و بنی عبد المطلب اند چنانچه رازی گفته
واعلم انهم اجمعوا علی ان المراد من قوله لذی القربی بنو هاشم و بنو عبد المطلب پس استدلال
ازین آیه بر فضیلت هجرت ابی بکر و عمر و اقران ایشان غایت حماقت است و بر فرض تسلیم فضیلت هجرت و امثال
آن از اعمال مشروط است بر ایمان باجماع و اتفاق اهل اسلام و درستی نیست چنانچه بخاری در صحیح خود
از لیث روایت نموده است که گفت شنیدم عمر خطاب را که بر منبر میگفت که شنیدم رسول خدا را که میفرمود
انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرء ما نوی فمن کانت هجرته الی الله فهجرته الی الله ورسوله
ومن کانت هجرته الی دنیا یصیبها او الی امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه و این هر دو فیما نحن
فیه در معرض عدم تسلیم و موقوف بر اثبات است اما آیه ثانیه که بر اثبات فضیلت انصار ذکر نموده پس
اگر مراد او ازین اثبات فضیلت جمیع انصار است فهو ممنوع زیرا که عنقریب بوضوح انجامید که بعضی از
اهل مدینه بمقتضای آیات و اخبار مورد سهام ملام از قبل ملک علام و رسول انام بوده اند و اگر مراد او
ازین فضیلت بعضی از انهاست پس از کجا که آنها که بطوع رغبت بخلافت ابی بکر راضی شده بیعت کردند

اقول در جهاد ایشان و علو درجه ایشان **قوله** انما تحصل بذلک مطلوب اند و حصول این ... ثبوت مبلی
چنانچه آثار شجاعت ایشان که در جنگ خیبر و حنین بظهور آمده بر السنه جمهور و بر صفحه روزگار علی کر اللیالی و
الدهور مشهور ... مطلوب نیست **قوله** و نیز لازم تفتیش ایمان و عدم ایمان ایشان و حبط اعمال و طاعات ایشان باید
شد الخ **اقول** این عبارت محقق علیه الرحمه که نقل نموده مطابق آنچه فرقه امامیه بران رفته اند دلالت
میکند براین که ایمان که مرادف اسلام ست همچنان ست که محقق گفته و کفر که مقابل آنست چه بینه که تحقق
بآن تفسیر نموده و شک نیست که میان اسلام و کفر نزدیک مذهب امامیه واسطه نیست و همچنین ست حال
فسق که تحقق آن را بیان نموده لیکن وارد میشود بر تو این که ازین عبارت چگونه تفتیش ایمان و عدم ایمان
کسانی که کلام با تو در انهاست بعمل میتواند آمد پس میباید ترا که وجه دلالت این کلام را بمطلوب خود
بیان مینمودی با همگنان جودت ذهن و سلامت طبع تو ظاهر میشد لاکن پوشیده نیست که چون عبارت اصلا
بر مطلوب و دلالت ندارد و منشاء ذکر این عبارت یا جهل بمعانی عبارات و یا تدلیس و تلبیس ابلیس کرده
بعد نقل این عبارت از تطبیق این عبارت بر دعوی غیر مسموع خود اعراض نموده گفته پس از مجموع کلام
خواجه نصیر معلوم شد که فاسق را لعن کردن و از و تبرا نمودن جائز نیست باقیماند این که محقق طوسی علیه الرحمه
چنانچه معنی ایمان و کفر بیان نموده همچنین معنی نفاق را نیز مبین ساخته پس چرا جائز نباشد که ممدوحین تو
درین شق ثالث بالخیر داخل باشند **قال الناصب علیه ما علیه** مقدمه ششم بالاجماع از صحابه و ازواج
مطهرات چیزیکه موجب کفر ایشان و حبط اعمال ایشان و مسقط اعتبار علاقه ایشان با پیمبر خدا باشد واقع
نشده الا مخالفت و محاربت حضرت امیر در باب خلافت و غصب حقوق اهلبیت مثل فدک
و غیره حالا نظر باید کرد در کلام علمای شیعه که این مخالفت و محاربه و غصب را کفر میدانند یا نه مشهور
درین مقام قول خواجه نصیر طوسی ست که مخالفوه فسقة و محاربوه کفرة پس جماعه از اصحاب که بمحض
بمخالفت قناعت کرده اند قابل تبرا نیستند زیرا که منتهای کار ایشان فسق ست و فاسق مومن ست
والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض پس شیخین و عثمان را خود البته بر اصول شیعه تبرا جائز نیست
و معاویه ... ایشان با ینقدر اعتراف نموده اند قاضی نور الله شوستری در مجالس المومنین آورده
که نسبت تکفیر ... شیخین که اهل سنت و جماعت بشیعه نموده اند سخنی ست بی اصل که در کتب ... ایشان
ازان اثری نیست و مذهب ایشان همین ست که مخالفان علی فاسق اند و محاربان او کافر چنانچه

تفسیر ابدین آفندی تحریر نموده که مخالفوه فسقه و محاربوه کفره بمقتضای حدیث حربک حربی و سلمک سلمی
که واقع ست و ظاهرست که حضرت شیخین با امیر المومنین علیه السلام حرب نموده اند بلکه بیرحمت قتال تکلیف
استعمال سیف و نصال بکثرت خیل و رجال حق او را ابطال نمودند و غصب خلافت رسول متعال ازو نمودند
انتهی کلامه بلفظه و ملا عبد الله مشهدی صاحب اظهار الحق برین اصل خود بحث نموده جوابش نوشته
و آن اینست اگر کسی گوید در باب خلافت مرتضی اگر نص صریح نشده امامیه کاذب اند و اگر
نص متحقق شد میباید که جماعه صحابه که در مسئله خلافت مخالفت نموده اند مرتد شده باشند و
جواب این بحث باین عبارت نوشته که انکار نص کی موجب کفرست اینست که امر منصوص را باطل اعتقاد
کنند و حضرت پیغمبر را حاشا در آن تنصیص تکذیب نمایند اما اگر حق واجب را دانسته ترک آن بواسطه اغراض
دنیوی حب جاه کنند از فسق و عصیان خواهد بود مثلا ادای زکات باجماع امت واجبست و منصوص در قرآن
و احادیث پس اگر کسی منکر وجوب او شود مرتد و کافر میشود و اگر معتقد وجوب آن بوده از دوستی زر و بخل
ادا ننماید و بر ذمه خود بدارد عاصی خواهد بود و آنها که متفق بر خلافت خلیفه اول شدند نمیگفتند که حضرت پیغمبر
نص کرده اما دروغ گفته بلکه در بعضی اوقات بعض مردم منکر تحقق نص میشدند و بعض دیگر کلام حضرت پیغمبر را
تاویل دور از کار مینمودند انتهی کلامه بلفظه و درین کلام چند فایده معلوم شد اول آنکه انکار معنی نص و مدلول
آن بنا بر تاویل فاسد کفر نیست بلکه نوعی ست از فسق اعتقادی که آنرا در عرف اهل سنت خطای اجتهادی
نامند دوم آنکه غصب فدک و منع قرطاس و غیر ذلک که از بعض کسان واقع شد بنا بر تمسک بحدیث نحن
معاشر الانبیاء لا نورث لا نورث یا بنا بر تمسک بآیه الیوم اکملت لکم دینکم نیز کفر نیست بلکه فسق اعتقادیست
که آنرا خطای اجتهادی نامند زیرا که چون تاویل باطل در مسئله نص امامت موجب سقوط کفر گردید تمسک بحدیث و آیه
در مسئله میراث و نوشتن کتاب که بهزاران درجه دون از مسئله امامت ست و بالاجماع از فروع فقهیه چرا موجب
سقوط کفر نگردد و خود ایشان نیز باین تصریح کرده اند بالجمله بنا بر مذهب شیعه ظاهر شد که اختلاف در مسئله
خلافت چون بنا بر تاویل ست فسق اعتقادی ست پس لازم آمد که اعتقاد امامت حضرت مرتضی بلا فصل داخل در حقیقت
ایمان نیست نزد ایشان بخلاف اعتقاد فرضیت نماز و روزه و زکات که درینجا بالاجماع کفرست این
فرق را از دست نباید داد و این فرق گویا اجماعی این فرقه ست هیچکس درین نزاع ندارد و لهذا قول خواجه نصیر
طوسی هم اینها بطریق استشهاد می آرند که او گفته محاربوه کفره و مخالفوه فسقه و چون ایمان جماعه که بحضرت مرتضی ع

مخالفت نمودند باقرار و اعتراف محققین ایشان ثابت شد اکنون بحث از اعمال و اخلاق ظاهر ایشان که دلیل
بر حسن باطن است باید نمود و ملا عبد الله در بیان آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان
لم تفعل فما بلغت رسالته آورده است که مجرد اقرار بشهادتین و تصدیق اجمالی بما جاء به النبی صلعم مرتبه
اسلام است و بعد از رحلت حضرت رسالت پناه کل امت اجابت این مرتبه اسلام را داشتند و بحفظ و صیانت
ایزدی که وعده شده بود ازین مرتبه بدر نرفته اند و این مقدار ازین عقیده اسلام کافی بود از برای انقیاد
اوامر حضرت رسالت پناهی که در باب اخراج مشرکین از جزیره عرب و در باب قتال با اهل ارتداد و با مانعین
زکات و با مدعیان کاذب نبوت و در باب جهاد با کفار فارس و روم و غیر آن واقع شده بود و جمعی که متصدی
خلافت و ریاست شدند درین امور کد و کوشش بحدی نمودند تا در نظر خلایق از استحقاق امر خلافت دور نیفتند
و بسیاری ازین مردم در مالیات و در اجتناب از محرمات ظاهره بلکه در ترک بعض لذاید مباحه به برکت دریافت
صحبت شریف نبوی و بقای آن برکات در نفوس ایشان از جهت قرب زمان از اهل ورع و زهد و تقوی بودند
و مساهله و مداهنه که واقع شد در امر خلافت در حق اهل بیت بود و بس انتهی کلامه و ازین کلام صریح معلوم شد
که ایشان را زیاده بر اصل ایمان ورع و زهد و تقوی که بدریافت صحبت شریف نبوی صلعم و بقای آن برکات در نفوس
ایشان حاصل بود و نیز معلوم شد که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه و سلم با اخلاص قلبی بود نه از راه نفاق
و ظاهر داری الاقول فیض و برکت از آن صحبت چه قسم حاصل میکردند و عاقل را درینجا غور در کار است که
هرگاه ایمان و ورع و تقوی و زهد باعتراف و اقرار ایشان در حق الجماعه ثابت شد یقینا پس ادعای آنکه در امر
خلافت و در حق اهل بیت از ایشان معصیت بظهور آمده ادعای خلاف ما ثبت بالیقین است پس معلوم شد
که این امر از ایشان بنا بر تمسک بدلیلی یا فهم این امر از نص واقع شده باشد نه بنا بر قصد معصیت زیرا که اگر
صحبت پیغمبر در ایشان تاثیر کرده باشد درین امر عظیم چه قسم حرکت خلاف برکت از ایشان دیده و دانسته بنا بر طمع دنیا
و حب جاه و مال صدور یابد و الا زهد و تقوی و اجتناب از محرمات در ایشان اصلا موجود نبوده و آنچه
گفته است که این همه برای آن بود که از نظر خلایق دور نیفتند رجم بالغیب و ادعای علوم قلوب است ما مردم
مکلف بظاهر حالیم هر کرا بحسب ظاهر نیک بینیم نیک گوییم و معهذا باعتراف او علت حسن احوال ایشان برکت صحبت حضرت
نبوی بود پس البته در بواطن ایشان نیز آن صحبت گیرا و موثر شده باشد بالجمله باعتراف علمای شیعه ایمان
جماعه از اصحاب با ورع و زهد و تقوی و اجتناب از کل محرمات بلکه از بعض مباحات نیز کد و کوشش در

در ترویج اسلام و اخراج مشرکین از جزیرہ عرب و مقابلہ با کفار فارس و روم وغیرہ ذلک از خصایص و فضایل
ثابت شد والحمد لله اکنون از بحث علو درجہ و سمو مرتبہ ایشان عند اللہ و قبول اعمال صالحہ ایشان در
بارگاہ خداوندی کردہ می آید بالیقین معلوم ست کہ ہیچ مرتبہ اعلیٰ و افضل از خوشنودی خداوند تعالی
نمی تواند بود و ہر چہ را او تعالی پسند فرمود ہر چون کہ باشد مقبول کافہ اہل ایمانست قولہ تعالیٰ
والسابقون الاولون من المہاجرین والانصار والذین اتبعوہم باحسان رضی اللہ عنہم و
رضوا عنہ واعد لہم جنات تجری تحتہا الانہار خالدین فیہا ابدا ذلک الفوز العظیم
ملا عبد اللہ صاحب اظہار الحق گفتہ کہ استدلال اہل سنت و جماعت بر فضل خلفا ازین آیہ خالی از قصوری
نیست و در بعض سخنان مشہور روش امامیہ قوت تمامی ندارد و بغیر سخنان مشہور جوابی میتوان گفتن
و صورت سخن مخالف اینکہ در تفسیر نیشاپوری گفتہ قال اہل السنہ لا شک ان ابا بکر سبق الی الہجرۃ فہو من
السابقین و قد اخبر اللہ تعالی بانہ رضی عنہ ولا شک ان رضی معلل بالسبق الی الہجرۃ فتدوم
بدوامہ فدل ذلک علی صحۃ امامتہ و عدم جواز الطعن فیہ و بعد از نقل این کلام گفتہ کہ جواب گفتن
این سخن بار تکاب آنکہ در سبق ہجرت و نصرت ایمان شرط ست و آن شخص معاذ اللہ ہیچ وقت ایمان نداشتہ
حتی قبل از سنوح ناخوشی با امیر المومنین از انصاف دور ست و گفتن اینکہ مراد از سابقین ہجرت و نصرت
آنہا اند کہ تصدیق امامت بلا فصل برای امیر المومنین کردہ باشند و بوصیت حضرت پیغمبر در امر خلافت عمل
کردہ باشند تکلفی ست دور از کار چرا کہ در لفظ آیہ چیزی کہ مشعر باین قید باشد نیست انتہی کلامہ بلفظہ و ازین
کلام صریح میتوان فہمید کہ ہرگاہ انکار امامت مرتضی مخصص عموم آیہ نتوانست شد تقصیرات دیگر مثل
منع فدک وغیرہ کہ بوقوع آمدہ بطریق اولی مخصص نمیتواند شد چرا کہ در لفظ آیہ چیزی کہ مشعر باین قید ہم باشد موجود نیست
بعد ازان ملا عبد اللہ گفتہ ہست اولی آنست کہ جواب باین روش گفتہ شود کہ این دلالت میکند مگر برینکہ
حق سبحانہ تعالی از سباق مہاجرین و انصار ازین فعل ایشان کہ سبقت ہجرت و نصرت پیغمبر بود راضی شد با
راضی شد و ہرگاہ فعلی از افعال ایشان راضی شود یقین کہ جزای آن خلود در جنت خواہد بود و فاما دخول جنت
کہ مترتب ست بر رضای الہی بقا این رضا ظاہر ست کہ موقوف ست و مشروط بحسن خاتمہ و بقای ایمان تا آخر عمر
و عدم صدور اعمال سیئہ محبطہ انتہی کلامہ بلفظہ و این ہست حال دانشمندان این فرقہ کہ اصلا بجوانب کلام
احاطہ نمیکنند و اصول عقاید خود را پاس ندارند و از دلالت بر نفی موانع کہ تعرض کردہ اصلا اندر رو قوا

اصول درست نمیشود زیراکه مدلول آیه تعلق رضا بذوات مهاجرین و انصار است لیکن چون اندوات آیه بوصف
عنوانی سبقت در هجرت و نصرت یاد فرموده اند لازم آمد که این وصف علت تعلق رضا باشد نه آن که
متعلق رضا همین وصف بود و فرق درمیان متعلق بودن رضا و علت بودن تعلق رضا بدیهی است که بر صبیان
هم پوشیده نماند و اگر این قسم تصرف غیر مربوط در کلام الله جاری شود در هیچ مدعا صورت استدلال ما حصل
نگردد و مثلا آیه موالات دلالت میکند مگر اینکه ولایت شما با موصوف متعلق است یعنی اقامت صلوة
و ایتاء زکوة در حالت رکوع و بقای این وصف مشروط است بحسن خاتمه و کذا و کذا علی هذا القیاس دوم
آنکه چون بالیقین جزای این عمل خلود در جنت باشد پس مانع از وصول این جزا با ایشان یا کفر و ارتداد است
یا صدور اعمال سیئه محبطه علی الشق الاول این قاعده برهم میشود که مخالفوه فسقة و نیز خود مولوی عبدالله
مشهدی در سوال و جواب مرقوم الصدر اعتراف نموده اند که انکار امامت حضرت امیر بتاویل باطل
یا بانکار نص موجب کفر نیست و قاضی نور الله شستری در مجالس المومنین قایل شده است بعدم ارتداد
شیخین چنانچه سابق گذشت و علی الشق الثانی خلاف عقائد خود ارتکاب میکنند قال نصیر الدین الطوسی
فی تجرید العقاید و الاحباط باطل لاستلزامه الظلم و لقوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره
و ظاهر این است که ملا عبدالله را این عقیده خود مطلقا فراموش شده و انقدر در سخن پروری خود
منهمک گشته که ذکر اعمال محبطه خلفا شروع نموده و چهار عمل برشمرده اول آنکه ایشان در غزوه احد
فرار از زحف نموده اند دوم آنکه غصب خلافت مرتضی نمودند سوم آنکه غصب فدک نمودند چهارم آنکه حضرت عمر منع
احضار دوات و قلم نمود و سابق خود در کلام منقول الصدر اعتراف نموده است بآنکه انکار امامت مرتضی
مخصص عموم آیه نمیتواند شد و منافات برضوان ندارد و چون او منافات برضوان نداشت محبط او چگونه
شود حالانکه نزد جمیع شیعه احباط خاصه کفر و اشراک است بدلیل قرآن لئن اشرکت لیحبطن عملک و فرار
روز احد که بنص قرآنی معفو است و از نزول این آیه پنج شش سال متقدم چگونه محبط این عمل تواند بود که
اول بسبب عفو الهی کان لم یکن شده دوم بعد از وقوع آن این آیه نزول یافت اگر آن عمل حبط شده بود رضا
بعمل حبط شده چه معنی داشت و بالاجماع سوره توبه من آخرها نازل است و جنگ احد در سال سوم از هجرت
و غصب خلافت مرتضی کفر نیست باعتراف فضلاء شیعه چنانچه گذشت پس احباط چگونه از وی متصور
شود و غصب فدک اول واقع نشده زیراکه ابوبکر فدک را از حضرت فاطمه رضی الله عنها بدست خود در ملک خود

در ملک خود نیاورده بلکه منع میراث یا منع هبه ناتمام نموده واین غصب گفتن کمال بیخبریست ومعهذا این
منع هم بموجب تمسک بحدیث مشهور بود بسید نشد چه جای آنکه کفر باشد وحبط اعمال تمام عمر نماید ومنع
احضار دوات وقلم از شیخین هرگز بظهور نیامده مخاطب ایتونی بقرطاس فقط این هر دو نبودند جمیع بنی هاشم
واهل بیت درین شریک اند ومعهذا اگر مشوره درین باب داده باشند بخطا در مشوره حبط اعمال صالحه
چگونه شود بالجمله درین مقام حیرت شده دست وپا زدن ملا عبد اسد را باید دید که چه قسم چپ وراست میزند ودست
او بجای نمیرسد واز همین جنس را آیات دیگر مثل اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام
کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستون عند الله والله لا یهدی
القوم الظالمین الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم
درجة عند الله واولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم
فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم وآیه ان الذین آمنوا وهاجروا
وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک بعضهم اولیاء
بعض الی آخر سوره ملا عبد اسد ودیگر علماء شیعه دست وپا زده وسعی وتلاش نموده آخر تن بجبر
رداده قایل بمراتب عالیه این اشخاص شده اند این ست حال مخالفان حضرت امیر واهل بیت بزعم شیعه
از مهاجرین وانصار که خلفای ثلثه هم از انجمله اند اما حال محاربین ایشان که حضرت ام المومنین وطلحه و
زبیر اند از مهاجرین اولین پس شیعه را درین باب بسیار است تفصیلش آنکه اوائل ایشان فرق نمیکردند در مخالف
ومحارب همه را تکفیر مینمودند وسب وتبرا جائز می شمردند وچون متاخرین ایشان متنبه شدند بران که در نصوص صحیحه
که امامت را در حکم نبوة گیریم ومنکر اورا کافر ومرتد شماریم بوجوه بسیار خلل در اصول مذهب راه میباید
از انجمله آنکه حضرات ائمه بلا تکلف وبلا ضرورت ملجئه نکاح وانکاح با آنها میکردند مثلا حضرت سکینه را
بمصعب بن الزبیر ودختر قاسم بن محمد بن ابی بکر را حضرت امام محمد باقر نکاح کردند وعلی هذا القیاس این امر
در جمیع حضرات ائمه رایج وجاری بود وهرگز معامله ایشان با منکران امامت خود مثل معامله ایشان با منکران
نبوة نبود وامامت هر امام مثل امامت حضرت امیر ست واز انجمله آن که جماعه از اخوان واقارب ایشان
منکر امامت ائمه بوده اند مثل محمد بن حنفیه که منکر امامت حضرت امام زین العابدین بود وباوصف منازعه
ومحاکمه بسوی حجر اسود وشهادت او برای امام زین العابدین دست بردار نشد از دعوی امامت برای خود

وصیت امامت باولاد خود کرده رفت و نذر و نیاز و خمس وغیره که از طرف مختار بایشان میرسید هرگز امام
زین العابدین را شریک آن نمیکردند و مثل زید شهید که بلا شبهه مدعی امامت خود بود و منکر امامت امام محمد باقر
و درین باب با هشام بن الحکم مناظره هم کرد و ازین دعوی دست بردار نشد تا آنکه شهادت یافت
و باز اولاد او یحیی و متوکل با اولاد امام جعفر صادق درین باب پرخاش داشته اند و باز اولاد
امام جعفر ـــ نیز درمیان خود با مثل عبدالله افطح و اسحاق بن جعفر مدعی امامت خود بوده اند
و اگر اولاد امام حسن رضی را نیز برشماریم که جمعی کثیر مثل نفس زکیه وغیره مدعی امامت خود گذشته اند و منکر
امامت ائمه دیگر اند و قیل و قال بلکه جنگ و قتال خیلی مشتعل میشود بلکه اتباع اینها جنگ و قتال هم باهم نموده اند
مثلا مختار ثقفی عبدالله پسر صلبی حضرت امیرالمومنین را کشته است چنانچه در کتب انساب و تواریخ
موجود است پس اگر انکار امامت امام مثل انکار نبوت نبی کفر باشد اینهمه اشخاص کافر شوند و حضرات ائمه در حق
زید شهید و محمد بن حنفیه و امثالهم شهادت بخوبی و فلاح داده اند همه کذب و دروغ باشد و اگر گوییم
که اولاد علی هرچند منکر امامت امام وقت باشند کافر نمی شوند و دیگران به انکار امامت امام وقت کافر
میشوند لازم آید تفاوت و اختلاف در موجبات کفر حالانکه بالاجماع در موجبات کفر تفاوتی نیست
امام زاده باشد یا علوی هرگاه کلمه کفر بر زبان راند کافر شد ناچار شدند و گفتند که منکر امامت کافر
نیست و فرق در مخالف و محارب بر آورده اند پس منکر مخالف است و مخالف فاسق و محارب کافر است اما
درینجا قباحت دیگر لازم آمد زیرا که چون انکار امامت کفر نباشد و محاربه لازمه انکار است در وقتی
که امام تصرف خود خواهد لابد کفر لازم غیر کفر باشد و این معنی محال است بلکه هرچه حکم لازم است حکم ملزوم است
پس انکار نیز کفر باشد و نیز بدیهی است که محاربه خود مرتبه ایست از مراتب انکار که در وقت اراده تصرف
امام انکار بهمین صورت خواهد بود اکثر شیعه جواب این سخن باین روش داده اند که هرچند قاعده همین را
تقاضا میکند که هرگاه انکار چیزی کفر نباشد محاربه با صاحب آن چیز نیز نباید که کفر باشد زیرا که
محاربه نوعی است از انکار اما این قاعده را بخلاف عقل در حق محاربان حضرت امیر گذاشته ایم بسبب
حدیث متفق علیه که حربک حربی و سلمک سلمی و درین جواب نیز بچند وجه خدشه است
اول آنکه این کلام محمول بر تشبیه است بحذف حرف تشبیه یعنی حربک کانه حربی زیرا که معنی حقیقی
امکان ندارد و بر ظاهر است که حرب حضرت امیر حرب حضرت رسول صلعم نبود حقیقة بین الکل و چون

وچون مجاز بحذف حرف تشبیه شد مذمت و قبیح بودن این حدیث معلوم شد بلکه کفر بودن چه مساوات مشبه و مشبه به
در جمیع احکام هرگز در تشبیه لازم نیست و این لفظ را جناب رسول در حق بسیاری از صحابه و در حق قبایل
متعدده از اسلم و غفار و جهینه و مزینه نیز فرموده اند و بالاتفاق شماره آنها کفر نیست دوم آنکه معنی کلام آنحضرت
که حربک با تخصیص حربی پس حرب جماعه کثیر مثل قتله عثمان که در انجمله حضرت امیر هم باشد حرب رسول نخواهد بود و این
اضمار بسیار متعارف و رائج ست مثلا شخصی دوست خود را میگوید که هرکه ترا بد خواهد بد خواه من ست و اگر آن
دوست او در زمره مردم کثیر باشد که آن مردم را بجهت امر عام مشترک کسی بد خواهد البته در عموم کلام آن شخص
داخل نمیشود لغةً و عرفاً و این صحابه کبار و ام المومنین بالتخصیص قصد محاربت حضرت امیر نداشتند بلکه
از قتله عثمان استیفاء قصاص مقصود داشتند چون حضرت امیر هم شریک آن لشکر بود با ایشان نیز محاربت
واقع شد سوم آنکه حربک حربی کنایت ست از عداوتک عداوتی و پر ظاهر ست که این اشخاص عداوت حضرت امیر
نداشتند و حرب ایشان بنا بر عداوت نبود محض برای دفع فساد امت و استیفاء قصاص مقابله نمودند بلکه بمقابله
انجامید چهارم آنکه در جمیع افعال اختیاریه قصد و اراده شرط است تا مورد مدح و ذم شود مثلا اگر شخصی
گوید که هرکه این آوند را بشکند او را چنین و چنان کنم و شخصی از راه خطا در رفتن براه لغزش یافت و پای او به آوند
رسید و شکست بالاجماع او را شکننده نتوان گفت و در وعید داخل نشد و همین ست حال محاربه ایشان با حضرت امیر
از روی تواریخ معتبره پنجم آنکه سلمنا محاربه حضرت امیر بنا بر هر چه باشد محاربه رسول ست لیکن
محاربه رسول نیز مطلقا کفر نیست بلکه با انکار نبوت و رسالت کفر ست و برای طمع دنیا و مال کفر نیست بدلیل
آیت قرآنی در حق قطاع الطریق که بالاجماع کافر نمی شوند گو فاسق باشند قوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون
الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا الآیه و در حق سود خواران همین وعید وارد ست
و سود خور بالاجماع کافر نیست قوله فاذنوا بحرب من الله و رسوله بلکه درین آیات حرب خدا و رسول
هر دو در حق فساق ثابت فرموده اند و در حدیث مذکور تنها حرب رسول ست پس چون حرب خدا و رسول
هر دو موجب کفر نشود حرب رسول تنها چرا موجب کفر باشد آری حربی که با رسول از راه انکار دین و اثبات
اسلام واقع شود بلاشبهه کفر ست نه مطلق حرب کسی چه میتوان گفت در حق حضرت موسی که در محاربه حضرت هارون قصد
نفرمودند تا آنکه ریش و سر ایشان گرفته پیش آمد و فرمود که یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی و لا براسی در محاربت عمر بیان
حرکات چه میتوان گفت حالانکه حضرت امیر نیز بحکم انت منی بمنزله هارون من موسی

همان رتبه داشت و زوجه مطهره رسول آنجناب را حامی قتله عثمان و مداهن در اجرای قصاص فهمیده با او حرب
پرخاش شد بعینها مثل حضرت موسی که هارون را حامی گوساله پرستان و مداهن در اجرای حد و تعزیر فهمیده
این اهانت نسبت به برادر کلان و پیغمبر بعمل آورده پس اگر حرب رسول کفر میبود حضرت موسی حاشاه من ذلک
در آن ساعت کافر می شد والعیاذ بالله من ذلک و معامله که برادران حضرت یوسف با آنجناب کردند و حضرت
یعقوب را المی که رسانیدند از محاربت چه کمی دارد و درین مقام راه انصاف باید پیمود و رتبه هر کس را ملاحظه باید نمود
جانب ثانی نیز ام المومنین ست زوجه رسول که بحکم نص قرانی مادر مومنان و مادر حضرت امیر ست اگر مادر پسر خود را
توبیخ و زجر و تهدید نماید گو آن پسر فی نفس الامر از جنایت بری الذمه باشد ما و شما را نمیرسد که مادر او را آماج
طعن خود بگیریم چنانچه بر حضرت موسی و برادران حضرت یوسف نمیرسد که زبان طعن بر کشائیم بلکه
درینجا نسبت مادری و پسری ست و در انجا نسبت برادری و مساوات مصرع گر حفظ مراتب نکنی زندیقی
بالجمله معلوم شد که تمسک بحدیث حربک حربی در اثبات کفر محاربان حضرت امیر هرگز بر قاعده نمی نشیند
و مخالف اصول بسیار میگردد و ایمان و اعمال صالحه آن محاربین جائی نرفته مانع بغض و عداوت و سب و تبرا
و فرق در مخالف و محارب بوجهی معقول نیست درینجا نیز کلمات بعض علمای شیعه باید شنید قاضی نور الله شوستری
در مجالس المومنین خود آورده که مفهوم تشیع اینست که خلیفه بلا فصل بعد از حضرت رسول خدا صلعم مرتضی علی ست
و لعن و سب در وی معتبر نیست میگنجد که نام حضرات خلفای ثلثه بر زبان شیعه جاری شود و اگر جاهلان شیعه حکم
بوجوب لعن کردند سخن ایشان معتبر نیست و آنچه خبث و فحش در ماده ام المومنین عائشه نسبت بشیعه میکنند
حاشا ثم حاشا که واقع باشد چه نسبت فحش بکافه ادمیان حرام ست چه جای حرم حضرت پیغمبر خدا صلعم اما چون
حضرت عائشه مخالفت امر و قرن فی بیوتکن نموده ببصره آمد و بحرب حضرت امیر اقدام نمود بحکم حدیث
حربک حربی و سلمک سلمی که فریقین در مناقب امیر روایت کرده اند حرب حضرت امیر با حرب حضرت پیغمبر ست
یقینا مقبول نیست بنابرین مورد طعن شده بعد از آن متصل همین کلام گفته است که این ضعیف حدیثی در کتاب
حدیث از کتب شیعه دیده باین مضمون که عائشه در خدمت امیر از حرب توبه کرده هر چند قصه حرب متواتر ست
و حکایت توبه خبر واحد اما بنابرین طعن کردن در حق وی جائز نیست انتهی کلامه بلفظه و بر تاریخ دانان پوشیده نیست
که توبه حضرت طلحه بدست لشکری از لشکریان حضرت امیر نیز منقول ست و باز گشتن حضرت زبیر خود از معرکه
جنگ بعد از یاد دهانیدن حضرت امیر ایشان را حدیث حضرت پیغمبر که دلالت بر حقیت حضرت امیر میکرد مشهور

مشهوره و متواتر نیست پس بنابرین روایات نزد شیعه طعن درین اشخاص جایز نباشد و هو المدعا باید دانست که متاخرین شیعه مثل ملا عبد الله مشهدی و اقران او ازین عقیده خود که محارب حضرت امیر کافرست نیز رجوع کرده بهمین قدر قناعت کرده اند که محاربه به حضرت امیر نیز موجب کفر نیست بلکه بسر حد فسق و کبیره میرساند زیرا که اینها تکذیب نص پیغمبر نکرده اند بلکه بنابر تاویل باطل یا انکار نص محاربه او را حلال دانسته اند پس فسق اعتقادی باشد نه کفر و چون گفته خواجه نصیر هم نزد علمای شیعه حکم وحی ناطق دارد خصوصا در باب عقائد بعض متاخرین ایشان در میان قول خواجه نصیر و ملا عبد الله باین وجه جمع نموده اند و تطبیق داده که به مقتضای حدیث حربک حربی از محاربه با مرتضی کفر لازم می آید هر چند التزام کفر نباشد و لزوم کفر کفر نیست نزد شیعه نیز بلکه التزام کفر کفرست پس قول خواجه باعتبار التزام ست و چون التزام کفر در ایشان نبود اطلاق مرتد بر ایشان نتوان کرد انتهی کلامه والحق کلام این عزیز ناشی از کمال دقت ست که بر اصول شیعه زیاده بران متصور نیست لیکن حدیث مذکور را با وجودیکه قابل تاویل ست و بالقطع معنی حقیقی آن مراد نیست معارض نمیتواند شد آیات قطعیه را که در حق عموم مهاجر و انصار و بالخصوص در حق ازواج طاهرات و این دو بزرگوار وارد شده است و نیز لزوم کفر این اشخاص بر قواعد شیعه درست نمیشود لیکن غایت کار محاربه با امام وقت بغی ست و البغی فسق لا کفر و اگر بنا بر شبهه یا تاویل باشد فسق هم نمیماند بلکه خطاء اجتهادی میگردد و چون منتهای کلام شیعه درین مبحث معلوم شد ضرور افتاد که مذهب اهلسنت نیز درین مسئله مذکور شود باید دانست که مخالفت حضرت امیر بنا بر اجتهاد در مسایل فقهیه که امامت و میراث پیغمبر و عدم تمام هبه قبل القبض و تقسیم خمس و متعه الحج وغیره از آن باب ست اصلا کفر نیست و معصیت هم نیست زیرا که حضرت امیر نیز مجتهدی بود از مجتهدین صحابه و مجتهدان را در مسائل اجتهادیه با هم خلاف جایز ست و هر مجتهد را اجر ست و محارب حضرت مرتضی اگر از راه عداوت و بغض ست نزد علمای اهلسنت کافرست بالاجماع و همین ست مذهب ایشان در حق خوارج و اهل نهروان و حدیث حربک حربی نزد ایشان بر همین محمول ست اما درینجا لزوم نیست التزام آن پس اطلاق مرتد بر ایشان نتوان کرد و چون شبهه ایشان بسیار بی مغز و مقابل نصوص قطعیه قرانی و احادیث متواتره پیغمبر است موجب اعتذار ایشان نمیتواند شد پس خوارج نزد اهلسنت در احکام آخرت کافر اند و دعای مغفرت برای ایشان نباید کرد و نماز جنازه ایشان نباید خواند و علی هذا القیاس و محارب حضرت امیر نه از راه عداوت و بغض بلکه شبهه فاسد و تاویل باطل مثل اصحاب جمل و اصحاب صفین در خطا

[illegible]

اجتهادی و بطلان اعتقادی خود مشترک اند فرق این ست که این خطاء اجتهادی فسق اعتقادی اصحاب آنها اصلا مجوز طعن و تحقیر نیست بسبب ورود نصوص قطعیه قرآنی و احادیث متواتره در مدح و ثنا خوانی ایشان سوابق اسلامیه ایشان و ثبوت قرابت و علاقه نسبی و صهری ایشان با جناب پیغمبر مثل بجهه در حق حضرت موسی چون نصوص قطعیه قایم ست بر عصمت و علو درجه مانع ست از طعن و تحقیه ایشان در بجه با برادر خود ... بعمل آورد ند از راه عجلت و بی تاملی و ... فاسد بود نه بهوای نفسانی ... حاشا جناب ... ودر اصحاب صفین چون این امور بالقطع ثابت نشده توقف و سکوت لازم ست نظر بعمومات آیات و احادیث وارده بر فضایل صحابه بلکه جمیع مومنین و امید شفاعت و نجات ... پروردگار ... شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت و بغض حضرت امیر داشت ... جناب با لعن و سب آنجناب قیاب میکرد او را بالیقین کافر خواهیم دانست چون اینمعنی تا حال از ... معتبره ثابت نشده و اهل ایمان آنها بالیقین ثابت ست تمسک باصل داریم بالجمله اجماع اهلسنت ست برانکه تکفیر کننده حضرت ... یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت خلافت ایشان باعتبار اوصاف دین مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافر ست و چون این معنی در حق خوارج نهروان بالقطع بثبوت پیوسته انها را کافر میگویند و از دیگران هرگز بثبوت نرسیده آنها را تکفیر نمیکنند این ست تنقیح مذهب اهلسنت درین باب و موافق اصول ایشان نیز زیرا که اجماع دارند برانکه منکر ضروریات دین کافر ست و علو درجه ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن ایشان و لایق خلافت پیغمبر بودن از روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت ست پس منکر این امور کافر باشد و محاربت ایشان از راه شامت نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبهه فاسد فسق عملی یا فسق اعتقادیست نه کفر و درین اصل امامیه نیز متفق اند پس درین حکم نیز باید که متفق باشند **اقول** مقصود از تمهید این مقدمه این ست که ناصب عداوت اهل بیت علیهم السلام میخواهد که امامیه خود را از مورد لعن نجات دهد لیکن باید دانست که این خیالیست بغایت محال زیرا که بر تقدیر یکه مطلب عبارت محقق طوسی علیه الرحمه چیزی باشد که بذهن قاصر او رسیده وجه استحقاق لعن ایشان منحصر در محاربه حضرت امیر المومنین علیه السلام نیست چه بر توسابق برین ظاهر گشته و هم عنقریب واضح خواهد شد که هرکه منکر یکی از اصول دین و یا منکر یکی از ضروریات دین و یا مذهب باشد ملعون ست گو محارب نباشد و تحقیق طوسی ... امثاله ... کلهم لا یکون محاربا الا انکون ملعونا کافرا لجواز ان یکون المحمول عم اما قوله ... مخالفوه فسقه ...

فمعناه انه لابد من ان يكون مخالفه فاسقا لا انه لا يكون الا فاسقا لانه من ضروريات
مذهبنا ان بعض انواع مخالفته يجر الى الكفر والكفر مستلزم للفسق علاوه بر آنكه بقرينه
اي فسق اعظم من الكفر وهم ميتواند شد كه او محقق اين باشد كه مخالف علي بن ابيطالب با وجود امامت او منكر
يكي از ضروريات دين نباشد مسلم فاسق ست چنانچه سائر مخالفين اعني در دار دنيا احكام اسلام
بر آنها جاري ميشود كو در دار آخرت مخلد بنار خواهند بود چنانچه حال منافقين در وقت نبي من
مثوال بود لهذا ابن ابي جمهور رحمة الله عليه در رساله خود اين مطلب را باين عبارت موشح ساخته
اما المخالف لعلي عليه السلام اذا لم يبلغ حد المحاربة او المقدم عليه غيره والمعتقد ان خلافته
كانت بالبيعة لا بالنص فهو فاسق عندنا وليس بكافر لدخوله في الاسلام المطلق
الذي هو الاقرار بالشهادتين هذا حكمه في الدنيا واما في الآخرة فيحكم عليه بالعقاب
لتركه اعتقاد امامته الواجب عليه انتهى ارى اكثر اوقات استعمال فسق در خصوص معني خروج
عن طاعة الله مع الايمان مي شود وازين لازم نمي آيد كه هرجا كه لفظ فاسق مستعمل شود همين معني
مراد باشد كيف وجناب حق سبحانه تعالى ميفرمايد ولقد انزلنا اليك آيات بينات وما يكفر
بها الا الفاسقون ونيز ميفرمايد واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة
ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه قال أأقررتم واخذتم
على ذلكم اصري قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معكم من الشاهدين فمن تولى بعد ذلك
فاولئك هم الفاسقون و ظاهرست كه او سبحانه تقدس وتعالى درينجا لفظ فاسق بر مرتد اطلاق
كرده ونيز ميفرمايد كنتم خير امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنكر
وتؤمنون بالله ولو آمن اهل الكتاب لكان خيرا لهم منهم المؤمنون واكثرهم الفاسقون
ودرينمقام لفظ فاسق در مقابله مومن واقع شده ودرين هر دو آيه هيچ وجه ممكن نيست كه فاسق را
مومن توان گفت ونيز ميفرمايد المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض يامرون بالمنكر
وينهون عن المعروف ويقبضون ايديهم نسوا الله فنسيهم ان المنافقين هم الفاسقون
وامثال اين آيات در كلام مجيد بسيارست وازينجا مبرهن ميشود كه اين مجادل متعصب كلام
محقق عليه الرحمه را درين مقام محض بر سبيل تدليس و مغالطه ذكر نموده وبر كلام سفاهت نظام

نجودان را دلیل شمرده وحال آنکه کلام محقق علیه الرحمه در غایت جودت ومتانت است وتوهم نشود که این معنی
که در باب مخالفین جناب امیر علیه السلام ومخلد بودن آنها در نار ودر تفرقه میان ایمان واسلام گفته می‌شود
از تصرفات ومستحدثات متاخرین اصحاب ماست زیراکه متقدمین اصحاب باین تصریح نموده‌اند چنانچه ابن بابویه
علیه الرحمة والرضوان در اعتقادات خود میفرماید واعتقادنا ان حجج الله تعالی علی خلقه بعد نبیه
محمد صلی الله علیه وآله وسلم الائمة الاثنا عشر اولهم امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام
ثم الحسن ثم الحسین ثم علی ابن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم
علی بن موسی الرضا ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم محمد بن الحسن الحجة القائم
بامر الله صاحب الزمان وخلیفة الرحمن فی ارضه الحاضر فی الامصار الغائب عن الابصار
صلوات الله علیهم اجمعین واعتقادنا انهم اولو الامر الذین امر الله بطاعتهم وانهم المعصومون
عن الخطاء والزلل وانهم الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا وان لهم المعجزات
والبراهین والدلائل ونعتقد ان حبهم ایمان وبغضهم کفر وان امرهم امر الله ونهیهم نهی الله
وطاعتهم طاعة الله ومعصیتهم معصیة الله وولیهم ولی الله وعدوهم عدو الله و در ذکر
ظالمین فرموده اعتقادنا فیهم انهم ملعونون والبراءة منهم واجبة والائمة فی کتاب الله
عز وجل امامان امام هدی وامام ضلالة قال الله تعالی جل ثناءه وجعلناهم ائمة یهدون
بامرنا وقال عز وجل وجعلناهم ائمة یدعون الی النار ویوم القیمة لا ینصرون واتبعناهم فی هذه
الدنیا لعنة ویوم القیمة هم من المقبوحین وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من ظلم علیا مقعدی
هذا بعد وفاتی فکانما جحد نبوتی ونبوة الانبیاء قبلی ومن تولی ظالما فهو ظالم وقال الله عز وجل
لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار والظلم هو وضع الشیء فی غیر موضعه فمن ادعی الامامة
ولیس بامام فهو الظالم الملعون ومن وضع الامامة فی غیر اهلها فهو ظالم ملعون وقال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم من جحد علیا امامته بعدی فقد جحد نبوتی ومن جحد نبوتی فقد جحد الله ربوبیته
وقال لعلی یا علی انت المظلوم بعدی من ظلمک فقد ظلمنی ومن انصفک فقد انصفنی ومن جحدک
فقد جحدنی ومن والاک فقد والانی ومن عاداک فقد عادانی ومن اطاعک فقد اطاعنی
ومن عصاک فقد عصانی واعتقادنا فیمن جحد امامة الائمة من بعده صلوات الله علیهم

علیهم انه بمنزلة من جحد نبوة الانبیاء واعتقادنا فیمن اقر بامیر المومنین علیه السلام
وانکر واحدا من بعده من الایمة انه بمنزلة من اقر بجمیع الانبیاء ثم انکر محمدا صلی الله علیه وآله
وقال الصادق ع من شک فی کفر اعدائنا والظالمین لنا فهو کافر واعتقادنا فیمن قاتل
علیا قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم من قاتل علیا فقد قاتلنی وقوله من حارب علیا فقد حاربنی
ومن حاربنی فقد حارب الله وقوله لعلی وفاطمة والحسن والحسین انا حرب لمن حاربکم
وسلم لمن سالمکم انتهی کلامه وشهید ثانی قدس الله سره فرموده که معارفی که بآن ایمان حاصل میشود
پنج اصل ست اول معرفت حق جل وعلا ست ومراد بان اعتقاد جازم ثابت ست بانکه خداوند عالمیان
موجود ست وازلی وابدی ست وواجب الوجود بالذات ست یعنی وجود او ذات قدیم اوست بی آنکه
محتاج بعلتی بوده باشد وآنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او ومنزه داند او را از آنچه لایق بعزت وجلال او
نباشد از صفات مخلوقات وممکنات اصل دوم تصدیق بعدل وحکمت خداست وعدل آنست که ظلم نمیکند
وامری که بعقل قبیح ست ازو صادر نمیشود واصل سوم تصدیق بنبوت محمد ست وبجمیع آنچه آنحضرت
آورده ست تفصیلا در آنچه معلوم باشد تفصیلا واجمالا در آنچه معلوم باشد اجمالا اصل چهارم تصدیق
بامامت دوازده امام ست بعد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم واین اصل مخصوص فرقه امامیه ست
واز ضروریات مذهب ایشان ست زیرا که مخالفین امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول وشرط ست
که تصدیق کنند بانکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق وانقیاد ایشان واوامر ونواهی ایشان بر همه
خلق واجب ست انتهی کلامه اعلی الله مقامه ومحقق طوسی علیه الرحمه در رساله قواعد العقاید گفته اصول ایمان
نزد شیعه سه چیز ست تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او ودر افعال او وتصدیق به پیغمبری پیغمبران و
تصدیق بامامت ایمه بعد از پیغمبران انتهی کلام المحقق رحمه الله واین کلام برهان قاطع ست بر فساد ذهن واعوجاج
طبع این معاند مجادل که از عبارت تجرید محقق میخواهد که کفر را مخصوص محاربین گردانیده خلفای ثلثه
خود را ازان نجات دهد ونجات متصور نیست بلکه علاوه بر کفر در سلک فساق داخل ودر سلک
گردیدند ولله در القائل که حسب حال این متعصب میگوید ع ذهب الحمار لیستفید لنفسه * قرنا فآب
وماله اذنان + وصاحب نواقض الروافض گفته ومن العجب ان الرفضة احد توافقوا لا اخر
ویقولون ان الاسلام عین التصدیق المذکور فی تعریف الاسلام مع التلفظ بالشهادتین

والایمان اخص من الاسلام لانهم یعتبرون فی تحققه التصدیق بامامة الائمة الاثنی عشر بالنص المعین من غیر فصل بین النبی و اول الائمة علیهم السلام و بجمیع معتقداتهم مثل حیات محمد بن الحسن العسکری و عصمة الائمة و غیرهما فعندهم یوجد من کان مسلما غیر مؤمن و غالب اصحابهم یقولون غیر المومن مخلد فی النار علی انه یلزم خلود اغلب المسلمین فی النار انتهی کلامه و ازین روایت ثابت می شود که بودن امامت ائمه از اصول ایمان نزد امامیه و بودن انکار آن مستلزم خلود فی النار بمرتبه شائع است که احدی را مجال انکار آن نیست حتی که صاحب نواقض در مقام رد نوشته که ازین لازم می آید خلود اکثر مسلمین در نار **قوله علیه ما علیه قاضی نور الله شوستری در مجالس المومنین آورده الخ اقول** پوشیده نماند که این کلام بر تقدیر صحت و صدور آن از فاضل مذکور قادح مقصود ما و مفید مطلوب او نمی شود زیرا که سابق گذشته که فاسق در مقابله مؤمن اطلاق شده پس فرق میان کفر و فسق همین است که کافر نجس است در دنیا و مخلد فی النار در عقبی و فاسق که بسبب انکار یکی از ضروریات مذهب باشد مخلد در نار خواهد بود و در دنیا احکام مسلمین بسبب اقرار شهادتین بر او جاری شود چنانچه سابق به تفصیل و توضیح معلوم گردید **قوله** چون ایمان جماعه که بحضرت مرتضی مخالفت نمودند باقرار و اعتراف محققین ایشان ثابت شد **اقول** اعتراف شیعه بایمان جماعت مذکوره از عقاید ابن بابویه علیه الرحمه و عبارت شهید ثانی رحمه الله و عبارت محقق در رساله قواعد العقائد بوجه احسن ظاهر میشود چنانچه عنقریب مذکور شد **قوله** ملا عبد الله مشهدی در میان آیه یا ایها الرسول بلغ الخ **اقول** باید دانست که ملا عبد الله مشهدی اصلا از مشاهیر علما نیست چه مشاهیر علما کسانی را میتوان گفت که کلام ایشان مستند باشد در روایت حدیث و بیان اصول و مسائل فقه و در کتب متداوله رجوع و استدلال باقوال انها واقع شود چنانچه شیخ محمد یعقوب کلینی و ابن بابویه و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ الطائفه رضوان الله علیهم از قدما و محقق طوسی و علامه حلی و نظرای ایشان از متاخرین و ملا عبد الله مشهدی [illegible] مجهول الحال است که باوجودیکه بعون و منت الهی درین بلاد اکثر کتب مشهوره متقدمین و متاخرین بغایت متعارف و متداول و احوال علمای کرام از متقدمین و متاخرین کتب و تصانیف ایشان بعوام طلبه این دیار را محفوظ و ملحوظ است اصلا و مطلقا نام او و نام تصنیف او که کتاب اظهار الحق است گوش زد هیچ کسی از خواص و عوام این دیار نیست چه جای آنکه در کتب متداوله ما مذکور باشد هرگاه که اصل بودن امامت در تحقیق ایمان بکلام متقدمین و

متفق علیه متاخرین علمای کرام و محدثین معصوم بیان کردیم و بکلام مخالف برین معنی استدلال کردیم که اباحت
از ضروریات مذهب ما نیست و منکران نزد ایشان مومن نیست پس درین حال استدلال تو بکلام شخصی
مجهول الحال از درجه اعتبار ساقط است چه ما را میرسد که بگوییم او شیعه نبود یا اگر شیعه هم بوده باشد چنین
نگفته است پس بر تو لازم است که اول تشیع او برهان آری و ثانیا صحت نقل از او باثبات رسانی و تحریف
نه از راه جهل و بی انصافیست چه این عصبیت مخصوص فرقه ضاله متبدعه اعدای اهلبیت است
نمی بینی که هرگاه حدیثی مناقض مذهب ایشان از کتب متعارفه ایشان نقل کنیم میگویند که در صحاح نیست
گویند در ابن حنبل که از ائمه ایشان است بوده باشد و اگر وجود آن در یکی از صحاح ثابت شود گویند که
در صحیحین نیست و هرگاه در صحیح مسلم یافته شود گویند در بخاری نیست و هرگاه در بخاری آمد بعضی به تضعیف
رجال کوشند و اکثری مبادرت کنند و گویند که روافض الحاق کرده اند یا تاویل و درازکار کنند و این عادت
ایشان هم وجهی شایع است که احدی مجال انکار آن ندارد و بر سبیل تنزل میگوییم که بر تقدیر تسلیم نیز کلام ملا عبد الله
مشهدی مفید مطلب تو بهیچ وجه نمیتواند شد چه بکرات و مرات باثبات رسانیده شد که آنچه مقتضی جواز
لعن و وجوب تبرا و خلود فی النار باشد انتفای ایمان است باخلال شرطی از شروط آن نه انتفای اسلام بانکار
شهادتین پس درین صورت بقای اسلام باوجود انتفای ایمان از لعن و تبرا باکی نمیتواند داد پس نفی ارتداد حقا
مذکوره که از عبارت کتاب اظهار الحق مستنبط می شود ارتداد بمعنی ترک اسلام خواهد بود نه بمعنی انتفای ایمان
چنانچه در تحقیق عبارت تجرید محقق رحمه الله به تفصیل بیان نموده شد بعد ازان **ناصب علیه ما علیه** میگوید
درین کلام چند فائده معلوم شد اول آنکه انکار معنی نص معلول این بنا بر تاویل فاسد کفر نیست بلکه نوعی
از فسق اعتقادی که آنرا در عرف اهلسنت خطای اجتهادی گویند **اقول** این فائده من قبیل بناء الفاسد
علی الفاسد است چه سابق بیان شده که عدم کفر بمعنی انکار شهادتین بحیان آن مستلزم وجود ایمان نیست و از کلام
ملا عبد الله هیچ جا ایمان ایشان مستنبط نمی شود پس استدلال تو بعدم لزوم کفر ایشان بر نجات ایشان از
لعن و خلود فی النار غایت بی حیائی است اما لزوم فسق اعتقادی مسلم است لیکن این فسق همان است
که در کلام مجید بمعنی ارتداد واقع شده قوله تعالی قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین
فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون چنانچه سابق گذشت باز **ناصب علیه ما علیه** میگوید
دوم آنکه غصب فدک و منع قرطاس و غیر ذلک که از بعض کسان واقع شد بنا بر تمسک بحدیث نحن معاشر الانبیاء

لا نورث ولا نورث یا بنا بر تمسک بآیه الیوم اکملت لکم دینکم نیز کفر نیست بلکه فسق اعتقادی هست که آنرا
خطای اجتهادی نامند زیرا که چون تاویل باطل در مسئله نص امامت موجب سقوط کفر گردید تمسک بحدیث و آیه
در مسئله میراث و نوشتن کتاب که بهزاران درجه ادون از مسئله امامت و بالاجماع از فروع فقهیه معتبر است موجب
سقوط کفر نباشد **اقول** بر صاحبان بصیرت و ادراک که باستقامت ذهن و سلامت عقل ایشان با دیانت
و انصاف و ترک تعصب و اعتساف مجتمع شده مخفی نیست که منشاء این کلام شقاوت انجام مستوجب ملامت و الام
دو امر است اول عدم اطلاع او بر مراد علمای امامیه در مواقع استعمال لفظ کفر و فسق و ارتداد چنانچه بالتفصیل ایراد
یافته دوم غایت انهماک و توریط او در تعصب و عداوت اشیاع و اتباع اهل بیت رسالت است که غصب فدک را از مسائل
جزئیه فقهیه شمرده سهل انگاشته و حال آنکه بحث غصب فدک و منع قرطاس از مدحضات ملت باطله مخالفین است
و عجز ایشان در این مباحث نزد خواص و عوام بمرتبه ظهور میرسد که اکثری از ایشان که ترک عقائد باطله خود کرده اند
و از شیخین تبرا نموده نظر بهمین غصب فدک و منع قرطاس با ایمان جمع نمیتواند شد حاصل کلام اینکه امامیه که در مسئله
فدک تکفیر شیخین مینمایند نه از برای آنست که در مسئله میراث خطا کرده اند بلکه بجهت آنکه جناب فاطمه علیها السلام را تکذیب
نموده و گواهی جناب امیر المومنین ع و امام حسن و امام حسین را که باجماع علما نص انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا مخصوص بایشانست و مستلزم تنزیه ایشان از کذب و معصیت رد کرده اند
و محبت واجبه ذوی القربی را که بمقتضای آیه کریمه قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اجر رسالت است
ترک کرده اند و ایضا بجهت آنست که باعتراف بخاری حیث روی غضبت فاطمة ولم تتکلم حتی ماتت آن معصومه
مظلومه را آزرده اند و این معه ضمیمه فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد
اذی الله ومن اذی الله فقد کفر و آیه وافی هدایه ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله
فی الدنیا و الاخرة مستلزم آنست که روح مطهر حضرت خیر البشر را رنجانیده و برنجانیدن آنحضرت خداوند قهار
جبار را رنجانیده و بر خود غضب آورده اند و بمدلول نص کلام مجید مورد لعن شده اند پس هر کسیکه پایه از
انصاف داشته باشد بادنی تامل جزم میکند که تکذیب فاطمه زهرا و رد شهادت حضرت امیر المومنین و حسنین ع
با تصدیق آیه تطهیر و آیه قربی و حدیث فاطمة بضعة منی اصلا جمع نمیتواند شد و مرا باور نمی آید در زیر آسمانی
اعتقاد حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن * و همچنین حال منع قرطاس است بلکه مراتب از این اقبح و افحش زیرا که
کلام صدق انتظام جناب رسول خدا ص ایتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی که بحکم ملک علام

علام و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی از شائبه خطا و از وصمت هوا محفوظ و مصون است پس کسی که اینرا
بهذیان نسبت کرده بنای ایمان را منهدم ساخته است و بشنود بشریعت محمدی انداخته و خاندان رسالت را برباد
داده **قوله** و این فرق گویا اجماعی ایشان است الخ **اقول** خدا شاهد است و کفی بالله شهیدا که اگر ضرورت شرعی
نبود مستعدان شرف حضور دانشمندان را عار بود که با امثال چنین جلف جاف تکلم نمایند لیکن بمقتضای الضرورات
تبیح المحظورات چار ناچار از علو نازل قرب انکار افکار بخصیص مخاطبه مجبور شده با خود را فرود باید آورد
باید اگر چشم بصیرت داری چرا بدیده انصاف نظر میکنی با آنچه بدرجه تواتر رسیده که جناب خاتم النبیین فرموده
من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و با آنچه از امام زاده تو عبد الله بن عمر
بروز یافته پس در سنیکه در شرح نهج البلاغه که از تصانیف ابن ابی الحدید المعتزلی است مسطور است که روی
ان عبد الله بن عمر طرق علی الحجاج بابه لیلا لیبایع بعبد الملک کی لا یبیت تلک اللیلة بلا
امام لانه روی عن النبی صلعم انه قال من مات و لا امام له مات میتة جاهلیة و ایضا اخرج مسلم
انه لما خلعوا یزید و اجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال له عبد الله بن مطیع اطرحوا لابی
عبد الرحمن وسادة فقال له عبد الله بن عمر انی لم اتک لاجلس اتیتک لاحدثک حدیثا سمعته
من رسول الله صلی الله علیه و سلم من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیمة و لا حجة له و من
مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة و شارح مقاصد در شرح عقاید اعتراف نموده
که معنی حدیث ماثور همین است که از آن متبادر است و در شرح مقاصد هم از کلام او استشمام رائحه رضا می شود
هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس بطور کافه اهل اسلام واجب است که امامت از اصول دین باشد فضلا عن
الامامیة تا حال هیچ از عوام و خواص امامیه بفروع بودن مسئله امامت قائل نشده چه جای آنکه اجماع امامیه بآن
منعقد شده باشد لیکن اذا القیت جلباب الحیاء فافعل ما شئت فان من لا حیاء له لا ایمان له
نقل کلام ملا عبد الله مجهول الحال **قوله** و از این کلام صریح معلوم میشود که ایشان را زیاده بر اصل ایمان
ورع و زهد و تقوی ببرکت دریافت صحبت شریف نبوی الخ **اقول** تدلیس و تلبیس است که از و بروز یافته
و الا ملا عبد الله ذکر ایمان در این کلام کرده و نقل نموده ... و گفته که متغلبه اسلام و اشته ... نسبت
که از این لازم نمی آید حکم بایمان انها و از ابقای برکات صحبت بهیچ وجه لازم نمی آید تحقق از شرف
بجمیع وجوه کیف و الا باید بعضی از اعمام حضرت نبوی صلعم که مزید بر شرف صحبت قرابت قریبه داشتند

بطریق ولی سعید داریں بیشد ند بالجمله غرض ملا عبدالله این ست که هرچند بسبب شرف صحبت آنحضرت بعضی از
اخلاق حمیده داشتند لیکن بسبب خبث طینت که داشتند بسبب انکار بعضی از اصول دین بیبهره از ایمان بی بهره گردیدند
و مقصود ازین قال هرگز از وی به بهبود نداشتند * دیدن روی نبی سود نداشت * **قوله** والا قبول فیض برکت
از ان صحبت چه قسم حاصل میکردند و عاقل را درینجا غور در کار است الخ **اقول** اخبار بسیار بطرق کثیره
مسطور است که بسبب خلط طینت کاهست از کفار و مسلمانان که از سعادت ایمان بهره ندارند بعضی از اخلاق
حمیده و صفات پسندیده بروز می یابد لیکن طینت خبیثه اصلیه شان بعد مردن آنها را بدرک اسفل
مرساند بالجمله بسبب برکت وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کفار و مشرکین از عذاب عاجل دنیوی نجات یافته اند
چنانچه قول حق تعالی وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم برین دلالت دارد پس حال نظر ایشان دریافت
برین قیاس باید نمود **قوله** که اگر صحبت پیغمبر در ایشان تاثیر کرده باشد درین امر عظیم چه قسم حرکت بی برکت
از ایشان آمد **اقول** عدم تاثیر صحبت نبی از روایات صحاح سته که متضمن ارتداد بسیاری از صحابه و رجعت
قهقری نمودن شان و داخل شدن شان در جهنم معلوم و متیقن است پس اینهمه دست و پا لاطائل مثل ناقه عشواء
که میزنی اگر مرضی تو این است که علی رغم ملا عبدالله سلب برکت صحبت آنحضرت بالکلیه از پیران خود نمایی
چنانچه از شرطیه مسطوره تو متبادر است باهم باین معامله راضی شدیم سخن را کوتاه باید نمود **قوله** رجم بالغیب
وادعای علوم قلوب است مردم مکلف بظاهر حال اند الخ **اقول** رجم بالغیب نیست رجمی است بر شهادت قوله یا علی
لا یبغضک الا منافق وعلی مع الحق وفاطمة بضعة منی الخ وضغائن فی صدور قوم الخ ومن
مات ولم یعرف امام زمانه وامثال ذلک من الاحادیث الکثیرة **قوله** باعتراف علمای شیعه ایمان جماعه
از اصحاب با ورع و زهد و تقوی و اجتناب از کل محرمات الخ **اقول** باطن علمای شیعیان گردن کاذبان بشکنند
مدریجات او و تدلیسات و تلبیسات ملاحظه باید نمود اول بجای اسلام ایمان را استعمال نموده بطرف علما علیهم
اسناد نموده بعد از ان بفصل یسیر بطرف علمای شیعه این نسبت داده البته معلوم است صاحبان عقل و فراست
که ناصبی را از امانت و دیانت مثل اسلاف خود بی بهره و بی نصیب است و معهذا از ناظرین کتاب حیا ندارد اما آنچه
بعد از ان در باب علو درجه بعضی از صحابه متنازع فیهم متمسک می شود بقول حق تعالی والسابقون الاولون
من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا پس بباید دانست که باتفاق اهل اسلام در صحت

در صحت هجرت و ترتب ثواب بر آن ایمان شرط است و از ینجاست دلیل پیغمبر خدا که درین هجرت شریک ابوبکر بوده
شرک بود چنانچه در کتاب طبقات واقدی تصریح بان واقع شده مقبول الهجرت نخواهد بود و نیز اگر باتفاق اهل فریقین
صحت عبادت نیست و همچنین باتفاق فریقین شرط ترتب ثواب بر هجرت صحت نیت ست چنانچه دلالت میکند
بر آن حدیث متواتر انما الاعمال بالنیات ولکل امرء ما نوی ومن کانت هجرته الی الله ورسوله الخ
و همه اینها در اوائل صحیح بخاری و غیره مسطورست پس مادامی که ما را علم بصحت نیت ابی بکر به ثبوت نرسد
دخول او در مدلول این آیه متیقن نمی شود و تا متیقن نشود احتجاج باین آیه بر علو مرتبه او نمی تواند شد و ایضا قول
بعضی از علما دلالت میکند که مراد از سبقت فی الهجرت مهاجرت بنی هاشم ست از مکه به شعب و یا هجرت بطرف
حبشه که بمراتب پیشتر از هجرت مدینه بوده پس درین صورت ابی بکر را شرف سبقت هجرت صوری هم نخواهد بود
و ایضا احتجاج باین آیه موقوف ست که بثبوت رسد که هجرت ابوبکر باجازت حضرت نبوی واقع شده
و شیعه این را قبول ندارند و ایضا الانسان علی نفسه بصیرة احوال هجرت خود را ابی بکر و دخول خود را
در مدلول این آیه بهتر میدانست حال این که کتب مخالفین دلالت میکند براینکه در وقت وفات می گفت و یا لیتنی
لو اکشف بیت فاطمة و نحو ذلک و ایضا محل کلام ست اینکه مراد از سابقین سابقین فی الهجرت ست یا سابقین فی
الاسلام چنانچه در تفسیر کبیر رازی و غیره مسطور ست و تفصیل این اجمال از کتاب کبیر که درین زودی بمنصه ظهور جلوه گر
گردیده طلب باید نمود و ایضا آنچه بعد تامل و نظر دقیق ظاهر میگردد این ست که این آیه در شان کسانی نازل
شده که در حال نزول آیه سبقت بطرف موت کرده بودند از مهاجرین و انصار و با ایمان ازین جهان انتقال کرده
بودند زیرا که جناب حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر میدهد که ایشان از خدای خود راضی شدند و معلوم ست
که اگر اینها زنده می بودند مناسب این بود که حق تعالی بصیغه مضارع که یرضون باشد این مطلب را ادا نماید نه بصیغه
ماضی و ایضا متبادر ازین رضا این ست که چون در آخرت علو مرتبه خود را دیده اند راضی شده اند و الا هر یک
از ... از خدای خود در دار دنیا راضی بوده چه ظاهر ست که با عدم رضا از حق تعالی ایمان متصور
نمی شد این خلاف نیست که نواصب در باب صحابه گمان دارند بالجمله عقل سلیم حاکم ست بانچه در معرض بیان آمد
دلا اقل ازین معنی احتمال دارد و قد تقرر فی موضعه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و بنا برین
تفسیر آیه موید کسانی خواهد بود که قائل هستند که قبل از قیامت مومنین داخل بهشت نمی شوند تا معنی اعداد جنت
درست شود و هذا ظاهر لا سترة فیه و ابوجعفر شیخ ابن بابویه محمد در باب آیاتی که بحسب عمومات دلالت برجوع

صحابه میکند عموما کلامی بسیار شنیع و مثل بدلایل و براهین گفته و چون آن کلام در کمال بسط و بزبان عربی است
بترجمه بعضی از فقرات آن اکتفا می نماید پس او گفته که اما آنچه وارد شده است در قرآن مجید از قول حقتعالی
لقد رضی الله عن المؤمنین و قول حقتعالی محمد رسول الله والذین معه الخ و قول النبی ان الله اطلع
علی اهل البدر پس با وجود تسلیم خبر تمام اینها مشروط بسلامتی عاقبت است و جایز نیست که حکم علی الاطلاق
بخیریت دیگران بنماید مکلف غیر معصوم باینکه بر او عذابی نیست هر چه خواسته باشد بکند و کسیکه انصاف داده و احوال
صحابه را تامل نموده میداند که احوال آنها مثل احوال ما بوده است و آنچه بر ما جایز است بر ایشان نیز جایز بوده
و غیر از شرف صحبت ما به الامتیاز در میان ما و ایشان چیزی نبوده و معلوم است که صحبت رسول لهذا موجب آن
نمیشود که صدور خطا و گناه از اصحاب ممتنع باشد و چگونه چنین باشد و حال اینکه اگر چنین بودی عایشه محتاج
نمیشد باینکه در باب برائت او از جهت آیه از آسمان نازل شود بلکه میبایست که جناب سید المرسلین از
اول روز میگفت که اهل افک کاذب اند چه عایشه شرف صحبت از دیگران بمراتب زیاده حاصل نموده و کسیکه
شرف صحبت پیمبر او را حاصل باشد گناه از او جایز نبود و صفوان بن معطل هم از اصحاب بود پس میبایست که
پیمبر محزون و غمگین نشد و میگفت که چون صفوان از صحابه است صدور معصیت از او جایز نبود و گفته که کیست
که جسارت داشته باشد بر این که بگوید که برائت از هیچ یک اصحاب محمد جایز نیست هر چند از ایشان بدیها و معاصی
بظهور رسد بعد از اینکه جناب حقتعالی در حق جنابیکه شرف صحابه بروی او حاصل کرده باشند بگوید لئن اشرکت
لیحبطن عملك و لتکونن من الخاسرین و بعد قوله تعالی قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم
عظیم و بعد قوله تعالی فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله ان الذین یضلون
عن سبیل الله لهم عذاب شدید مگر اینکه آن شخص فهم نداشته باشد و امثال این کلمات بسیار گفته بجهت خوف
تطویل باینقدر اکتفا نموده شد و اما اینکه از ملا عبدالله نقل نموده که او گفت آن شخص معاذ الله هیچ وقت ایمان نداشته
پس معلوم است که یا ملا عبدالله از امامیه نبوده و یا اینکه جامع کلمات این مزخرفات را از پیش خود داخل نموده
و یا مراد او از ایمان در این مقام اسلام است و معلوم است که خلیفه اول از اول امر از ایمان بهره نداشت باتفاق
من علمای الامامیه **قوله** اول دلالت آیه بر مضمون که تقریر کرده اصلا از روی قواعد اصول درست نمی شود الخ
اقول وارد می شود بر این اولا اینکه آنچه در میان اهل منطق تقریر یافته است این است که مفهوم موضوع قضیه را
تعبیر بوصف عنوانی می نمایند و معلوم است که مفهوم موضوع در اینجا سابقیه اولیه است و هنوز باثبات

باثبات نرسیده که مراد از سبقت در اینجا سبقت فی الهجره است پس غایت ما فی الباب علت رضا سبقت الی
الاسلام یا سبقت الی الموت یا سبقت الی الهجرت لاعلی الیقین خواهد بود و این علت بهمه جهت برای توجیه وجه
مفید نمیتواند شد ثانیا اینکه علت رضای مهاجرین و انصار از حق تعالی مجرد هجرت و نصرت نمیتواند شد
بلکه نظر دقیق حکم میکند که رضای آنها از حق تعالی بتسلیم اوامر و نواهی و علت هجرت و نصرت شده و این قرینه
دیگر است بر اینکه مراد از سابقین سابقین الی الموت اند چه موت الجنت و مشاهده درجات را مدخلیه تام در
رضای آنها از حق تعالی است و ثالثا اینکه غایت ما فی الباب آنکه از آیه علت بودن هجرت و نصرت
در باب رضای حق تعالی از آنها و رضای آنها از و تعالی شانه میتواند شد و علت اعم است ازینکه تامه باشد
یا ناقصه و استعمال علة ناقصه در کلام عقلا و احادیث نبوی شیاع تمام دارد و اگر بسبب غباوت
ذهن که داری درین باب تاملی داشته باشی پس قرآن مجید را از اول جز بنظر بصیرت تلاوه کن و در آیات
وعده و وعید تامل نما تا صدق این مقال واضح گردد و اما آنچه در اینمقام در باب آیه ولایة برانه بیهوده مترنم گردیده
قبیل قیاسی است مع الفارق چه امثال چنین تقییدات در از کار در آیه و لایت خلاف اجماع اهل اسلام
است پس از حیز اعتبار ساقط باشد قوله دوم آنکه بودن فی الیقین جزای این عمل خلود جنت است الخ
اقول مردود است اولا بجهت اینکه از بنا و قبیل فاسد علی الفاسد است و ثانیا بجهت اینکه برای است که
باختیار شق اول بگوئیم که دانستی خروج از ایمان اسباب عدیده دارد و کو مجرد مخالفت جناب امیر [illegible]
موجب خروج از ایمان نشود و ثالثا بجهت اینکه دانستی که عدم ایمان ایشان [illegible] او فسق میتواند [illegible] و تفصیل
ذلک قد مر در ما سبق واضح گشته که عدم ارتداد شیخین بمعنی عدم خروج از اسلام میتواند شد نه عدم خروج
شان از ایمان پس فخر کر کلام سید نور الله شوشتری غیر از این مطلب البشارة نفهمیده هیچ جای [illegible]
است اختیار شق ثانی و آنچه او گفته که [illegible] باطل است درست گفته لیکن معنی آن نفهمیده [illegible]
مختار ما اینست که شرط قبول اعمال [illegible] است [illegible] شود [illegible]
متحقق نشده جزای اعمال ثبت نمی [illegible] جزا [illegible] حبط بر ثبت [illegible]
لاحق جزای عمل خیر سابق را محو و باطل سازد [illegible] و هرگاه [illegible]
دانستی پس قول بعدم حبط بهیچ وجه [illegible] اختیار شق ثانی [illegible]
ثالث مطلقا از حیا بهره نداشته [illegible]

مذہب امامیہ چنین حرف بیجا در قید قلم نمی آورد ند **قولہ** سابق خود در کلام منقول الصدر اعتراف نمودہ الخ
اقول این کلام کلامی ست کہ از غباوت بلکہ از شقاوت قائل خود خبر میدہد چہ بر تقدیر تسلیم صحت نقل
و معتمد بودن سند الیہ مراد او این ست کہ رضا را مقید بعدم انکار امامیہ نمی توان نمود تا لازم آید کہ وجود
مقید بدون قید متحقق نباشد پس رضا از کتم عدم بعرصہ وجود نیاید و الحال منظور او این ست کہ گو رضا
تحقق گشتہ لیکن انکار امامت محبط عمل انہا و رافع وجود رضا گردیدہ و بر ہر عاقل معلوم ست کہ این ہر دو کلام
بہیچ جہ منافات ندارد **قولہ** حالانکہ نزد جمیع شیعہ احباط خاصہ کفر و اشراک ست الخ **اقول** دلالت تمام
دارد بر این کہ قائل آن را خبط شدہ زیرا کہ کار عاقل نیست کہ تفصیل کلمات عدیدہ بحکم متناقض جزم نماید
چہ قبل ازین گفتہ کہ نزدیک امامیہ احباط باطل ست و اینجا از کمال بیحیائی میگوید احباط نزد جمیع شیعہ خاصہ
کفر و اشراک ست و ایضا استدلال نمودن بر انعقاد اجماع فرقہ بایہ کتاب بسیار عجیب و طرفہ تر ست و ایضا آیہ
زیادہ برین کہ شرک محبط اعمال نیست دلالت ندارد و دلالت مفہوم محل نزاع ست **قولہ** و فرار روز احد نص قرآنی
معفو ست **اقول** فرار صحابہ در روز احد متیقن و دخول فارین در حکم آیہ یا ایہا الذین امنوا اذا لقیتم الذین
کفروا زحفا فلا تولوھم الادبار و من یولھم یومئذ دبرہ الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئۃ فقد
باء بغضب من اللہ و ماواہ جھنم و بئس المصیر باجماع معلوم ست و عفو ایشان بحیثیتی کہ مطلق باوای
ایشان در جہنم نباشد مشکوک و الیقین لا یزول الا بیقین مثلہ و ایضا قول حق سبحانہ تعالے و یوم حنین
اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین
صریح ست در اینکہ فرار از ایشان واقع شدہ و مستحق عذاب و نکال شدہ اند بحکم آیہ اولی و آیہ عفو بعد از ان نازل
نشدہ پس قول ملا عبد اللہ کہ متضمن حبط اعمال ایشانست مطابق واقع باشد و شاید جنگ احد را
بر سبیل تمثیل گفتہ باشد **قولہ علیہ ما علیہ** بالاجماع سورہ توبہ من آخر ما نزل ست **اقول** لعن اللہ
الکاذب الغادر الناصب گویا کذب و غدر را از امامین کاذبین غادرین خود اکتساب نمودہ و الشاھد
علی کذبہ عبارۃ الاتقان لجلال الدین السیوطی فانہ قال اخرج مسلم عن ابن عباس
قال اخر سورۃ نزلت اذا جاء نصر اللہ و الفتح و اخرج الترمذی و الحاکم عن عائشۃ قالت
اخر سورۃ نزلت المائدۃ فما وجدتم فیہا من حلال فاستحلوہ الحدیث و اخرج ایضا عن
عبد اللہ بن عمر قال اخر سورۃ نزلت سورۃ المائدۃ و الفتح قلت یعنی اذا جاء نصر اللہ و

وفی حدیث عثمان المشهور براءة من اخر القران نزولا وقال القاضی ابوبکر فی الانتصار هذہ الاقوال لیس فیها شی مرفوع الی النبی وکل قاله بضرب من الاجتهاد وغلبة الظن انتهی مسلما کہ اخرنازل سورہ برات باشد لیکن ازین لازم می آید کہ ہر یک از آیات آن سورہ آخر نازل باشد چنانچہ بعد رجوع بعبارت اتقان ظاہر شود وایضا معلوم ست کہ جامع قران عثمان بن عفان در باب تالیف آیات ہر قسم کہ خواست تصرفات نمودہ پس داخل نمودن آیہ السابقون در سورہ براءۃ دلیل تاخر نزول آن نمیتواند شد و ابن ہمہ گفتگو بعد تنزل ست از انچہ در دلالت آیہ بر مطلب ایشان گفتگو نمودہ شد **قولہ** غصب خلافت مرتضی کفر نیست الخ **اقول** واضح ست کہ او را اشتباہ شدہ والا از ضروریات مذہب شیعہ ست کہ غاصب خلافت حضرت امیر المومنین مومن نیست **قولہ** زیراکہ ابوبکر فدک را از حضرت فاطمہ بدست خود در ملک خود نیاوردہ الخ **اقول** منع فدک از فاطمہ و تکذیب او نمودن و اورا آزردہ ساختن بہ حیثیتی کہ جناب آنحضرت آزردہ خاطر از دنیا از جہان رفت چنانچہ صحیح بخاری و مسلم بران ناطق ست نظراً الی آیة التطهیر وقول النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی محبط اعمال او میتواند شد و قول حق تعالی وات ذا القربی حقه و احادیث مخالفین ناطق ست باینکہ فدک در دست جناب فاطمہ بودہ و تفصیل این امر و بیان این احادیث در کتاب کبیر بوجہ حسن نمودہ شدہ خوفا للتطویل باین مجمل اکتفا نمودہ شد و در سیر ملا معین کہ از معتمدین علمای اہلسنت ست و در مقصد اقصی این عبارت مذکور ست کہ بعضی گویند کہ حضرت رسول بسوی خیبر جناب امیر المومنین علی را فرستاد و مصالحہ بر دست امیر واقع شد بدان نہج کہ حضرت امیر قصد خون ایشان نکند و حوائط خاصہ از آن رسول باشد پس جبریل فرود آمد و گفت کہ حق تعالی میفرماید کہ حق خویشان بدہ رسول گفت خویش من کیستند و حق ایشان چیست جبریل گفت فاطمہ است حوائط فدک را بادہ و انچہ از خدا و رسول اوست در فدک ہم بدہ پیغمبر فاطمہ را بخواند و از برای وی حجتی نوشت و آن وثیقہ بودہ کہ بعد از وفات رسول جناب فاطمہ پیش ابوبکر آورد و گفت این کتاب رسول خدا است برای من و حسن و حسین و ایضا در کنز العمال شیخ علی متقی و حاکم در تاریخ خود و سید الحفاظ ابن مردویہ کہ اینہا معتمدین اہل تسنن بودند روایت کردہ اند کہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فدک بحضرت فاطمہ علیہا السلام عطا کردہ و آن دلیل ظاہرست بر آنکہ فدک در تحت تصرف حضرت فاطمہ بود در حین حیات رسولخدا و بعد از رحلت فرمودن جناب خاتم الانبیا از دست جناب فاطمہ بدر رفت و ایضا باقرار شارح مواقف وغیرہ استشہاد ابی بکر از جناب معصومہ و شہادت امیر کبیر و ام ایمن من اہل الجنة و سید شباب اہل الجنة

ثابت است و معلوم است که اگر هبه بدون قبض میبود احتیاج استشهاد و رد شهادت من یشهد لله بطهارتهم
نبود هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس بر تقدیر تسلیم ایمان ابی بکر از اول امر این امر ناشائسته باعث حبط
ایمان و اعمال او شد **قوله** و معهذا این منع هم بموجب تمسک بحدیث مشهور بود الخ **اقول** حکم بشهرت آنکه
کرد اگر شهرت آن میان متاخرین اعدای اهل بیت مراد است برای او مفید نمیتواند شد و اگر مراد این است که
در وقت ابی بکر حدیث مشهور بوده پس کذب محض است بلکه ابو بکر بان منفرد بوده چنانچه ابن ابی الحدید که سنی است
اعتراف نموده آری در وقت عمر بعضی از صحابه که بموجب حدیث نبوی جهت قهقری نموده مرتد شده بودند
رغبة الیه و رهبة عنه بشهادت زور روح نجس واضع حدیث را بمزید عذاب و نکال معذب ساخته خود را مستحق
نار گردانیدند **قوله** منع احضار دوات و قلم هرگز از شیخین بظهور نیامده الخ **اقول** پس معلوم نیست که بزرگان
و اسلاف شما را چه ضرورت بود که چنین کذب بر خلیفه شما بسته اند و اگر آنها راست گفته اند پس معلوم نیست
که شما چرا خود را مورد لعنة الله علی الکاذبین میسازید احمد بن حنبل از جابر انصاری روایت کرده که ان رسول الله
دعا عند موته بصحیفة یکتب فیها کتابا لا یضلون بعده قال فخالفه فیها عمر و رواه عن سعید
بن جبیر و عکرمة و عن سفیان بن عیینة و عن عمر بن دینار و عن الحکم بن ابان و عن جماعة
ثم روی احمد بن حنبل عن سعید بن جبیر و عکرمة عن ابن عباس و ذکر فیه ان عمر ابن الخطاب
قال عن النبی انه یهجر و من ذلک ما ذکره الحمیدی فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی الحدیث الرابع
من المتفق علی صحته من مسند عبد الله بن عباس قال لما احتضر النبی و فی بیته رجال و منهم
عمر ابن الخطاب فقال النبی هلموا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده فقال عمر بن الخطاب ان النبی قد غلب
علیه الوجع و عندکم القرآن حسبکم کتاب ربکم و فی روایة ابن عمر من غیر کتاب الحمیدی قال عمر ان
الرجل لیهجر و فی کتاب الحمیدی قال ما شانه یهجر و قال الحمیدی فاختلف الحاضرون عند النبی فبعضهم
یقول القول ما قاله النبی فقربوا الیه کتابا یکتب لکم و بعضهم یقول القول ما قاله عمر فلما اکثروا
اللغط و الاختلاط قال النبی قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع و امثال این روایات در صحاح سته و غیره
بسیار است هر که خواسته باشد بکتب مبسوطه رجوع نماید الا اینکه گفت مخاطب بخطاب ائتونی بقرطاس فقط آن چند
جمع بنی هاشم و اهل بیت در بین شریک الخ این جواب ان هیئت بلی بودند لیکن در آنجا بودند که با عمر و احزاب
اختلاف نموده خواستند که امتثال فرمان جناب نبوی نمایند اما متمردین نه گذاشتند که بمقتضای آن عمل نمایند

نمایند و تصدیق ذلک ما روی الحمیدی ان عبداللہ بن عباس کان یبکی حتی بل دموعہ الحصا و یقول
یوم الخمیس و ما یوم الخمیس قال راوی الحدیث فقلت یا ابن عباس و ما یوم الخمیس فذکر عبداللہ بن
عباس انہ یوم منع رسول اللہ من ذلک الکتاب و کان عبداللہ یقول الرزیۃ ما حال بین
رسول اللہ و بین کتابہ و ازینجا معلوم شد کہ این حیلولہ میان کتاب میان آنحضرت کہ واقع شد بسبب شعور
نبود بلکہ از راہ شورہ پشتی و غلظت و فظاظۃ کہ ملکہ خلیفہ ثانی شدہ بود بعمل آمد **قولہ** باید دید کہ چہ حجت آنجا
میزند **اقول** ای ملا عبداللہ بیچارہ چہ کند کہ تو گرفتار ست ازین جہت چپ و راست میزند [illegible]
بخط مستقیم علی حسب اقتراحات پریشانہ ات نرسد اگر مزید ہوای این معنی از مقتدای خود [illegible]
پس برو و خود را زیر بار منت یکی از اولاد افلح ساز تا مراد تو حاصل گردد **قولہ** و از ہمین جنس و رایت [illegible]
مثل اجعلتم سقایۃ الحاج و عمارۃ المسجد الحرام کمن آمن باللہ والیوم الآخر و جاہد فی
سبیل اللہ لا یستوون عند اللہ واللہ لا یہدی القوم الظالمین **اقول** ورود این آیہ در فضیلت علی علیہ السلام
حق اہلبیت از علمای منصفین بسیار عجیب ست ہرچند نظر باینکہ ناصب عداوت اہلبیت و امثال ایشان
بہرہ ندارد و از انصاف محروم ست ہیچ بعدی ندارد بالجملہ [illegible] در کتابی کہ مسمی بجمع بین الصحاح ست
تصریح نمودہ اند باینکہ این آیہ در شان حضرت علی بن ابیطالب نازل شدہ و ہرگاہ طلحہ بن شیبہ و عباس بن عبدالمطلب
بر ہمدیگر افتخار کردند طلحہ گفت من سزاوار ترم بخانہ خدا زیرا کہ کلید آن در دست من ست و عباس گفت من
سزاوار ترم زیرا کہ من صاحب سقایہ ام و بان قیام مینمایم علی فرمود کہ من سابقم از ہمہ خلق از جہت ایمان و زیادہ
ترم از ایشان در جہاد پس خدا این آیہ نازل کرد و فضیلت آنجناب را ظاہر گردانید و فضل ابن روزبہان ناصب
اعتراف باین نمودہ در کتاب ابطال الباطل کہ در رد کشف الحق نوشتہ بعد نقل کلام مصنف گفتہ اقول ہذا
[illegible] اہل السنۃ و عدہا العلماء فی فضائل امیر المومنین و فضائلہ اکثر [illegible]
[illegible] الذین آمنوا و ہاجروا و جاہدوا فی سبیل اللہ باموالہم و انفسہم
[illegible] عند اللہ پس شک نیست در بعضی از صحابہ کسانی کہ ایمان داشتند و ہجرت [illegible]
[illegible] لیکن چون ایمان ناصبین حق ولایت [illegible]
[illegible] فضیلت ایشان وجہی ندارد لاسیما نظر [illegible]
صفت صفت [illegible] ایشان [illegible]

پس جناب ایشان را ازین آیه بهره نخواهد بود بلکه ایشان از مصداق قول او سبحانه تعالی و من یولهم یومئذ دبره الخ
الخ و افزار ندارد بر اہل سنن را بیرسد که اعتراض کنند که مخاطب آیه فرار عن الزحف مومنان اند چنانکه آیه
مذکوره مصدرست بقوله یا ایها الذین آمنوا و جناب خلفا از اول امر ازین وصف خارج اند لکن
تنزلنا عن ذلک پس میگوییم این آیات معارض ست بآیات دیگر مانند قوله تعالی و یوم حنین اذ
اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین
و قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ
دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماواه جهنم و بئس المصیر
و قوله تعالی واعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم و قوله تعالی لم تقولون
ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون و قوله تعالی و اذا راوا تجارة او لهوا
انفضوا الیها و ترکوک قائما قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة والله خیر الرازقین
و قوله تعالی ما کان للنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله
یرید الآخرة والله عزیز حکیم و قوله تعالی لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب
عظیم و قوله تعالی و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین
ثم یردون الی عذاب عظیم و قوله تعالی و اذا انزلت سورة محکمة و ذکر فیها القتال رایت الذین فی
قلوبهم مرض ینظرون الیک نظر المغشی علیه من الموت و قوله تعالی و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی
بعض هل یراکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون و قوله تعالی یحلفون لکم
لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین و قوله تعالی و یحلفون بالله
انهم لمنکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون و قوله تعالی و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا
تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة یحسبون کل صیحة علیهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی
یوفکون و قوله تعالی و لا ینفقون الا و هم کارهون و قوله تعالی و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی
یراءون الناس و لا یذکرون الله الا قلیلا و امثال این دیگر آیات ست پس لابدست که جمع بین الآیات
گفته شود که مورد آیات مناقب غیر مورد آیات ذم ست پس بعضی صحابه آنحضرت ممدوح باشند و
بعضی مذموم و این عین مطلوب شیعیان ست قوله ملا عبد الصمد و دیگر علمای شیعه دست و پا زده اند الخ اقول قبل ازین

ازین در بعضی کتب مخالفین یافته شده که فرقه کرامیه از اهل تسنن وضع احادیث را تجویز نموده اند لیکن تا حال
بگوش نرسیده که علانیه حکم بتجویز کذب در هر باب علمای ایشان نموده باشند پس ناصب عداوت اهلبیت یا از اهل
چنین دروغ بیفروغ باید زبان بکام خاموشی کشد و یا اینکه نشان دهد که کجا ائمه او تصریح بجواز کذب نموده اند
آری نظر باینکه در خاندان تصوف بسیاری از نعمتها بزعم ایشان سینه بسینه میرسد اگر این تجویز هم سینه بسینه
رسیده باشد محل تعجب نخواهد بود **قوله** تفصیلش آنکه اوائل ایشان فرق نمیکردند الخ **اقول** بنای این سخنان
بیهوده همان است که قبل ازین معلوم گردیده که ناصبی کلام علمای امامیه را نفهمیده و بخاطرش رسیده که ایشان
مثل سنیان فرق نمیکنند میان اسلام و ایمان بالجمله شیعیان از قدیم الایام حکم بعدم ایمان اصحاب ثلثه و غیرهم
از اعدای اهلبیت الی الان کرده اند و میکنند اری احکام اسلام ظاهری بر ایشان جاری مینمایند چنانچه جناب
سید المرسلین با منافقین صحابه سلوک میداشت و بنای مناکحت بر اظهار کلمه شهادتین است خواه مظهر مومن باشد
و خواه منافق و چون اطلاق کافر گاهی مقابل مومن میشود و گاهی مقابل مسلم ناصب عداوت اهل بیت میان هردو
امر امتیاز ننموده پاره ازین مزخرفات بقید قلم آورده قرطاس را چون نامه اعمال خود سیاه نموده **قوله** و هرگز معامله
ایشان با منکران امامت خود مثل معامله ایشان با منکران نبوت نبود و امامت هر امام مثل امامت حضرت امیر است الخ
اقول راست است زیرا که منکر نبوت را مسلم نمیدانند و منکر امامت را حکم بخروج او از ایمان میکنند چنانچه دانستی
اما آنچه بعضی جا با پاره از فساد اعتقادات بعضی از امامزاده ها نقل کرده پس قول فیصل درین مقام این است
که مشهور و مذهب منصور بنا بر آیات و احادیث کثیره اینست که منکر امامت ائمه اثنا عشر ع مومن نیست خواه
علوی باشد خواه غیر آن آری بعضی از علمای ایشان نظر باین که جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق
بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر الخ و بنا بر بعضی احادیث قائل شده اند که امامزادها
و سادات صحیح النسب خاتمه بخیر میشوند و با اعتقاد کامل ازین جهان انتقال مینمایند لیکن این مذهب مرجوح است
و دانستی که عدم ایمان با بقای اسلام منافات ندارد و هرگاه که این دانسته شد پس بدانکه محمد بن حنفیه
و زید بن علی نزد یک شیعه بنا بر احادیث بسیار از جمله ممدوحین بودند چنانچه خود ناصبی باین
اعتراف مینماید و قال الصادق ع ما مات محمد بن حنفیة حتی اقر بعلی بن الحسین ع و در مدح
زید بن علی بن الحسین احادیث بسیار وارد شده و ایشان ادعای امامت نکرده اند چنانچه واضح میگردد

واگر چیزی بر خلاف آن دلالت داشته باشد تاویل خواهد بود آری شاید میان امامیه در بدی عبداللہ افطح
اختلافی نباشد پس حال او اگر مثل حال اصحاب ثلثه و پسر نوح و زن نوح و لوط و عائشه و حفصه خسران
مال باشد چه بحال شیعیان ضرر میرساند **قوله** مثل زید شهید که بلا شبهه مدعی امامت خود بود و منکر امامت
امام محمد باقر بود و درینباب با هشام بن الحکم مناظره هم میکرد و این دعوی ست بر وارثش **اقول** شیخ
مفید در ارشاد خود میفرماید که زید بن علی بعد امام محمد باقرؑ افضل برادران خود صاحب ورع و عبادت و فقاهت
بوده و بسخاوت و شجاعت موصوف و خروج بشمشیر نموده امر بمعروف و نهی از منکر میکرد و طلب خون
جناب سید الشهداؑ می نمود و بسیاری از شیعیان اعتقاد بامامت او داشتند و منشاء این اعتقاد آنها
این بود که چون دیدند که او خروج بشمشیر نموده و دعوت میکرد بطرف الرضا من آل محمدؐ گمان کردند که مراد او
ازین حرف نفس خود است و چنین نبود چه او عارف بود باینکه منصب امامت حق برادر بزرگوار او جناب
امام محمد باقر علیه السلام است و وصیت کرده بود در آخر وقت بحضرت صادقؑ و سبب خروج او این بود
که روزی پیش هشام بن عبد الملک که خلیفه وقت بود در رفت خلیفه امر نمود باهل شام که در مجلس او حاضر بودند
که چنان در مجلس تنگی نمایند که زید تا خلیفه نرسد زید گفت که هیچ یک از بندگان خدا فوق این نیست که وصیت
بتقوی نماید و من ترا وصیت میکنم به پرهیزگاری هشام گفت تو خود را از اهل خلافت می پنداری و حال آنکه
تو از ام ولدی زید گفت مادر جناب حضرت اسمعیل ام ولد بود و حال اینکه مرتبه نبوت نزدیک خدا فوق تر از مرتبه
خلافت ست و چون هشام زید را از لشکر خود بیرون کرد زید در کوفه آمده خروج نمود و مردمان بیعت با او
کردند و آخر نقض بیعت نمودند و او شهید شد و چون خبر شهادت او بجناب امام جعفر صادقؑ رسید
بسیار غمگین و ملول گردید و کسانی که با زید شهید شده بودند یک الف دینار بورثه آنها حضرت صادقؑ
از مال خود تقسیم نمود انتهی و چون عبد الکاذب الغادر در میان هشام بن الحکم و هشام بن عبد الملک امتیاز ننموده
این مناظره را بمناظره امامت رجما بالغیب حمل نموده **قوله** مختار ثقفی عبداللہ پسر صلبی حضرت امیر المؤمنین را
کشته الخ **اقول** پس باید که نام کتاب هب امامیه را بنویسد تا صدق و کذبش معلوم گردد و بنظر احقر تا حال آن
ایشان هرگز این حرف نرسیده آری روایات مختلفه در باب مختار وارد شده و لا کلام فیه **قوله** ناچار
شدند و گفتند که منکر امامت کافر نیست الخ **اقول** این زعم باطل است که مثل شیعیان تبرا بفضلای اهل سنت می نمایند
والا از اول امر مسلک امامیه همین ست که منکر امامت کافر نیست چنانچه مذهب ایشان همین ست که او مومن نیست

نیست **قوله** اما دیگر قباحت دیگر لازم آید چون انکار امامت کفر نباشد و محاربه لازمه انکارست در تنقیح
که امام تصرف خود خواهد لابد کفر لازم غیر کفر باشد و این معنی محال است الخ **اقول** مردودست بانکه فرق
نیست در محاربه و میان انکار امامت چه محاربه بدون ارتکاب فعلی که حرمت آن از ضروریات دین مقرر
نباشد یعنی با وقتی که ایشان بغض علی بن ابیطالب ندانسته باشند هرگز با آنحضرت محاربه نمیکنند و آن باجماع
و بمقتضای قوله تعالی قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی حرام است بخلاف انکار امامت
آنحضرت چه آن از ضروریات مذهب سنت نه از ضروریات اسلام حرمت آن پیش امامیه ثابت است نه سائر اهل اسلام
و آنچه گفته که محاربه لازمه انکارست سخنی است واهی بمعنی چه معلوم است که ابو بکر و عمر و غیرهما منکر امامت
آنحضرت بودند و محارب نبودند و همچنین سائر مخالفین الی یومنا هذا منکر امامت آنحضرت اند بی آنکه محارب
باشند و اگر مراد تو این است که میان قول بعدم خروج از اسلام بسبب انکار و قول بعدم خروج از آن بسبب
محاربه ملازمت است پس باید که اول این ملازمت را بدلیل ثابت نمائی و این که گفتی که از جمله افراد انکار
محاربه هم است پس این محاربه بدون انکار متصور نمی شود زیرا که انکار مع زیادتی است و بسیاری از خواص
افرادست که در ماهیت یافته نمیشود پس چه استبعادست که بعضی از افراد انکار که مقارن با صفت محاربه باشد
مستلزم خروج مکلف از اسلام شود و انکار مجرد مستلزم آن نباشد **قوله** اکثر شیعه جواب این سخن باین روش
داده اند که هر چند قاعده همین با تقاضا میکند که هرگاه انکار چیزی کفر نباشد محاربه با صاحب آن
چیز نیز میباید که کفر نباشد زیرا که محاربه نوعی است از انکار الخ **اقول** ناصب عداوت اهلبیت و ائمه اورا
لازم است که مکافات سوء ادبی که در خدمت جنابی که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
در شان اوست نموده اند بدین یاوه گوئی بهیوده گویند بگو کدام عالم امامیه چنین سخن گفته و در کدام کتاب نوشته
اگر صادقی آنچه بطرف ایشان اسناد مینمائی چرا اسم کسی که از آن شیعه تو نمینویسی چگونه عاقل التزام این خواهد نمود که
هرگاه انکار چیزی کفر نباشد محاربه با صاحب آن چیز نیز میباید کفر نباشد و کدام دلیل قطعی بر این قائم شده اگر
این حرف تو درست باشد پس باید حال آنکه منکر امامت امام حسین علیه السلام است مثل حال شمر ذی الجوشن و عمر بن سعد و عبید الله
بن زیاد و یزید بن معاویه لعنهم الله الذین کانوا من محاربیه باشد ولیکن لعنة الله علی الکاذبین **قوله**
اول آنکه این کلام محمول بر مجازست بحذف حرف تشبیه یعنی حرب کالحرب زیرا که معنی حقیقی امکان ندارد الخ **اقول**
شک نیست که هرگاه معنی حقیقی حرب که حقیقی مراد نباشد اقرب مجازات بطرف آن مراد خواهد بود کما تقرر فی محله

مجاز بمعنی حقیقی نیست مگر اینکه جمیع احکام نبی درو می موجود باشد الا ما اخرج بالدلیل وشک نیست
که از جمله احکام حرب با پیغمبر خروج از اسلام ست بین بمیدان حکم در باب حرب با امیر المومنین ع موجود باشد
لاسیما نظرا الی اقواله الاخر علیه السلام مثل قوله انت منی وانا منک وطینتک من طینتی وانت کنفسی
فان مقتضی ذلک ان یکون فی اکثر الاحکام شریکا الا ما اخرجه الدلیل اما انچه گفته که
امثال چنین کلمات درحق دیگر قبائل هم گفته پس در کتب شیعیان نیست تا بر شیعیان حجت باشد ومع هذا
چیزیکه باجماع خلاف آن معلوم باشد دران گفتگو عبث ست قوله دوم انکه معنی کلام این ست که حرب
بالتخصیص حرب نبی پس حرب جماعه کثیر مثل قتله عثمان که دران جمله حضرت امیر هم باشد حرب رسول نباشد الخ
اقول هرکه ادنی وقوفی داشته باشد میداند که جناب سید المرسلین از کمال رافت وشفقت کلمه یا علی
حربک حربی وسلمک سلمی ارشاد فرموده اند پس سیکه تاویل قول آنحضرت باینوجه کند که یا علی کسیکه با تو تنها جنگ
کند با من جنگ کرده واگر با تو در حالتی که اصحاب تو رفیق تو باشند جنگ کند پس چنین نیست که با من جنگ
کرده است یقین ست که او مرده درگاه خدا ورسول ست ان شاء الله تعالی وشفاعت جناب سید المرسلین
هرگز شامل حال او نخواهد گردید وقبل ازین خودش اعتراف نموده که ارتکاب تاویل دور از کار مستلزم
این ست که هیچ یک از ادله سمعیه تام نشود والحال چون عصبیت وحمیت جاهلیت گلوگیر او شده مطلق
پاس خدا ورسول او نمیکند خذله الله تعالی قوله سوم انکه حرب کنایه ست از عداوت
عداوت وپر ظاهر ست که این اشخاص عداوت حضرت امیر نداشتند وحرب ایشان بنا بر عداوت نبود الخ
اقول لعنت خدا بر دروغگو سبحان الله انکار عداوت میان عائشه وطلحه وزبیر ومیان جناب امیر المومنین
باوجود حلال دانستن هریکی خون دیگری اظهر من الشمس ست وتا حال هیچیک عالم مخالف این قسم حرف هیچ
نزده قوله محض برای رفع فساد امت واستیفاء قصاص مقابله نمودند ومقاتله انجامید اقول از اینجا
هرکه می شنود تف بر ریش میکند وچون گاه هست که مریدین ناصب عداوت اهل بیت نظر بحسن ظنیکه
با و دارند از مقتضیات عقل دست بردار شده حرف پرفضل خود را مطابق واقع دانند لهذا مجملی از عداوت
که میان جانبین بوده از کتب سنیها تبرعا بیان کرده میشود واین بجهت این ست تا ظاهر شود که ناصب عداوت
اهل بیت هرچند نکث عهد تاسیا باسلاف خود که نکث بیعت نموده اند کرده واو را حکم نفته که انچه دراول
امر التزام نموده بان وفا نماید یعنی انچه گوید از کتب شیعه واز اقوال امامیه گوید لیکن غلامان علی با وجود

باوجود عدم التزام میتوانند که بر هر مطلب که بآن بر نواصب احتجاج نمایند از کتب ایشان میتوانند نمود پس
میگوییم در مسند احمد بن حنبل در مسانید عائشه مسطورست گفت که پیغمبر خدا بیمار بود در خانه میمونه پس
آنحضرت از زنهای خود اجازت گرفت که در خانه من در حالت مرض بسر برد پس آنها اجازت دادند
فخرج رسول الله در حالتی که تکیه کرده بود بر عباس و مرد دیگر و پاهای مبارک بر زمین کشیده میشد
راوی از عبد الله ابن عباس روایت میکند که گفت میدانی که این مرد که نام او را عائشه نگرفت که بود
گفتم نه ابن عباس گفت علی ابن ابیطالب بود ولیکن عائشه را خوش نمی آمد که نام علی بر زبان برد و همچنین
در تاریخ طبری مسطورست قال عبد الله فحدثت عنها عبد الله بن عباس فقال هل تدری من
الرجل قلت لا قال علی ابن ابی طالب و لکنها کانت لا تقدر علی ان تذکره بخیر و هکذا فی عمدة
القاری شرح صحیح البخاری حیث قال و زاد الاسمعیلی من روایة عبد الرزاق عن معمر ولکن
عائشة لا تطیب نفسا له بخیر و ابن اسحاق فی المغازی عن الزهری ولکنها لا تقدر علی
ان تذکره بخیر و قال بعضهم فی هذا رد علی من زعم انها ابهمت الثانی لکونه لم یتعین فی
جمیع المسافة و لا معظمه قبل هذا رد علی النووی و لکنه ما صرح باسمه لا عبائه به تویشید
نماند که این امر دلالت میکند که عائشه با جناب امیر کبیر کمال عداوت داشته و موید این است که آنچه جناب
امیر در بعضی خطبها فرموده و اما عائشة فادرکها ضعف رای النساء و ضغن غلا فی صدرها
کمرجل القین و کدام عداوت ازین بیشتر خواهد بود که منفضی گردید بطرف حرب و قتال و معلوم است
که هر که با او عداوت داشته عداوت با خدا داشته چه جناب سید المرسلین میفرماید اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه و ازینجاست که ناصب عداوت اهلبیت مثل ثعلب ازین طرف انطرف میخیزد و چون
گریزمی باید انکار عداوت انها که از بدیهیات و متواترات گردیده ارتکاب مینماید و عار کذب نارا اختیار
را بر خود گوارا میسازد و از جمله عداوت عائشه یکی این است که نگذاشت که امام حسن را در جوار قبر
سید المرسلین دفن نمایند چنانچه اینمعنی در کتاب مختصر اخبار البشر که از مصنفات علامه اسمعیل بن محمود
بن محمد بن عمر بن شاهنشاه است و هم در کتاب روض المناظر فی علم الاوائل و الاواخر للقاضی العلامة
محب الدین ابو الولید محمد بن محمد بن شحنة الحنفی الحلبی است و از جمله عداوت عائشه و طلحه و زبیر با امیر
این است که در فصول مهمه لعلی بن محمد المکی المالکی المعروف بابن الصباغ مسطورست فی قصة وقعة

الجمل نادى منادٍ ان عائشة ام المؤمنين وطلحة والزبير متوجهون الى البصرة فمن اراد
اعزاز الدين وقتال الملحدين والطلب بثار عثمان فليخرج پس هرگاه نوبت بنا بر تفسيق سيد معلوم است
كه باهل تعصب كدام معنى از عداوت خواسته كه آنرا نفى مينمايد و از جمله عداوت اينكه اين بود كه ابن ابى الحديد
ميگويد ان فاطمة لما ماتت جاءت نساء رسول الله صلعم كلهن الى بنى هاشم فى العزاء الا عائشة
فانها لم تأت واظهرت مرضا ونقل الى على عنها كلام يدل على السرور و از الجمله اينكه چون عائشه خبر
خلافت حضرت امير شنيد گفت كاش آسمان بر زمين مى افتاد تا اين امر وقوع نمى آمد و از الجمله آنچه سماوى
الطبرانى عن على قال لقد علمت عائشة بنت ابى بكر ان جيش المرات واهل النهروان ملعونون
على لسان محمد و از جمله كلام حضرت امير كبير كه شارح معتزلى در شرح نهج البلاغه ذكر نموده اين است كه
ايها الناس ان طلحة والزبير بايعانى ثم نكثا بيعتى والبا على الناس اللهم فاحلل ما عقدا ولا تبرم
ما احكما فى انفسهما وارهما المساءة فيما قد عملا بايد دانست كه امثال چنين روايات بسيار است
اگر سعى جانب منظور باشد جلد كتابى ميتواند شد بالجمله عداوت ميان عائشه و عثمان بطور تمام دارد تا كه
لعن وطعن بميان آمده و اكثر اوقات بكلمه لعن الله نعثلا وقتل الله نعثلا عائشه ام المؤمنين رطب
اللسان شده اند چه جاى آن كه عداوت ايشان با على ابن ابيطالب ع زيرا كه عداوت ميان ايشان بسيار ديرينه
بود كه هرگز بكلك كذب انكار از صفحه روزگار نمى توان زدود و احقر العباد از بعض علماى اهل تسنن كه
در بيان اسباب عداوت ايشان كلام حكيمانه گفته نقل مينمايد و چون كلام او در زبان عربى است بترجمه آن
مى پردازد پس بدانكه شيخ ابن ابى الحديد در شرح نهج البلاغه از شيخ خود كه ابو يعقوب يوسف بن اسمعيل لمعانى بود
نقل مينمايد كه او گفت اول عداوتى كه ميان عائشه و جناب سيدة النسا بهم رسيد اين بود كه چون والده ماجده
جناب سيدة النسا از جهان انتقال نمود عائشه در شرف ازدواج آنحضرت فائز گرديد و عادت جاريست
كه ميان صبيه كه مادرش وفات يافته باشد و پدر او زن ديگر خواسته باشد باهم كدورت ميباشد چه دختر
ضره حكم ضره دارد و علاوه برين افزود كه جناب سيد المرسلين در اكرام و تعظيم جناب سيده هيچ دقيقه از
دقايق شفقت و رافت فرو نگذاشت و محبت آن حضرت نسبت بجناب سيده دو جهان بمراتب بسيار زياده
بود از محبتى كه پدر را با فرزندان ميباشد تا اينكه آنحضرت در مجمع خاص و عام على الدوام ميفرمود انها سيدة
نساء العالمين وانها عديلة مريم بنت عمران وانها اذا مرت بالموقف نادى مناد من جهة العرش

العرش یا اهل الموقف غضوا ابصارکم لتعبر فاطمة بنت محمد وانها از جملهٔ احادیث صحیحه اند نه اخبار
مستضعفه وهم آنحضرت فرموده که عقد نکاح میان جناب سیدة النساء و جناب امیر المومنین در دنیا واقع
نشده مگر بعد از این که جناب حق سبحانه وتعالی بالای آسمان بگواهی ملایکه نکاح آنحضرت را واقع ساخت و مرات
عدیده دفعات کثیره جناب خاتم الانبیا فرموده یوذینی ما یوذیها و یبغضنی ما یبغضها وانها بضعة
منی یوذینی ما یوذیها پس این چیزها و مانند اینها موجب زیادتی عداوت عائشه با آنحضرت گردید چه بحسب
مجاری عادات زوجه را خوش نمی آید که زوج دختر ضره را باین مراتب تعظیم و تبجیل نماید بلکه بکمتر از آن
راضی نمیشود چه جای آن که این تکریم از حد متعارف متجاوز گردد پس هرگاه خار خار چنین عداوتها در سینه
عائشه بهم رسیده باشد و زنهای مدینه که از زبان جناب سیده شکوه عائشه می شنیدند بعائشه میرسانیدند و
حرفهای عائشه را که کدورت آمیز میگفت با آنحضرت کریمه نقل میکردند و جناب سیده شکوه عائشه را
پیش جناب امیر اظهار مینمود و عائشه پیش پدر خود ابوبکر چه میدانست که زوج او جناب سید العالمین
غیبت دختر خود را کی میتوانست شنید پس اینمعنی ابوبکر را برین داشت که در سینه او کینه حضرت امیر
ناشی گردید و علاوه برین چون جناب سید المرسلین حضرت امیر المومنین را بشرف قرب و علو منزلت
بنواخت و بفضائل و کمالات او را اختصاص داد مزید بران حسد و غبطه بر ابوبکر مستولی گردید و همچنین تخم
عداوت و کینه در سینه طلحه که عمه زاده عائشه بود و گاه و گاه پیش او هم حکایات سرگذشت خود را
اظهار مینمود و باظهار شکوه و شکایت جناب اهلبیت رسالت دل خود را خالی میکرد کاشته شد چون
معلوم است که هرگاه شخصی منحرف از شخصی گردید از اهل او منحرف میگردد و همچنین بر عکس و بعد ازین آنچه از
قذف عائشه بوقوع آمد بر همگنان معلوم است و حضرت امیر هر چند از قاذفین نبود لیکن جناب
سید المرسلین را مشوره بطلاق او میداد تا آنکه دامن عزت و حرمت آنحضرت بگردد بدگوئیهای منافقین و طعن
تشنیع آنها آلوده نگردد و جناب سید المرسلین هرگاه استشاره نمود جناب امیر فرمود که عائشه نیست مگر بمنزله
نعلین شما از خادمه که همراه او بود استفسار باید فرمود و تهدید و وعید باینمعنی میباید نمود بلکه از و بضرب تازیانه
استکشاف اینمعنی فرمایند و این همه گفتگو ها بعائشه میرسید بلکه زیاده برین هم می شنید چنانچه متعارف است
که سخن چینان برای اشتعال نائره عداوت از طرف خود زیادتی ها ملحق میسازند و هم غمازان و سخن چینان
اظهار نمودند که جناب علی و فاطمه ازین سانحه شماتت کردند و خوشنود گردیدند پس هیجان عداوتها

برانچه بود بمنصه ظهور آمد و چون بعد ازین پیغمبر خدا با عائشه مصالحه نمود و آیه برائت او از آنچه متهم ساخته
بودند نازل گردید حال او مثل حال شخصی گردید که غالب گردد بعد از اینکه مغلوب شده باشد و او را ازین
حاصل شود بعد از اینکه متهم شده باشد پس در بیوقت زبان درازیها از و بظهور آمد و آنچه او میگفت بجناب امیر ع
میرسید و این موجب مزید عداوت میگردید و ازین قبیل همیشه در وقت جناب پیغمبر خدا از احوال و اقوال
که موجب مزید معادات باشد بظهور میپیوست تا اینکه روزی جناب امیر ع را پیغمبر خدا نزدیک خود خوانده در جائیکه
که عائشه متلاصق بجسم شریف پیغمبر خدا نشسته بود و جناب امیر امتثالا للامر الاقدس تشریف آورده میان
آنحضرت و عائشه نشسته عائشه بنابر ناخوشی که داشت گفت که غیر از فخذ من مگر جائی نشستن نیافتی
و تا اینکه روایت شده که روزی جناب سید المرسلین با حضرت امیر در خلوت راز میگفت چون مشوره
آنحضرت بطول کشید عائشه آمده خود را داخل نموده گفت کدام امر نهانی دارید که اینقدر طول کشیده است
پیغمبر خدا ازین بی ادبی که از و بظهور آمد در غضب شد و بعد از آن از جمله اسباب عداوت این بود که از جناب فاطمه ع
اولاد ذکور و اناث بهم رسیدند و از عائشه هیچ فرزندی متولد نگردید و جناب رسول خدا فرزندان فاطمه ع را
بمنزله فرزند و اولاد صلبی میدانست و میگفت بعضی از فرزندان او را که بخوانید پسر مرا و چه کار میکنید
پسر مرا و آزرده مکنید پسر مرا و هرگاه حقیقت حال چنین باشد چه گمان میکنی در باب زوجه که محروم شده باشد
از ولادت فرزند و معهذا به بیند که شوهر او اولاد دختری را که از غیر بطن او متولد شده بفرزندی خود گرفته
غمخواری انها می نماید و هیچ دقیقه از عطوفت پدری از انها دریغ ندارد آیا میتواند شد که چنین زوجه
فرزندان دختر زوج را دوست داشته باشد حاشا که چنین باشد بلکه البته میباید که عداوت داشته باشد
و بعد ازین چیزها که در معرض بیان آمد از جمله اسباب عداوت یکی این بود که جناب سید المرسلین امر نمود
که دروازه های جمیع صحابه چه ابوبکر چه غیران که در اندرون مسجد بودند بند کردند مگر دروازه علی بن
ابیطالب ع که بشرافت اخوی و دامادی از همگنان تفوق داشت که آنحضرت امر بسد آن نفرمود و باز از جمله اسباب عداوت
یکی این گردید که جناب سید المرسلین پدر عائشه را فرمود که سوره برائت را بمکه رفته بر مشرکین بخواند و هنوز
نارسیده او را معزول ساخت و بشرف این منصب علی بن ابیطالب ع داماد خود را فائز ساخت پس این
انتزاع منصب زیاده بر چیزهای دیگر دل دختر و پدر را مجروح گردانید و باز از جمله اسباب عداوت این شد که جناب
سید المرسلین را فرزندی از ماریه بهم رسید پس جناب علی ابن ابیطالب ع بسیار مسرور و خوشحال گردید

گردید و همیشه طرفداری او و انجاح حاجات او از جناب رسول الله علی الرغم میفرمود و از اتفاقات آنکه
چون یکه عائشه متهم گردیده بود بماریه نیز همان نسخ نمود پس جناب امیر ع اظهار برائت او قسمی فرمود که بطلان
آن تهمت را بتفضل الهی برنهجی اظهار نمود که بر همه کس محسوس و مشاهد گردید و در باب او منافقین را هیچ جای
مجال گفتگو نماند بخلاف آنچه در باب برائت عائشه گفتگو میکردند و این امر زیاده موجب غلیان عداوت عائشه
گردید و بعد از آن چون ابراهیم پسر پیغمبر خدا ص وفات یافت عائشه مخفی اظهار شماتت و سرور می نمود و جناب
امیر و فاطمه ع محزون گردیدند و حال برین منوال ماند تا اینکه پیغمبر خدا ص بمرض الموت مریض گردید و این
مرض بطول کشید گاهی قبل ازین مثل این مرض آنحضرت را عارض نشده بود و جناب امیر ع را گمان این بود که
هیچکس را در باب خلافت مجال این نیست که با آنحضرت بعد وفات پیغمبر خدا منازعت نماید و از همینجاست
که وقتی که عم بزرگوار او عباس بعد از اینکه قبض روح پیغمبر خدا ص شده بود گفت که دست خود را دراز
کن که با تو مبایعت کنم تا هیچکس با تو اختلاف نکند حضرت امیر ع در جواب گفت که آیا کسی میتواند که در باب
خلافت طمع داشته باشد حضرت پیغمبر خدا را بیماری طول کشید و روز بروز در تزاید گردید اتفاقاً
جیش اسامه نموده ابوبکر و غیر ابوبکر بزرگان مهاجرین و انصار را امر به بیرون رفتن فرمود پس درین
هنگام جناب امیر ع را وثوق تمام بهم رسید باینکه اگر حادثه وفات پیغمبر خدا ص رو دهد بلا منازعت غیری
انتظام امور خلافت او بظهور رسد و بعد ازین که امر خلافت استحکام یابد کسی را مجال این نیست که فسخ آن
تواند نمود و بعد از آن آنچه از تخلف ابی بکر و باز آمدن او بمدینه بظهور آمده احتیاج بیان نیست همچنین کیفیت
پیشنمازی ابی بکر جناب امیر المؤمنین ع را یقین حاصل بود باینکه تعین ابی بکر از جانب عائشه بود و هرگز
پیغمبر خدا امر بمقتدا بودن ابوبکر نفرموده تا آنکه جناب سید المرسلین ص را چون خبر پیشنمازی ابوبکر رسید
با آن شدت مرضیکه داشت بر جناب امیر ع و فضل بن عباس تکیه نموده خود را بمشقت تمام بمسجد
رسانیده نماز را مؤدی ساخت و این نماز ابی بکر را عمر متمسک خود ساخته بعد وفات حضرت پیغمبر خدا
با ابوبکر بیعت نمود و منصب خلافت را باو اختصاص داد و جناب امیر ع منشاء این مصیبت کبری را از قبل
عائشه میدانست چنانچه در خلوت پیش اصحاب خود این معنی اظهار میفرمود و آنحضرت میفرمود که
جناب سید المرسلین در وقت وفات میفرمود که ای کن لصویحبات یوسف و نگفته بود مگر آنکه
لعدة الحال نظر باین که عائشه و حفصه هر یکی میخواست که پدر خود را برای خلافت تعین نماید

پس چون تقدیرات الهی با تدبیرات حضرت رسالت پناهی موافق نگردید و این مصیبت عظمی و داهیه کبری
از قبل عائشه بآن حضرت رسید پس اکثر آنحضرت ص در خلوت دعای بد بر عائشه میفرمود و اکثر تظلم او
بطرف حق تعالی مینمود و بعد از ان آنچه بر جناب امیر ع از رهگذر تخلف نمودن او از بیعت گذشت مشهور ست
و احتیاج به بیان نیست و آنچه فاطمه ع و حضرت امیر ع از قبیل مکروهات بسبب عداوت عائشه و پدر او رسید
زیاده از ین ست که بمعرض بیان آید چه عائشه را درین وقت بسبب سلطنت و خلافت پدر استطالت
و عظمت شان بمرتبه کمال رسیده و درین وقت جناب امیر ع و فاطمه ع با کمال مغلوبیت و ضعف بودند خلافت را
از ایشان گرفته بودند و فدک و غیره را از تصرف آنجناب بیرون آورده و هر چند حضرت فاطمه ع برای
طلب حق خود بمرات عدیده از خانه خود بیرون آمد و استدعای ان نموده لیکن اصلا بحق خود نرسید
و در جمیع این حالات زنهای مدینه آنچه عائشه از انها استطالت مینمود بجناب فاطمه ع و حضرت امیر ع
میرسانیدند و آنچه ایشان از راه تظلم شکوه عائشه مینمودند پیش عائشه آمده اظهار میکردند لیکن حالتهای
ایشان بسیار تفاوت یافته بود چه عائشه در کمال غلبه و سطوت و جناب معصومه ع در کمال ضعف و
مغلوبیت و او بر تخت فرمانروائی نشسته و جناب معصومه از جمله رعایا و مامورین او گردیده و علاوه
برین شماتت اعدا زیاده از همه چیز دل آنحضرت را مجروح میساخت ابن ابی الحدید میگوید که درینوقت
من بخدمت شیخ خود عرض کردم که تو قائل باین میشوی که عائشه از پیش خود پدر خود را برای نماز تعین کرده
باشد شیخ در جواب گفت که اما من پس قائل باین نیستم لیکن حضرت امیر ع قائل باین بود و تکلیف من غیر تکلیف ایشان
ست ایشان حاضر بودند و من غائب بما اخبار چنین رسیده که عائشه بموجب حکم پیغمبر خدا ابو بکر را
معین نموده و جناب امیر ع چون در انوقت و دران مجلس حاضر بود او بمقتضای علم خود میفرمود و بعد از ان
چون حضرت فاطمه وفات یافت همه ازواج طاهره جناب سید المرسلین در خانه جناب فاطمه ع برای تعزیه داری
سعادت اندوز گردیدند مگر عائشه که او نیامد و تمارض نمود و بجناب امیر ع از قبل عائشه کلامی رسانیدند
که دلالت بر سرور و خوشحالی عائشه میکرد و بعد ازین چون از حضرت امیر ع برای پدر او بیعت ابی بکر گرفتند
نظر باین که خلافت پدر او مستقر گردید و منازعت خصم باطل عائشه بسیار مسرور و مستبشر گردید و حال
برین منوال ماند تا وقت انقضای خلافت ابو بکر و عمر و عثمان و حالانکه درین حالتها دلهای پر از عداوت
بودند و حقد و حسد و بغض بمرتبه در غلیان بود که سنگ را میگداخت و هر قدر زمان غصب خلافت

خلافت بطول میکشید هموم و غموم آنحضرت متضاعف میگردید تا اینکه عثمان کشته شد و عائشه قبل ازینکه
عثمان کشته شود از جمله کسانی بود که مردمان را بر قتل او تحریص میکرد و هرگاه خبر قتل او رسید گفت که حق تعالی
او را از رحمت خود دور دارد و آرزوی عائشه این بود که منصب خلافت به طلحه که عمزاده او بود قرار گیرد و چون
این اتفاق نشد و مردمان ازو عدول نموده بطرف جناب امیر رجوع نمودند و بطیب خاطر خلافت ظاهری برای
آنحضرت منعقد گردانیدند و این معنی بگوش عائشه رسید بی اختیار نعره کرد و فریاد زد که واعثماناه
قتل عثمان مظلوماً و آنچه بعد ازین در جنگ جمل ازو بظهور آمد عیانست که احتیاج به بیان ندارد **قوله**
چهارم آنکه در جمیع افعال اختیاریه قصد و اراده شرطست تا مورد مدح و ذم شود الخ **اقول** اگر مراد او
ازین مزخرفات اینست که چون فاعل خیر و شر جناب حق سبحانه و تعالی است و بندگان او هیچ فاعل مختار نیستند
پس عائشه و احزاب او در جنگ جمل که از ایشان بظهور آمد مختار نباشند پس هر چند این بنا بر مسلک شوم او درست
میتواند شد لیکن حال سائر کفار که با جناب سید المرسلین مقاتله کرده اند همچنین باشد پس اگر اهل جمل درین مقاتله
معذور باشند کفار هم البته معذور خواهند بود و ایضاً در مبدأ مقدمه ناصب عداوت اهل بیت عهد نموده بود
که آنچه گوید و بآن احتجاج بر شیعه نماید از کتب ایشان گوید پس وجه نکث این عهد غیر ازین انفاس ناکثین بیعت
جناب علی ابن ابیطالب که بالفعل در صدد نصرت انهاست چیزی دیگر نمیتواند شد و ایضاً برین تقدیر چون
آوند شکم نامبارک خلیفه ثانی بزور و قوت بازوی ابولولو شکست چون فعل او عین فعل حق سبحانه و تعالی است
باید معذور بلکه مثاب و ماجور باشد **قوله** سلمنا که محاربه حضرت امیر بنا بر هرچه باشد محاربه برسول است
لیکن محاربه برسول نیز مطلقا کفر نیست بلکه بانکار نبوت و رسالت کفرست و برای طمع دنیا و مال
کفر نیست بدلیل آیه قرآنی در حق قطاع الطریق که بالاجماع کافر نمیشوند گو فاسق باشند الخ **اقول**
بباید دانست که بمقتضای قول حق تعالی ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة
واعد لهم عذابا مهینا مجرد ایذا رسانیدن بآنحضرت کفرست پس محاربه بآنحضرت بطریق اولی کفر
خواهد گردید و اتفاق امامیه برین منعقد است پس بنا بر مسلک عوج خود که انکار کفر محارب جناب سید المرسلین
مینمائی تا در باب عدم کفر محاربین حضرت امیر چاره جوئی تو هیچ چه مفید نباشد اما قوله تعالی
انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا الآیه که بآن
استدلال بعدم کفر نمودی و حجاب ضلالت و گمراهی در پیش چشم انداختی پس آن مقدوحست باین وجه

اجماع اہل اسلام منعقد شده براینکه محاربه مسلمانان حکم محاربه آنها با جناب سید المرسلین ندارد و نیز معلوم است
باتفاق مفسرین خاصه و عامه که مراد از محاربه خدا و رسول در آیه مسطوره محاربه مسلمانان است پس از ملحق فیه
خارج باشد و این معنی که در آیه اراده کرده شده است ممکن نیست که در روایت حربک حربی مراد باشد والا
وجه تخصیص جناب علی ابن ابیطالب نمیماند و کلام را از افاده علو منزلت جناب امیر می اندازد **قوله** کسی هیچ
میتواند گفت در حق حضرت موسی که در محاربه با هارون قصوری نفرمود تا آنکه حضرت هارون برای پیش
آمد الخ **اقول** تعجب است ازین ناصب عداوت که تا حال مواضع استعمال لفظ را در یافت ننموده آیا برهیچ طفلی
که ادنی تمیز داشته باشد غیر ازین پیر نابالغ مخفی میتواند شد که هرگاه رئیسی و مطاع قومی اہل اتباع بعض خود
بنابر تادیب جبر و توبیخ نماید آن را محاربه نمیتوان گفت والا لازم می آید که بنابر روایت صحیح بخاری عن
عائشة سقطت قلادتی بالبیداء ونحن داخلون المدینة فاناخ النبی راحلته ونزل فثنی
راسه فی حجری راقدا فاقبل ابوبکر ولکزنی لکزة شدیدة وقال حبست الناس فی قلادة فبی
الموت لمکان رسول الله وقد اوجعنی میان ابوبکر و عائشه محاربه واقع شده باشد لیکن اگر
برای اظهار شجاعت ابوبکر چون غلبه بطرف ایشان بوده التزام صحت استعمال محاربه درینجا نمایند عجب نیست
چون معلوم است که در هیچ غزوه از غزوات غیر ازین غزوه که پدر با دختر واقع شده آثار شجاعت بروز نیافته
علاوه برین قول حق تعالی حکایة عن هارون لا تاخذ بلحیتی ولا براسی اصلا دلالت
نمی کند براین که اخذ موسی محاسن هارون بتقریب محاربه بوده باشد چه اخذ محاسن چنانچه در حالت غضب
متعارف است همچنین در حالت رافت و استفسار احوال هم متداول است و ایضا بسا اوقات برای مصلحت
اظهار عظمت گناه یا برای اظهار نصفت و عدالت و عدم مراعات جانبداری خویشان و اقربای
که بمنزله اعضا و جوارح باشند ادم عتاب مینماید که در حقیقت از دل آزرده خاطر نشده باشد و الا معلوم است
که از هارون چیزی قصوری بظهور رسیده بود و از عدالت شان پیغمبری بعید بود که بدون سابقه جرم
شخصی را که بمرتبه نبوت و امامت فائز باشد مثل حضرت موسی او را عبث عبث در معرض عتاب در آرد
ولئن تنزلنا عن ذلك المقام پس کلام ما درین بوده که محاربه با جناب سید المرسلین کفر است و ضرور نیست
که احکام جمیع انبیا یکسان باشد و ایضا کلام درین بوده که هرگاه رعایا و امت با جناب انبیا و اوصیا
محاربه نمایند کافر می شوند و جناب موسی از جمله رعایا نبود بلکه مرتبه او فوق مرتبه هارون بود و برادر

ویز بازون اطاعت او واجب بوده بخلاف جناب امیر که با او کسانی که محاربه نمودند از جملهٔ رعایای او
بودند بالاتفاق چه او دران وقت امام بحق بوده بلا خلاف بین المسلمین و اما آنچه از برادران یوسف نقل نموده
پس چون آیه نص ست براینکه حضرت یوسف از گناه آنها در گذشت و اینها از ان فعل قبیح استغفار کردند
ازین مبحث خارج باشند معهذا حضرت یوسف دران وقت بمرتبهٔ نبوت فایز نشده بود و کلام ما در نبی ست
که مبعوث باشد اما آنچه او گفت که جانب دیگر نیز ام المومنین و زوجهٔ رسول و مادر حضرت امیر ست اگر مادر پسر خود را
توبیخ نماید الخ پس ایراد می شود که عائشه چون ام المومنین بود لابد ست که بنا بر مذهب کسانی که ابوبکر را
مومن میدانند مادر ابوبکر هم باشد پس جناب ابی بکر که با ایشان لکد زده اند با در خود لکد زده باشند و اگر کسی گوید
عائشه نسبت با بوبکر دو حیثیت داشت حیثیت دختر بودن و حیثیت مادری و ابوبکر که بی ادبی کرد از حیثیت
اول بوده نه از حیثیت ثانی در جواب گفته شود که نسبت بجناب امیر کبیر هم دو حیثیت داشتند یکی حیثیت مادری
و دیگری حیثیت عیب جویی پس از حیثیت ثانی اگر بسبب محاربه با امام خود مستحق نار شوند نزد عقل سلیم استبعادی
نداشته باشد [illegible] استحقاق نار بسبب نافرمانی جناب الهی و جناب سید المرسلین از این حیثیت ست
که محاربه بحضرت امیر کبیر در حقیقت محاربه با جناب سید المرسلین ست نه ازین حیثیت که با پسر خود جنگ کردند
[illegible] من الغافلین پس زندیق گویا نفس خود را مخاطب کرده مصرع گر حفظ مراتب نکنی زندیقی نا برزبان
جاری [illegible] قوله مخالف اصول بسیار میکرد الخ اقول آری مخالف اصول نواصب بسیار میکرد لیکن
بشیعیان چه ضرر اگر اصول سنیان بهم خورد قوله اعمال صالحهٔ آن محاربین جائی نرفته الخ اقول
هرگاه که اعمال صالحهٔ آنها از بغض و تبرا همدیگر انها را مانع نشد کسانی را که اصلا از اعمال صالحهٔ ایشان که
مقرون بنیت صحیحه باشد خبر ندارند و غیر از قبایح اعمال شان از مخالف و موافق بگوش شان نرسیده کی مانع میتوانند شد
اما آنچه از سید نور احمد شوستری نوشته پس البته در نقل تدلیس و تلبیس نموده بالجمله سب و شتم البته نسبت به یک ادنی
در حق هیچکس از کفار و مسلمان جائز نیست اما تبرا و بیزاری از اعدای دین واجب و لازم که حسب اتفاق اگر اندر زبان
نگوید قباحت نباشد لیکن اگر گناه دانسته نگوید البته گنهگار بلکه نسبت ناکثین و قاسطین و مارقین اگر گناه
دانسته نگوید از ایمان بدر می شود چه او در ینصورت منکر ضروریات مذهب امامیه شده و مراد سید نور الله مرحوم که
گفته باشد اگر گفته باشد همین ست و عبارت ایشان هرگز با آنچه فقیر گفته مخالفت ندارد کما لا یخفی
اما آنچه از سید نور احمد نقل نموده که این ضعیف حدیثی در کتاب حدیث از کتب شیعه دیده

باین مضمون که عائشه در خدمت امیر از حرب توبه کرده هر چند قصه حرب متواتر است و حکایت توبه بخبر واحد
اقول اگر بحسب اتفاق روایتی باین مضمون بنظر ایشان رسیده باشد هرگاه در مذهب اهل اسلام روایات
متضمن جسم بودن خدا و مکانی بودن او تعالی شانه مروی شده باشد و چون مخالف ضروری دین است
محل اعتماد نباشد بهیچ وجه بمذهب اسلام ضرر نمیرساند پس چنین روایت هم بشیعیان ضرر نخواهد رسانید
زیرا که اگر روایت توبه او صحیح میبود جناب ائمه از وی تبرا نمی نمودند و معلوم است که جناب صادق بعد نماز
عبادت دانسته از وی و از غیر او که اعدای دین مبین بودند تبرا می فرمودند و درین مقام لابد است که مجملی از
کیفیت مذهب امامیه که در باب توبه عائشه و طلحه و زبیر دارند با دلیل و برهان که بر اهل خلاف احتجاج بآن میتوان نمود
ذکر کرده شود تا آنچه ناصب عداوت در توبه هر سه ناکثین حکم بشهرت نموده ظاهر شود که بر تقدیر تسلیم
صحت صدق او از قبیل رب مشهور لا اصل له است پس میگوئیم که کافی است در باب قول بتوبه عائشه و طلحه
و زبیر آنچه مشهور است که شیخ مفید بدر سرای ابو یاسر که در باب خراسان بافاده اشتغال داشت رجوع نموده ابو یاسر
چون از عهده بحث او بیرون نتوانست آمد با او گفت که چرا پیش علی بن عیسی رمانی که از اعاظم علمای کلام است
چیزی نمیخوانی و از وی استفاده نمیکنی گفت من او را نمی شناسم و کسی ندارم که وسیله اشنائی او شود التماس
یکی از اصحاب خود را با او همراه نمود بخدمت رمانی فرستاد و چون مجلس او از اهل فضل مملو بود در صف نعال نشست
و بتدریج که مردم از مجلس برمیخاستند شیخ مفید نزدیکتر میرفت و میخواست که استفاده بعضی از مسائل نماید
که در آن اثنا یکی از اهل بصره در آمد و از وی پرسید که چه میگوئی در حدیث غدیر و قصه غار رمانی گفت
خبر غار درایت است و خبر غدیر روایت و از روایت حاصل نمیشود آنچه از درایت حاصل میشود چون
آن مرد بصری نتوانست که سخن رمانی را جوابی گوید برخاست و بیرون رفت شیخ مفید گوید که درین اثنا مرا طاقت
سکوت نماند و لاجرم پیش رفتم و گفتم ای شیخ سوالی دارم گفت بگو گفتم چه میگوئی در شان کسیکه با امام عادل
خروج نموده با او حرب و قتال کرده باشد گفت آنکس کافر است آنگاه استدراک آن نموده گفت فاسق است
گفتم چه میگوئی در باب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب گفت او امام است گفتم چه میگوئی در باب
طلحه و زبیر و فتنه حرب جمل که از ایشان بوقوع پیوست گفت ایشان توبه کردند گفتم خبر حرب درایت است
و حدیث توبه روایت گفت مگر حاضر بودی در وقتی که آن مرد بصری از من سوال نمود گفتم آری گفت روایة
بروایة یعنی روایتی بروایتی برابر شد و سوال تو وارد است انتهی کلام الشیخ و هم متمسک اهل تسنن در باب

در باب توبه عائشه روایتیست که حمیدی آنرا در جمع بین الصحیحین ذکر نموده اعنی ان ابن الزبیر دخل علی
عائشة فی مرضها فقالت له انی قاتلت فلانا وسمعت المقاتل برجل قاتلته وقالت
لوددت انی کنت نسیا منسیا واین حدیث دلالت بر توبه او نمیکند زیرا که معلوم نیست که این تحسر و ندامت
بر کدام چیز بوده احتمال دارد که چون بکام دل خود نرسید خائب و خاسر از انجا برگردید و علاوه برین
شماتت اعدا سینه او را مجروح ساخته تاسف میکرده باشد و قرینه برین اینکه نام جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام
درین کلام مذکور نساخت بلکه ذات شریف آنحضرت را برجل که مشعر به تحقیر است تعبیر نموده و قد تقرر
فی موضعه انه اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال و ایضا معلوم است هرگاه که صدور گناه متضمن
حقوق ناس باشد تا وقتی که از عهده آن بیرون نیاید توبه از ان بدرجه قبول نرسد و پر ظاهر است که خطای عائشه و طلحه
و زبیر متضمن خونریزی بسیاری از مهاجرین و انصار گردید و بسیاری از اموال مسلمین بتاراج و غارت بعرض
تلف در آمد و ایضا ابن حجر در صواعق محرقه از بیهقی روایت نموده که حق سبحانه و تعالی توبه صاحب بدعت را
قبول نمیکند چنانچه گفته ایضا عن البیهقی لا یقبل الله تعالی لصاحب بدعة صلوة ولا صوما
ولا عدلا یخرج من الاسلام کما یخرج الشعرة من العجین پس چون عائشه و طلحه و زبیر بالاتفاق
در باب حرب با امام بحق از اهل بدعت بودند توبه انها مقبول نباشد و ایضا ابن ابی الحدید که از علمای معتزله است
و از انصار اهل اذناب نقل میکند که هرگاه اهل بصره هزیمت نمودند جناب امیر کبیر بر استر شهبای جناب
رسالتمآب سوار شده جای که قتلگاه بود تشریف بردند پس گذر نمود جائی که جسد نجس کعب بن سور قاضی
بصره افتاده بود پس فرمود که جسد او را نشانیدند بعد از ان فرمود که وای بر تو ای کعب بن سور کاش علم تو بتو
نفع میرسانید لیکن شیطان ترا گمراه کرد پس ترا بزودی داخل نار گردانید بعد از ان بجسد پر حسد طلحه گذر
نمود و فرمود که جسد او را نیز نشانیدند و آن حضرت فرمود که وای بر تو کاش هدایت اسلام بتو نفع میرسانید
لیکن شیطان ترا گمراه گردانیده بتعجیل داخل نار جحیم نمود و ایضا روایت توبه طلحه را ابن حجر تضعیف نموده
در اطراف میگوید سنده ضعیف جدا و در روضة الاحباب مسطور است که مروان چون طلحه را دید غلام خود را
گفت جامه بر سر من بکش چنانچه مرا نشناسد تا کار او را بیک تیر تدبیر کنم و تو از مال من آزاد باشی غلام
بموجب فرموده خواجه عمل نمود و مروان یک تیر زهر آلود بجانب او بکشود تیر مروان بر طلحه آمد چنانچه
پای او را بر پهلوی اسپش بدوخت طلحه تجلد نمود ولی توقف از ساق خویش بیرون کشید خون ازو

روان گشته و واجبی آن که تیر بسینه او رسید آخر سخت سست شد غلام را گفت تا او را بخوابانید تا با آن
خرابی روحش از بدن او مفارقت کرد و این کلام هم صحیح ست که توبه از و تا دم مرگ واقع نشده و از
کلام جناب امیر ست که خطاب بحاضرین نموده در حق طلحه و زبیر فرمودند آگاه باشید قسم بخدا که من میدانم
که ... ست که طلحه و زبیر بشامت اعمال خود و بدترین فعل خود را بقتل دهند و ابن عبد ربه در کتاب عقد
روایت آورده که جناب علی ابن ابیطالب در جنگ جمل بر طلحه لعنت نموده و هم در شرح ابن ابی الحدید بروایت
کلبی مسطور ست که جناب امیر در حق طلحه و زبیر فرمودند اللهم ان طلحة و الزبیر قطعانی و ظلمانی و الّبا علی
... یعنی فاحلل ما عقدا و لا تحکم ما ابرما و لا تغفر لهما ابداً و این کلام دلالت میکند بر
ان ... توبه نشده و اگر بالفرض شده باشد چون اینها اهل بدعت بودند توبه اینها مقبول نباشد
... بقصی علم الهدی ... قصه زبیر و طلحه کلام بسیار متین مع الدلایل برین فرموده اند اگر
خواهد ... دیقیه قلمی ... و هذا القدر کاف فی اثبات المطلوب بالجمله ناصبی عداوت
اهل بیت از رجوع بعضی شیعیان از بعضی قواعد مقرره نقل نموده پس غالب آنست که اصل نداشته
باشد و اگر مطابق واقع بود میبایست که نام کتاب را که در انجا این رجوع و کیفیت جمع بین القولین
نموده اند ذکر نماید و بر تقدیر تسلیم چون امامیه اتفاق نموده اند بر این که مخالف حضرت امیر خواه محارب باشد
و خواه نه مخلد فی النار و مستحق لعن و طعن ست و حال اینها مثل حال خوارج ست نزدیک تو بلکه بدتر از ان
پس اگر اینها در باب نجس بودن محاربین در دنیا و حرمت مناکحت با ایشان اختلاف نموده باشند مطلب تو
که عدم استحقاق لعن باشد بهیچ وجه حاصل نمیشود **قوله** لیکن حدیث مذکور با وجودی که قابل تاویل ست و
بالقطع معنی حقیقی آن مراد نیست معارض نمیتواند شد ایات قطعیه را الخ **اقول** کفر محاربین جناب امیر
نه از ین حدیث تنها مستفاد میشود بلکه اجماع امامیه و احادیث کثیره از کتب عامه دلالت میکند فضلا عن
احادیث الامامیه و هرگاه بنا بر احادیث کثیره که در کتب اهل تسنن مسطور ست تنها عداوت و بغض آنحضرت
منجر بکفر و نفاق باشد پس وقتی که معاندان با حضرت قتال باشد یقینا مستوجب کفر خواهد بود و اگر مقام گنجائش میداشت
اخبار یکه دال بر کفر محاربین آنحضرت بلکه مخالفین و معاندین ایشان باثبات میرسد ذکر کرده میشد شاید احادیثی
که قبل ازین تقریبا در فضائل آنحضرت مذکور شده کافی باشد اما آنچه از مسلک هیچ خود ذکر نموده پس غیر از این
که تفضیح حال بزرگان و اسلاف خود کرده باشد هیچ از ان حاصل نمیتواند شد اما اولا این بحث آنکه این کلام فرجام

تا فرجام او صریح ست در این که مذهب حضرت امیر این بوده که امام بحق اوست و میراث پیغمبر تا بحضرت بجناب
فاطمه میرسید حضرت فاطمه مالک فدک بنا بر هبه بودند و سهم ذوی القربی ازان حضرت ست و تعالیم منع شرع
بلکه واجب ست هر گاه بزبان خود ت ای اعتراف باین امور نمودی پس شبهه نیست که انجناب
خاصه حق خود را معذور نمیداشت و اکثر اوقات تظلم ازان مینمود و معلوم ست که اگر خطائی اجتهادی جمعی در
مسائل جائز می بود بر باب مدینه علم که بالاتفاق اعلم صحابه بود مخفی نمیماند پس میباید که هر کسی که
ازو خلافت و فدک وغیره گرفتند معذور میداشت و شکوه و شکایت و تظلم و تخطیه دیگران عبث می شد
بلکه موجب اثم و گناه و لا یقول به المومن و اما ثانیا پس بجهت آن که هر گاه خود اعتراف نمودی که
محارب حضرت امیر کافر ست پس ای بی خرد چه میتواند شد که کسی با شیعی محاربه نماید و خون او را حلال
داند و مال او را نهب و غارت نماید و معهذا خود را آثم نداند بلکه ماجور و مثاب حساب کند و با وجود اینها
آن کس با او عداوت نداشته باشد و اگر با وجود اینها اطلاق عداوت نشود پس معلوم نیست که با شیعیان
که نسبت به محاربین علی و با ابی بکر هرگز بد سلوکی نکرده اند چرا عداوت می ورزی مگر این که بگوید که این
تعصب و عناد با شیعیان عداوت نمیکنم پس از طرف ما همچنین باشد که با وجود لعن و طعن از امیه تو عداوت
نمیکنم بلکه بنا بر اجتهاد دیکه میکنم مستحق لعن دانسته انها را لعن میکنیم پس باید پیش تو معذور بلکه مثاب باشیم
و اگر حال عداوت این ست پس میتوان گفت که پیمبر خدا با مشرکین هرگز عداوت نداشته که جهاد کردن
با انها و قتل نمودن انها را از اهم واجبات میدانستند و ایضا تعجب ست از تو که قبل ازین با نکه فاصلحکم
نمودی که محاربه با جناب سید المرسلین هم موجب کفر نمیشود و الحال در باب کفر محاربین حضرت امیر که عبارت از عداوت
باشد حکم نمودی اما انچه فرق میان خوارج و دیگر محاربین حضرت امیر نموده پس اصلا مقبول خردمندان
نمیتواند شد زیرا که کسی اصحاب جمل و صفین را بنا بر شبهه با وجود مخالفت آیات و احادیث بسیار که در فضل و مدح جناب امیر
و وجوب تمسک با ایشان و رکوب سفینه ایشان واقع شده معذور خواهد داشت پیش او بنا بر شبهه خوارج هم معذور
میتوانند کرد بید خصوصا انها که با حضرت امیر محاربه نکرده باشند و چنانچه عموم آیات دلالت بر خوبی صحابه و مهاجرین
و انصار میکند همچنین آیات دلالت بر فضیلت مومنین و نماز گذارندگان و قاری قرآن که اکثر خوارج متصف باین
صفت ها بوده عموما میکند پس چنانچه نا شایستگی بعضی مهاجرین و انصار را ماول میسازید و محمول بر خطای
اجتهادی میکنید باید افعال ناشایسته خوارج با هم بر خطای اجتهادی نامید و ابقا احوال را خسران احمد

ملاحظه باید نمود که گاهی خطای ناکثین بیعت علی ابن ابی طالب را خطای اجتهادی نامند و مقتضای این الزام
اینست که ناکثین بر اجتهاد خود گو خطا کرده باشند مثاب شوند و گاهی میگویند که ناکثین بیعت از خطای
خود توبه کرده اند و این دلالت میکند بر اینکه بدون حجت شرعی ارتکاب امر حرام نموده اند و اینست حال کسی که
دست از تمسک عروة الوثقی اهلبیت کشیده تابع عمر و بکر شده باشد و ایضا مسلک نامربوط ایشان تقاضای
این میکند که حال امام حسین نزدیک ایشان بعینه حال خوارج باشد زیرا که بنا بر اجماعی که ابو بکر امام و خلیفه
بوده یزید هم خلیفه بوده و شبهه نیست که امام حسین با یزید عداوت داشته با او جنگ نموده و از ینجاست
که از اقوال بعضی از بزرگان ایشان ست که ان الحسین قتل بسیف جده و از اقوال بعضی از بزرگان ایشان نسبت
که آنحضرت را حکم بخارجی بودن کرده و چون جاهل از حقیقت امر اطلاع ندارد و بنا بر علیه تکذیب این حرف
خواهد نمود لهذا بتفصیل از کتابهای ایشان نوشته میشود پس میگوییم شیخ ابن حجر مکی در شرح قصیده همزیه گفته که
که ابو بکر بن العربی که از اجله علمای مالکیه ست گفته که امام حسین بشمشیر جد خود مصطفی کشته شد زیرا که مصطفی
منع کرده از خروج بر امامی که باجماع مسلمانان امام شده باشد و ابن شهر آشوب مازندرانی در مثالب کتاب مناقب
گفته قال القتیبی اول خارجی فی الاسلام الحسین و از جمله آنچه که بر انحراف ناصب عداوت اهل بیت از جاده انصاف
دلالت میکند اینست که هنوز به فصل یسیر معنی حرب کی را چه بتکلفات نامربوط تاویل نموده حکم نموده که اصلا
دلالت بر کفر محاربین نمیکند و شبهه نیست که اگر تاویلات رکیکه او درست باشند حدیث چنانچه بر کفر محاربین
که از جمله مهاجرین و انصار باشند دلالت نخواهد کرد همچنین بر کفر خوارج پس بعد ازین که حدیث را بتاویلات
رکیکه از افاده مرام انداخته باشد اعمال با تمسک کردیدن کم از گه خوردن نیست **قوله** پس در خطای اجتهادی
و بطلان اعتقادی خوارج و مشترک اند فرق نیست که این خطای اجتهادی و فسق اعتقادی اصحاب جمل اصلا مجوز
طعن و تحقیر نیست الخ **اقول** این کلام دلالت بر کمال غباوت بلکه شقاوت قائل خود میکند زیرا که در باب
قباحت بمنزله اینست که گفته شود که در کفر ابو جهل و زید مثلا هر دو برابر بودند لیکن چون ابو جهل با پیغمبر خدا اقرار
دارد کفر او مجوز و مشروع ست و برای زید حرام بالجمله هرگاه باجماع ما و نواصب ثابت گردید که این اجتهاد
که ایشان کردند اجتهاد نامشروع بود و حرام پس فعل ایشان که برای بعضی مجوز نباشد که مخالف دلائل قطعی باشد
و برای دیگران حرام هیچ عاقل نمیتواند گفت و تا حال این معنی را هیچکس از علمای سنیان نگفته مگر ناصب
عداوت اهل بیت که بمصداق قول حق سبحانه مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل

یحمل اسفااگر عمومات ایات مناقب معارض ست بعمومات ایات ذم که در باب صحابه واهل مکه ومدینه
وارد شده واین چنین اخبار واحادیث که بنی امیه وبنی مروان بروایات آن متفرد باشد هیچ حجه
برای عاقل متتبع که در دین داشته باشد وطالب یقین بود مفید نمیتواند شد اما انچه از احوال جناب
حضرت موسی گفت وعجلت وبی تاملی را بطرف ایشان اسناد نموده پس حاشا که چنین باشد واصلا آیه
واحادیث دلالت بران ندارد وایضاً کدام دلیل قطعی بر خوبی هر یک از مهاجر وانصار ثابت شده
واز عمومات که معارض باشد بعمومات دیگر چه قسم قطع حاصل میشود **قوله** چون اینمعنی تا حال از روی روایت
معتبره ثابت نشده واصل ایمان آنها بالیقین ثابتست تمسک باصل داریم الخ **اقول** مقدوح ست
باین که اگر نزدیک شما دخول هر یک از صحابه در عموم ایات واحادیث فضائل صحابه قطعی ست پس
باید بنا بر مسلک شما کسی که یکی ازینها حضرت علی بن ابیطالب را لعن بکند باید ناجی باشد واگر این قسم شمول
یقینی نیست وعموم ایات در حقیقت ونفس الامر مقید ست بعدم صدور اسباب کفر وضلالت
از انها پس بنابرین خواه مهاجر باشد وخواه انصار هرگاه صدور اسباب کفر بثبوت رسد حکم بکفر
انها باید کرد چه درین صورت مفروض انست که عموم آیات واحادیث متضمنه مناقب مقید ست
بعدم صدور اسباب کفر وضلالت پس تفاوت میان اصحاب جمل واصحاب معویه هیچ نباشد
ومعلوم نیست که بکدام دلیل فرق میکنند درمیان عداوت جناب امیر که بحد تکفیر انحضرت ولعن
نرسد کو سفک دماء انحضرت واهلبیت انحضرت حلال داند ومیان عداوتی که بحد تکفیر انحضرت
ولعن رسد پس میبایست که در امثال چنین مقامات دعواهای خود را مقرون بدلائل وبرهان
نقل نماید والا از معرض اعتبار ساقط باشد وایضاً چون ساحت تاویل وسیع ست هرگاه پیش
پیر ومرشد سنیان محی الدین عربی استحقاق نار در باب فرعون بثبوت نرسید وگفت مات طاهرا
ومطهرا پس عداوت اصحاب صفین چگونه با امیر بمرید بن او بثبوت خواهد رسید الا معلوم ست
که معویه در منبرها از جناب امیر وحسنین وعبد الله بن عباس تبری مینمود وروایات اهل تسنن براین
ناطق ست ومعهذا افعال شنیعه واقوال قبیحه بسیار بظهور رسیده که دلالت میکنند که ملعون
یعنی معویه اصلا از ایمان بهره نداشت وانکنت فی ریب ممن ذکر فاستمع لما نقله [illegible]
الاجمال ابن الحدید معتزلی از شیخ خود ابو القاسم بلخی نقل [illegible] ان عمرو بن العاص

ملحداً ما ترددت قط فی الحادة و زندقیته وکان معویة مثله و ایضا گفته که معویه یکی
اصحاب ملاحدین خود مطعون است و او را بالحاد نسبت میدهند و روایت نموده احمد بن ابی طاهر در کتاب
اخبار الملوک که معویه شنید که موذن اشهد ان لا اله الا الله میگوید فقالها پس موذن گفت اشهد ان
محمدا رسول الله فقال لله ابوک یا ابن عبد الله لقد کنت عالی الهمة ما رضیت لنفسک
الا ان تقرن اسمک باسم رب العالمین و در کتاب ابی جعفر محمد بن جریر طبری مسطور است که در وقت خود
معتضد امر نموده بود که بر معویه بالای منبرها لعن کنند و کتابی که نوشته بود تخوانند و دران کتاب از جمله
چیزها که مسطور است یکی اینست که خلافی نیست که شجره ملعونه که در کتاب مجید مذکور است بنی امیه اند و در روای ثقات
الامة قول رسول الله وقد رای ابا سفیان مقبلا علی حمار و معاویة یقوده و یزید یسوقه
لعن الله الراکب والقائد والسائق و هم در کتاب ابن ابی الحدید مسطور است که از حبیب بن ابی ثابت مروی است
که در حالتی که جناب حسنین حاضر بودند معویه بعون در کوفه داخل شد و بالای منبر برآمد و جناب امیر را ناسزا گفت
پس جناب امام حسین خواستند که برو نمایند امام حسن دست امام حسین را گرفته نشاندند و خود برخاستند و فرمودند
ای کسیکه نام علی را گرفتی منم حسن و پدرم علی است و تو معویه هستی و پدر تو صخر است و مادر من فاطمه و مادر تو هند و جد
من رسول الله و جد تو عتبه بن ربیعه و جده بزرگوار من خدیجه و جده تو قتیله پس حق تعالی لعنت کند بر کسیکه از ما
و تو کم نام تر باشد از راه حسب و شرافت ملوم و مذموم و قدم راسخ در کفر و نفاق داشته باشد پس کسانیکه در مسجد
بودند گفتند آمین فضل میگوید که یحیی ابن معین میگوید من هم آمین میگویم و ابو عبید میگوید که فضل میگوید که
من هم آمین میگویم ابو الفرج میگوید که ابو عبید میگوید که من هم آمین میگویم و علی ابن الحسین اصفهانی میگوید که من هم
آمین میگویم ابن ابی الحدید میگوید که من هم آمین میگویم و احمد بن حسن بیهقی که از اهل سنت است در کتاب فضائل صحابه
ایراد کرده است از نصیر ابن عامر که او گفت که من روزی در مدینه بمسجد حضرت رفتم شنیدم که حاضران همه
با یکدیگر در حرف اند و میگویند نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسول الله و پناه بخدا میبرند از
غضب الله و خدا و رسالت پناه پس پرسیدم ای یاران چه واقع شده گفتند که رسول خدا بر منبر خطبه میفرمودند
که دران اثنا معویه برخاست دست پدرش ابو سفیان را گرفته بدر رفتند پس رسول خدا را چشم بر ایشان افتاد
فرمود که لعن الله القائد والمقود ویل لامتی من معویه ذی الاستاه و در کامل گفته است
که این لفظ را برای شخصی گویند که حق مردمان را بغیر حق تصرف کند و بصاحبش رد نکند و در تاریخ گزیده

کرده در بیان ماجرای الحکمین مسطور است که چون خبر غدر حکمین بحضرت امیر المؤمنین رسید بعد از نماز صبح
در مجلس معویه و عمرو عاص و ابو الاعور سلمی و عبد الرحمن خالد و ضحاک قیس دشنام گفتی چون معویه شنید او نیز بعد
از نماز برین پنج کس حضرات امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و امیر المؤمنین حسن و امیر المؤمنین حسین و مالک اشتر
و عبد الله بن عباس دشنام گفتی و این سنت شصت و سه سال دشنام گفتند تا عمر عبد العزیز دفع کرد بلکه بدعت دانست
اگر امثال چنین روایات در کتب معتبره اهل سنت یاد است جلد کتب می باید که مجملی از آن نوشته شود و من لا یکفیه
الیسیر لا یکفیه الکثیر لهذا باین قدر اکتفا نموده میشود **قوله** و اصل ایمان اینها بالیقین ثابت است تمسک
باصل داریم الخ **اقول** انچه معلوم است و متیقن این است که کلمه گو بودند اما اینکه تصدیق قلبی بما جاء به النبی داشتند
پس حاشا که احدی از مؤمنین و مسلمین منصفین را بان یقین حاصل باشد و اخبار بسیار دلالت میکند برین که
معویه و غیره از ایمان بهره نداشتند بلکه منافق و مؤلفة قلوب بودند **قوله** بالجمله اجماع اهل سنت الخ
اقول این محض رسائی است تا از شناعت خلق خود را محفوظ دارند و الا تاویل اقوال و افعال اهل صفین را
چنین با اینکه اینها تکفیر میکردند و منکر امامت ایشان بودند صریح است در اینکه این اجماع اصل ندارد
و هم میتوان گفت که با وجود اینکه آدم امام و پیمبر خدا را دانسته برو لعن کند و خون او را بر خود الزام نماید
اخبث است از اینکه تصدیق بامامت و نبوت او نموده با او جنگ کند و سفک دماء او را حلال داند و الا
بباید که کسی که با وجود اینکه داند که واجب الوجود موجود است و رسول فرستاده اوست جحد نماید و منکر شود
با اهل حق قتال نماید کافر نشود و الحال قوله تعالی و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم دلالت بر خلاف
آن دارد **قوله** چون اینمعنی در حق خوارج نهروان بالقطع به ثبوت پیوسته انها را کافر میگویند الخ **اقول**
مسلم نیست که بکدام دلیل قطعی میان اصحاب جمل و صفین و میان خوارج تفرقه نموده به حیثیتی که مستتر باشد
در اینکه احدهما کافر باشند و دیگران مؤمن و مسلمان حال اینکه خوارج اول حضرت امیر را امام میدانستند
لیکن بعد از آن تحکیم را از جمله گناه کبیره دانسته قائل شدند که او از استحقاق امامت بدر رفت و این تحکیم
محبط اعمال او گردید و اصحاب صفین گفتند که او بسبب پناه دادن قتله عثمان که امام بحق بود یا شریک
خون او شدن امام واجب الاطاعة نیست و همچنین اصحاب جمل باین حیله خون او را واجب دانستند و قتال
کردن با او لازم شمردند و او را ظالم و از حکام جائر شمار کردند و بسبب این لعن کردن برو جائز دانستند
پس بعد نظر دقیق فرقی نمیماند مگر این که بگویند که اصحاب صفین و جمل حضرت و اصحاب او را نجس

نجس دانستند و مناکحه را با ایشان حلال میشمردند و حکم باهل نار بودن میکردند بخلاف خوارج که آنها حکم بنجاست
و حرمت مناکحت هم میکردند و این فرق در حقیقت فرقی نیست و هر دو فریق شریک اند درین که بخلاف
مدلول آیات و احادیث متواتره که در شان جناب علی ابن ابیطالبؑ وارد شده قائل شده اند و تاویل
دور از کار مینمایند و در حقیقت منشاء تفرقه میان خوارج و اصحاب جمل و صفین پیش سنیان اینست
که چون دیدند که بعضی آیات بعمومها دلالت بر مدح مهاجرین و انصار و سائر صحابه میکند و بسیاری از احادیث
که در وقت بنی امیه وضع شده دلالت بر خوبی بعضی از اصحاب بخصوصیت هم میکند و بسیاری از آنها
در جنگ جمل و صفین با جناب امیرؑ جنگ کردند و قتال کردن با ایشان واجب دانستند گفتند که بهر نهج که باشد
افعال ایشان را تاویل باید ساخت و از ینجاست که آنها را که شکستن مقعد خود را بخوبی نمیدانستند
مجتهد قرار دادند و گفتند که آنها در اجتهاد خود خطا کردند و چون مجتهد مخطی معذورست بلکه مثاب گفتند
این قتال و لعن و طعن بهیچ وجه ضرر نمیرساند و گاهی میگویند که اینها خطا کردند و گناه نمودند لیکن توبه نمودند
و این بیخبران نمی فهمند که آیات چنانچه بر مدح صحابه دلالت میکند همچنین بسیاری از آنها بر ذم آنها
نیز دلالت دارد و هجرت و نصرت ممدوح امری ست که تعلق به صحت نیت دارد و آن امری ست باطنی
و ایضا آیات بسیار دلالت میکند که کسیکه ازو اسباب کفر و حبط اعمال بظهور رسد مستحق نار میشود عموما بدون
اینکه کسی را حق تعالی ازان استثنا نموده باشد و همچنین کسیکه خلاف فرموده خدا و رسول خدا کند معلوم ست
که در حق اهلبیتؑ جناب حق تعالی و رسالت مآب چه سفارشها کرده اند و بوجوب تمسک بآنها امر فرموده اند
و تخلف از ایشان را مستوجب هلاکت و خلود نار دانسته اند بدون اینکه احدی از مهاجرین و انصار را
ازان استثنا نموده باشند و ایضا وضع احادیث کثیره برای صحابه علی رغم اهلبیت نبویؐ معلوم ست و در کتب
ایشان مسطور و احادیث ذم صحابه و خبر از ارتداد ایشان و اظهار عداوت ایشان با علی بن ابیطالبؑ و سبب
آن مخلد بودن بنار از جمله احادیث مجمع علیها ست بدون اینکه دران شائبه شبهه باشد پس عاقل چگونه باوجود
این وجوب ضرورت افعال ناشایسته ایشان را که بالیقین معلوم ست که از ایشان بظهور پیوسته تاویلات
دور از کار نموده دست از متابعت اهلبیتؑ بردارد و سیر که چنین تکلفات مینماید چرا بنا بر آیات مدح
مومنین و نماز گذاران و قرا قرآن و از وسط امت بودن خوارج را مجتهدین دانسته اقوال و افعال ایشان را
حمل بر خطای اجتهادی نمیکند **قال الناصب** علیه ما علیه مقدمه هفتم مرد با ایمان که مرتکب کبیره شود

شود یا بسبب غلط فهمی و شبهه فاسد مصدر امری شنیع گردد اورا لعن و سب جائز نیست بچند دلیل اول قوله تعالی
فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات و قاعده اصولیه اتفاقیه است
که الامر بالشیء نهی عن ضده پس در حق مومنین فاسقین که محتاج باستغفار ایشان اند استغفار مامور به است
و لعن و سب و دعای بد در حق اینها ضد استغفار پس منهی عنه باشد و لهذا در آخر نماز بعد از تشهد در دعای ماثور
استغفار برای مومنین و مومنات در پنج وقت مشروع شده و دعای بد و لعن که دور افکندن از رحمت الهی است
مقابله با امر شریعت کردن است پس حرام باشد دوم الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم
ويؤمنون به ويستغفرون للذين امنوا ربنا وسعت كل شيء رحمة وعلما معلوم شد که ملائکه حاملان
عرش باستغفار مومنین مشغول اند و بدیهی است که مخالف مقربان حضور در جناب پادشاهان عرض کردن
موجب غضب بادشاه و ناخوشی مقربان میگردد والعیاذ بالله سوم آنکه شفاعت انبیا برای اهل کبایر
ثابت است پس صورت لعن و دعای بد مقابله و معانده با پیغمبر خود و جمیع پیغمبران لازم می آید والعیاذ بالله
چهارم آیه والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا
بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رءوف رحيم معلوم شد که شان متاخرین
همین است که دعای مغفرت سابقین نمایند و از کینه و بغض اینها احتراز کنند و هر که خلاف این کند گویا حق ایمانیت
و دین تلف کرده باشد والعیاذ بالله پنجم آنکه موجب محبت و دوستی ایمان است که در فاسق موجود است
و فسق او محتاج بعلاج مثل مرض پس طریق علاج آن آفت زده همین است که ازاله اثر فسق ازو نموده آید و ازاله
اثر فسق را دو طریق است در حالت حیات امر بمعروف و نهی عن المنکر و وعظ و نصیحت و اقامت حد و تعزیر
و بعد از موت دعای مغفرت و صدقات و فاتحه و درود و بدیهی است که چون شخصی از برادران شخصی بمرض صعب
مبتلا شود علاج او بازاله اثر مرض میکنند نه بقتل و ازهاق روح چنانچه در حدیث صحیح وارد است لعن المومن
کقتله زیرا که معنی لعن ابعاد از رحمت است و تا وقتی که درو ایمان موجود است بعید از رحمت نمی تواند شد پس
لعن در حقیقت سلب ایمان او خواستن است و سلب ایمان موجب هلاک ابدی است بهزاران درجه شدید تر از قتل ششم
آنکه وجود علت مستلزم وجود حکم است و زوال علت مستلزم زوال حکم پس در مومن فاسق ایمان که صفت روح است
و موجب دوستی و محبت دائم است بدوام روح پس وجوب محبت او دایم باشد بدوام روح و فسق که عمل بدنی
است زائل است بزوال تعلق روح با بدن پس موجبات فسق که بغض و عداوت و سب و تکفیر و اهانت است

نیز بعد الموت زائل گردد و مقتضیات ایمان که طلب مغفرت وامر نشست متعین باشد لا غیر و لهذا در حدیث
صحیح وارد ست که لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قدموا و موت در حق مومن فاسق حکم توبه
دارد درینباب که عمل بد را منقطع میکند فرق اینست که توبه عمل سابق را نیز محو میکند و موت عمل سابق را محو نمیکند
و چون عمل بد منقطع شد محض ایمان ماند که مقتضی وجوب محبت ست هفتم آنکه حق تعالی بر محض ایمان وعده جنت
فرموده است قوله تعالی وعد الله المومنین والمومنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
الایه در سوره توبه واقع ست پس لعن کردن و تعذیب او خواستن از خدا حکم کردن بر خدا بانکه وعده خود را خلاف
کند و خلاف وعده در حق او تعالی محال ست قوله تعالی والله لا یخلف المیعاد پس طلب محال هم شده سوء ادب
هم بنهایت انجامید **قوله** مقدمه هفتم مرد با ایمان اگر مرتکب کبیره شود یا بسبب غلط فهمی و شبهه فاسده
امری شنیع کرد او را لعن سب جائز نیست بچند دلیل الخ **اقول** مخفی نماند که ناصب عداوت اهلهم عناد او زعم
باطل خود اثبات ایمان پیران خود کرده بجواب اعتذار نماید از آنچه از ایشان بوقوع آمده از افعال قبیحه
و اعمال شنیعه و از آنچه بیان کردیم معلوم شد که ایشان از اول ایمان نداشته اند بر فرض تسلیم اعمالی که از
ایشان صادر شده باعث خلود فی النار و خروج از ایمان گردید کما مر غیر مرة **قوله** اول قوله تعالی فاعلم
انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات **اقول** استدلال باینکه آیه وقتی
درست میشود که ایمان ایشان بثبوت رسیده الا فلا و مع ذلک یکی از دو امر لازم میاید یا آنکه شیخین مستحق
لعن بودن آنها با وجود ایمان بیان آن اینست که از حدیث فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من
اذانی فقد اذی الله ثابت میشود که هر که فاطمه را اذیت رساند خدا و رسول او را اذیت رسانیده و
هر که خدا و رسول او را اذیت و آزار رسانیده مستحق لعن ست کما قال الله ان الذین یوذون الله
و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم عذابا مهینا و شبهه نیست که ابوبکر و عمر حضرت
فاطمه را اذیت رسانیدند حتی حضرت فاطمه با ایشان هم کلام نشدند تا وفات یافتند پس یا اقرار کن
بخروج مکرمین از ایمان و بودن ایشان در زمره ملعونین یا اعتراف نما باینکه مومن نیز مورد لعن میباشد و بهر تقدیر
ازین دو چیز یکی را اختیار باید نمود یا خروج او از ایمان یا اجتماع آن با لعن **قوله** دوم الذین یحملون العرش
و من حوله یسبحون بحمد ربهم الخ **اقول** در نزول آیه سابقه و ما بعد آن که ناصبی فکر نموده در حق
مومنین ریبی نیست لیکن کسانی که خدا و رسول را اذیت رسانیده مورد لعنهم الله فی الدنیا والاخرة

والاخرة واعد لهم عذابا مهينا گشته و از ایمان خارج شده اند از مورد آیات مسطوره بیرون گشته اند
قوله سوم آنکه شفاعت انبیا برای اهل کبائر ثابت است الخ اقول شفاعت برای اهل کبائر در صورتی ثابت است
که ایمان داشته باشند اما اگر از ایمان خارج باشند فلا و ایضا کبیره که مرتکب آن از ایمان بسبب ارتکاب خارج شود
نیز از ین قبیل است که شفاعت دران نمی باشد قوله چهارم آیه والذین جاؤا من بعدهم یقولون
ربنا اغفر لنا الخ اقول چنان که شان متاخرین است که دعای مغفرت برای مومنین سابقین
نمایند همچنین است شان ایشان که لعن کنند و بیزاری جویند از کسانیکه خدا ایشان را لعن کرده و برائت جسته
قال الله تعالی لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینة
لنغرینک بهم ثم لا یجاورونک فیها الا قلیلا ملعونین اینما ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتیلا
و ظاهر است که مراد حق سبحانه تعالی از والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینة دو طایفه
بودند که احکام مسلمین بر ایشان جاری بود و فی تفسیر الکشاف الذین فی قلوبهم مرض قوم کان فیهم
ضعف ایمان و قلة ثبات علیه وقیل هم الزناة واهل الفجور والمرجفون ناس کانوا یرجفون
باخبار السوء عن سرایا رسول الله فیقولون هزموا وقتلوا وجری علیهم کیت و کیت
فیکسرون بذلک قلوب المومنین انتهی پس کسانیکه باوجود ضعف ایمان و صدور فجور مستوجب لعن الهی
و عذاب نامتناهی شده اند تا آنکه از اول ایمان نداشته‌اند یا بعد از آن بسبب امری که بمراتب اشنع از فجور است از
ایمان خارج شده اند بطریق اولی از زمره ملعونین و جمله مطعونین خواهند بود و نیز آیه لعان که زوج در خامسه گوید
ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین مجوز لعن است بر کاذب که ایمان داشته باشد و ایضا قوله تعالی
ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک
یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون اگرچه مورد این آیه دیگران اند لیکن معلوم میشود که کتمان ما انزل الله
موجب لعن است و اگرچه اولئک یلعنهم الخ در صورت خبر است لیکن در معنی امر است مثل قوله تعالی
والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء که در صورت خبر است و در معنی امر است و ایضا روی
صدر الائمة عند المخالف موفق بن احمد المکی ثم الخوارزمی اخطب خطباء خوارزم فیما صنفه
من المناقب فی حدیث طویل الذیل من قول رسول الله لعلی بن ابیطالب اتق الضغائن التی
فی صدور من لا یظهرها الا بعد موتی اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون ثم بکی

که بعد از پیغمبر خدا چه سلوک بحضرت امیر المومنین کردند و از زبان حضرت رسول ملعون گردیدند و مومنین مامور
شده اند که بر اینها لعن کنند **قوله** پنجم آنکه موجب محبت الخ **اقول** بلی بعضی از اقسام فسق که بمرض تشبیه
کرده چنان هست که قابل علاج هست و بازاله اثر مرض علاج او میتوان کرد و بعضی دیگر اقسام فسوق
بمثابه مرضیست که اگر در شخصی عارض شود و پیدا گردد علاج پذیر نمیشود بلکه اگر با اصحاء معاشرت نماید
سرایت مینماید پس در چنین حالت که از بر یاس و خوف سرایت بدیگران باشد نزد عقلا اخراج او از بلد
و تبعید او از اصحاء مستحسن بلکه واجب هست همچنین حال این فسق نیز چه فسق شیخین از قبیل دق آمیخته بود
و ناصب عداوت چون دلیل عقلی منافات با مثله و تشبیه اکتفا نمود و لهذا ما هم به تمثیل اکتفا کردیم والا تحکم
امثال این چیزها از داب محصلین نیست **قوله** ششم آنکه وجود علت مستلزم وجود حکم هست و زوال علت
مستلزم زوال حکم الخ **اقول** این کلام نیز مثل سائر مزخرفات و جهالات هست وارد میشود بر متکلم
اینکه بمقتضای ثبت العرش ثم انقش اول ایمان اصحاب ثلثه باثبات باید رسانید بعد ازین باین
افسانه بیهوده ترنم باید نمود و نیز اگر دانستی که مسلک امامیه دریناب اینست که اصحاب ثلثه از اول امر از
ایمان بهره نداشتند و یا داشتند لیکن بسبب تفویت بعضی از شرائط ایمان بی بهره گردیدند پس این کلام
تو وقتی مفید می افتاد که امامیه قائل ایمان ثلثه باشند و یا بدلیل و برهان بر ایشان ایمان ثلثه باثبات
رسد و دانستی که این از جمله ممتنعات هست و نیز دار تکلیف دنیاست و آخرة مطلقا دار تکلیف نیست پس
کسی که درین دار اعمال حسنه بجا آورده باشد جزای آن را در دار آخرت خواهد یافت و کسی که اعمال سیئه
و افعال شنیعه کرده باشد بعقاب آن معاقب خواهد گردید پس مراد تو از زوال فسق بزوال تعلق روح
با بدن یا زوال اثر آنست یا زوال اثر و بال آن یا مجرد زوال فسق ثانی مسلم لیکن برای مخالف مفید نمی تواند شد
و بر تقدیر اول مع عدم مطابقته لنفس الامر ناقض لقوله الاتی ایضا **قوله** پس موجبات فسق
که بغض و عداوت هست و سبب تحقیر و اهانت هست بعد از موت زائل گردد و مقتضیات ایمان که طلب مغفرت و
امر بشر هست متعین باشد الخ **اقول** پس این کلام هست که هیچ معنی ندارد و موید این قول خود ناصب هست
که در باب فرق میان توبه و موت نوشته که توبه عمل سابق را نیز محو میکند و موت عمل سابق را محو نمیکند پس معلوم
که بعد از موت زوال عمل سیئه بر کردن حامل آن نخواهد ماند **قوله** هفتم آنکه حق تعالی بر محض ایمان وعده جنت
فرموده هست الخ **اقول** این نیز مثل کلام سابق هست و مشروط هست به ثبوت ایمان و قد ثبت بطلانه و نصابه

وایضا از دو حال بیرون نیست یا اینکه در ایمان تنها اظهار کلمه توحید کافیست یا اینکه مشروط است بشرایط دیگر
بر تقدیر اول پس معلوم نیست که ابو هریره در وقتی که آمده تا لا للامر الاقدس النبوی نوید بندای من قال
لا اله الا الله دخل الجنة میان مومنین در داده خلیفه ثانی چرا او را زدند و پاس حرمت خدا و رسول
او ننمودند و بر تقدیر ثانی تا وقتی که ثابت نشود که متنازع فیهم با وجود اظهار شهادتین عمل بشرایط آن نکردند
پس حجت تو از معرض اعتبار ساقط باشد **قال الناصب علیه ما علیه** مقدمه هشتم ازردگی باعتبار
امور دنیا در میان بزرگان باهم بسیار بوقوع آمده و هر دو جانب بسبب آن ازردگی هرگز از درجه
نیفتاده‌اند و مستحق تحقیر و اهانت نگشتند مثل آنچه میان حضرت یوسف ع و برادرانش جاری شد و ما را غیر ازین
همه کس را بتعظیم یاد کنیم چیزی دیگر جائز نیست و ازین باب است نزد شیعه آنچه در میان امام زادها بنا بر امامت
اختلاف واقع شد که ایشان نیز بجز تعظیم هر یک کار ندارند هر چند بعضی از برادران ایشان مطلق انکار امامت و نیز
پس وجهیکه شیعه برای تعظیم همه امام زادها که در میان آنها زیاده از یک معصوم نخواهد بود و با وجود این طرف
مقابلش را معذور داشته‌اند و بکفر او بلکه بفسق او نیز اعتقاد ندارند همان وجه باهل سنت در تعظیم همه متعلقان
رسول ص از صحابه و ازواج و اهل بیت بکار میبرند و هر دو جانب را معذور میدارند و ملا عبد الله صاحب اظهار الحق
بنا بر دقت نظری که فی الجمله دارد برین وجه متنبه شده و منع مطلق برای او کافی ندیده اغماض نتوانست نمود و بطریق
سوال ایراد نموده و در دفع او کوشیده بایں طریق که گفت و انجام این مقام شبهه ایست که بر این سبب ضعیف لازم است صورت
شبهه باقی که وارد ذکر کردن و اشاره بدفع آن نمودن اگر کسی گوید که میتواند بود که دو شخص از برابر یا دو
جماعه از مقبولان درگاه الهی باشند و در میان ایشان بسبب شبهه و شکی و خفای که در رای واقع شده باشد نزاع و رنجشی
بهم رسد و درین صورت ما را نمیرسد که هیچ یک از طرفین را طعن کنیم و تعرض بد گفتن نمائیم و جوابش گفته که این صورت
مفروضه اگر در سائر الناس از صلحای امت که جائز الخطا اند واقع است محتمل است اما درین مقام که سخن دران ایم
که یک طرف مقابل معصوم باشد و دیگری جائز الخطا جائز نیست پس این صورت را بر صورت مذکوره قیاس نتوان کرد که دو
طرف مخاصمه با یکدیگر برابر نیستند که یکی معصوم است و دیگری جائز الخطا و چون معصوم احتمال خطا ندارد بطرف
دیگر که از برابر باشد ناحق آزرده نخواهد شد و چون طرف دیگر که جائز الخطاست اگر بنا بر شبهه و تسویلی نسبت معصوم
آزرده شده عداوت خواهد ورزید معذور نخواهد شد که محبت و رعایت تعظیم معصوم منصوص شده
پس شبهه او اعتبار ندارد و هیچو شبهه ابلیس در عداوت آدم ع و اولادش که بسبب آن شبهه معذور نیست انتهی

کلامه در جواب خلل بسیار است زیرا که کلام را فرض میکنیم در میان هر دو معصومین که باهم آزردگی
پیدا کنند و چون هر دو طرف معصوم اند کجا ابلیس و کجا آدم ع و در صورت را که از هر دو طرف معصومین
باهم ناخوشی نمایند و اتلاف حق یکدیگر کنند از کتب امامیه امثله بسیار برآریم اول منافسه
حضرت آدم بابت رفع منزلت حضرات ائمه بر منزلت خود و مخالفت و حسد آنها نمودن و
میثاق ولایت اینها ندادن باوجود نص الهی چنانچه در مبحث نبوت بتفصیل گذشت دوم
آزردگی حضرت موسی و هارون ع و تحقیر و اهانت بگرفتن ریش مبارک ایشان و کشیدن موی
سر ایشان که منصوص قرآن است و هیچکس را جای انکار آن نیست سوم در بحر المناقب که کتاب
معتبر شیعه است از مناقب اخطب خوارزم در سبب تسمیه و تکنیه حضرت مرتضی بابو تراب
نقل کرده که حضرت رسالت بخانه حضرت زهرا در آمدند و حضرت مرتضی را ندیدند فرمودند
که ابن عم من کجا است حضرت فاطمه گفت میان من و او مغاضبه واقع شده از ینجهت
بیرون رفته و آنجا قیلوله کرده انگاه آنحضرت در مسجد تشریف بردند دیدند که جناب مرتضی
بپهلو خفته و سر و روی آنجناب خاک آلوده شده فرمود که قم یا ابا تراب قم یا ابا تراب
و این در صحیح بخاری نیز آمده انتهی کلامه چهارم آنکه ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی
که از عمده اخباریین امامیه است از حضرت امام حسین ع روایت آورده انه کان یبدی الکراهة
لما فعله اخوه الحسن ع صلح معاویه و یقول لو جز انفی کان احب الی مما فعله اخی پس
در این صورتها اگر آزردگی هر دو جانب بر حق باشد اجتماع نقیضین لازم آید و اگر یکی بر حق باشد
و دیگری بر باطل عصمت آن دیگر بر هم شود و هو خلاف المفروض پس معلوم شد که آزردگی با
معصوم نیز دو قسم میباشد یکی آنکه از راه تعصب عداوت بود چنانچه یزید خبیث را با اهلبیت
اطهار ع بود دوم آنکه بمقتضای بشریت باشد یا بنا بر دلیلی که باو ظاهر شده باشد چنانچه حضرت
سیدة النساء ع را با حضرت مرتضی بود یا حضرت موسی را با حضرت هارون بود یا حضرت امام حسین را
با حضرت امام حسن ع بود و این قسم آزردگی با معصوم که بنا بر مقتضای بشریت یا ظهور دلیلی باشد هرگز موجب
فسق و طعن نمیشود و نه در عصمت خلل افتد و چون این قسم آزردگی در عصمت معصوم خلل نکند در عدالت و تقوی
غیر معصوم چه خلل خواهد بود و بطریق سؤال آورده بجوابش مشغول شده اما تقریر سؤال بنوعی ادا کرده که جوابش چیزی می تواند داد و اگر

که گفته اگر کسی گوید که شاید جماعتی از ابرار مرحمی را یا اصلح بحال مسلمین را خواسته باشند که قبر ردہند آن امر
چون نسبت بجماعه اهل البیت بی صرفه بود ایشان بمقتضای انسانیت وانکه آدمی مجبولست بآن که ضرر و حطه
خود را خواهد از ان جمله ابرار آزرده باشند و اظهار آزردگی کرده باشند و در کلام اهلبیت مخبان مشعر
بعدم رضا ازین جهت واقع شده باشد و از ان طرف مطلقا رنجش و عداوت نبوده باشد وجواب این سوال را
در کلام طویل ادا کرده که حاصلش اینست که چون حضرت امیر بمقتضای آیه تطهیر معصوم ست و اعلم بحقائق
شرعیه نشاید تا بر خلاف حق مخالفت ابرار نماید پس حال او با صحابه چون حال صلحای امت باشد و خود ما
در ین جواب نیز بچند وجه خلل ست اول آنکه حضرت زهرا نیز بمقتضای آیه تطهیر معصوم ست و علی هذا القیاس
حضرت امام حسین و حضرت امام حسن و حضرات ائمه معصومین پس نشاید که این اشخاص بر خلاف حق مخالفت معصومین
نمایند پس یا هر دو جانب حق باشد و اجتماع ضدین لازم می آید یا احد الجانبین معصوم نباشد
دوم آنکه در بعضی اوقات تقابل در میان اصوب و صواب میباشد و گاهی در صواب و خطا که بنظر ایشان
در حق مجتهد حکم صواب دارد پس خلاف حق در هیچ جانب نیست انتهی کلام المخالف **قوله** مقدمه هشتم
آزردگی باعتبار امور دنیا میان بزرگان باهم بسیار بوقوع آمده الی آخره **اقول** اعتقاد کافه
علمای شیعه از متقدمین و متاخرین در امثال این امور اینست که اگر کسی از امام زادگان یا امام در مقام انکار
امامت باشد و تا دم آخر بر همین عقیده فاسده باشد و توبه نکرده باشد قطعاً مخلد فی النار ست همچنین
در امور دنیا اگر امام را آزرده کرده باشد و امام عفو جرایم او نفرموده باشد یقینا محل لعن و طعن ست اما برادران
حضرت یوسف پس قرآن ناطق ست باینکه حضرت یوسف عفو فرموده قال الله تعالی حکایة عن یوسف
لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین واما امام زادگان پس اخبار و احادیث در حق
انها مضطرب و متعارض ست و هیچکدام را بر دیگری ترجیح نیست لهذا از ناسزا گفتن ایشان باز مانده ایم
بخلاف ثلثه که بتواتر از احادیث صحیحه متواتره اذیت رسانیدن ایشان مر جناب فاطمه و حضرت امیر المؤمنین را
و عفو نفرمودن ایشان مر انها را ثابت و بیزاری هر یک از ائمه واحداً بعد واحد از ایشان متحقق ست و از
ضروریات مذهب شیعه است که هر که منکر امامت یکی از ائمه باشد مخلد فی النار ست اگر چه علوی یا طلبی باشد و کتب
حدیث مانند کلینی و من لا یحضره از ین احادیث مملو اند و من شاء فلیرجع الیها و ایضا وجهی که نواصب برای
تعظیم و توقیر ابوبکر و عمر با وجودی که با حضرت پیمبر مطلقا قرابت نداشتند و اهانت و تحقیر و سب و لعن

ابوجهل یا وجود اینکه عم رسول خدا بود مقرر کرده اند شیعه اثنا عشری بری بر امیر و فی از ثلثه همان
[illegible] نموده اند پوشیده نماند که از جمله مسلمات میان اهل اسلام ست که آنچه از امور سمعیه باشد اوله قطعیه
[illegible] باشد اگر قطعی الصدور شده باشد تاویل آن نموده موافق قطعیات می سازند واگر قطعی نباشد گاه است
[illegible] می نمایند وگاه بعد تسلیم تاویل میسازند وازین قبیل باید انگاشت اینکه هرگاه بدلیل قطعی عقلی بثبوت
رسیده که حق سبحانه وتعالی جسم ومکانی نیست آنچه از سمعیات مثل قول حق تعالی ید الله فوق ایدیهم وجاء ربك
والملك صفا صفا ونحن اقرب الیه من حبل الورید میباشد تاویل مینمایند وهمچنین ست
حال تاویل آیات جبر واختیار که هر یک از مجبره قائلین بالاختیار تاویل میسازند وعلی هذا القیاس حج تاویل
اهل اسلام ست خصوص آیاتی را که دلالت بر صدور گناه مطلقا از انبیای قبل بعثت وبعد از ان میکنند
اگر سمعیات معارض قطعیات نباشد واجبست حمل آن بر ظاهر چه اگر چنین نباشد کتاب وسنت از معرض
حجیت ساقط میشود وارسال رسل ونصب امام عاری از فائده میگردد وهرگاه این دانسته شد پس طریقه فرقه
مرضیه اثنا عشریه نزد وسیم اسد شرفا ومکرمته درباب اخباری که متضمن وقوع ملال فیما بین معصومین خواه از
اصناف انبیا باشند وخواه اوصیا اگر بمرتبه قطعیه الصدور رسیده باشد تاویل آنست بطرف یکی از
وجوه سدیده من الالزام انه من قبیل ترك الاولی والتنبیه للغیر چنانچه باتفاق اهل اسلام
محمول ست بران منازعت ملکین نزدیک حضرت داود و اگر این نزاع فیما بین معصوم وغیر معصوم باشد
پس [illegible] خطا حملا علی الظاهر کما عرفت جزما بطرف غیر معصوم خواهند نمود وبعد ازینکه روایت نزاع
بمرتبه صحت رسیده باشد ومعهذا اگر این نزاع از قبیل انکار نبوت نبی و امامت وصی باشد ویا از قبیل جرح
وقتل ایشان ویا یکی از احفاد ایشان باشد ویا از قبیل غصب حقوق ایشان باشد وایشان همیشه
بطنا بعد بطن وحینا بعد حین از دست او تظلم نموده باشند واو برین عداوت مرده باشد واین همه
امور بطریق تواتر پیش ایشان به ثبوت رسیده باشد شبهه نیست که درینصورت تبرا نمودن ازو ولعن کردن
براو از جمله عبادات می انگارند وآنرا مکمل ایمان خود می شمارند ودرین باب باز ایشان هیچ وجه فرقی نمی نمایند
که او از اعمام خاتم النبیین باشد مثل ابی لهب وغیره چه جای آنکه وقتی که خصم ایشان یکی از بنی تیم وبنی عدی
که از [illegible] قبائل عرب بوده باشند چنانچه ابی بکر وعمر چون بنای گفتگوی ناصب بر اصول مقرره ایشان ست
اینها مجملی از اصول ایشان بیان کرده شد تا بالکلیه تشکیکات ناصب عداوت اهل بیت که از لعین [illegible]

لعین و امام المشککین عن اب عن جد بوراثت باو رسیده از محل اعتبار ساقط گردد **قوله** اول مناقشه که ادعا
بابت رفع منزلت حضرات ائمه بر منزلت خود و مخالفت و حسد انها نمودن الخ **اقول** اگرچه بعد ازین قاعده
کلیه آنفا تمهید یافت احتیاج این نیست که انسان باز در توضیح جواب چنین شبهات خود را مشغول سازد
لیکن نظر باینکه مبادا بعضی از جهال اجمال را حمل بر عجز نمایند گفته می شود که این حرف تو برای تو
مفید می افتاد که اول باثبات میرسانیدی که اصحاب ثلثه و اصحاب جمل و صفین معصوم بودند و چون
این بالاتفاق باطل است پس بهیچ وجه برای تو غیر از ندامت ثمره ندارد زیرا که دانستی که قاعده ممهده
مقتضی اینست که افعال و اقوال ناشایسته اینها محمول بر ظاهر خود باشند و همچنین آیات و احادیث نبوی
و قول صحابه که در مذمت انها وارد شده بحالها بدون تصرف و تاویل واجب العمل بخلاف انچه از اخبار
احاد و یا از آیات ظنیة الدلالة که بر خلاف مقتضای عصمت من ثبتت عصمتهم دلالت داشته باشد که
آن بالضرورت ماول و یا مطروح خواهد بود چنانچه بالاتفاق علمای اهل اسلام قاعده مقرر است که
انچه از آیات و احادیث که بر خلاف قطعیات دلالت داشته باشد یا می اندازند اگر قابلیت تاویل داشته باشند
والا ماول میسازند و هرگاه این بوضوح پیوست پس روایت حسد حضرت آدم با حوا چون از قبیل اخبار
احاد است میتواند شد که اصلا اعتنا بان نکنند یا اینکه بگویند که حسد ما دامی که آدم بمقتضای آن عمل ننماید از
قبیل ترک اولی است عموما یا برای انبیا خصوصا و یا اینکه بگویند که چون این حسد در بهشت و یا در عالم
ارواح بوده و آن دار تکلیف نیست پس شاید امثال چنین چیزها دران عالم از انبیا ممتنع نباشد و یا
اینکه بگویند که انها را غبطه شده و استعمال حسد بران مجاز گردیده والله یعلم **قوله** دوم آزردگی
حضرت موسی و حضرت هارون و تحقیر و اهانت به گرفتن ریش مبارک الخ **اقول** اول این که اصلا ایذا دلالت
ندارد و بر خصوص غضب و آزردگی ایشان و بر تقدیر تسلیم چرا نمیتواند شد که از هارون ترک اولی صادر شده باشد
و موسی چون مطاع لازم الاتباع هارون بود میرسید او را که بران ترک اولی مواخذه نماید آیا نمی بینی
که ولی را میرسد که بمقتضای حدیث نبوی واضربوا اذا بلغوا عشرا اطفال را ضرب و تادیب نمایند بر ترک
نماز که بالاتفاق بر اطفال ترک نماز حرام نیست و ایضا میتواند شد که این تادیب که از موسی در باب هارون
بعمل آمد که هارون مرتکب ترک اولی نشده باشد از قبیل ترک اولی باشد هر چند از دیگران در حق نبی موجب گناه
نمی بینی که اگر کسی با ستم ام المومنین زوجه رسول خدا را بجان صرکتها که ابوبکر گاهی طپانچه و گاهی الله زده

سو برا او بی مثل ابی بکر میخود لااقل حکم بفسق نموده می شد و از بزرگی ابو بکر چیزی نکاست وقس الامور الاخر
علی ذلک **قوله** سوم انکه در بحر المناقب که کتاب معتبر شیعه است از مناقب اخطب خوارزم در سبب تسمیه و تکنیه
حضرت مرتضی که بابو تراب است الخ **اقول** ظاهر ناصب بزعم باطل خود اخطب خوارزم را از علما و رواة
شیعه می انگارد و این زعم او ظاهر البطلان است چنانچه علما باین تصریح نموده اند پس صلاحیت ندارد
که بانچه از کتابها او مسطور باشد بر شیعیان احتجاج نماید و شیعه که از کتابهای اهل تسنن نقل مینمایند بنابر
الزام است بالجمله قطع نظر از انچه گفته شد روایات مکنی بودن آنحضرت بابی تراب در کتاب صحاح و غیر صحاح
ایشان و همچنین در کتب امامیه مختلف وارد شده پس انچه او از بحر المناقب نقل نموده متیقن الوقوع نباشد و بر
تقدیر یکه باشد پس جواب ان قبل ازین بتفصیل گذشت و هم جوابی که در باب موسی و هارون گفته شد همان جواب
اینجا هم میتواند شد کما لا یخفی **قوله** چهارم آنکه ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی که از عمده اخباریین امامیه است
از حضرت امام حسین ع روایت آورده انه کان یبدی الکراهة لما فعله اخوه الحسن ع من صلح معویة
و یقول الخ **اقول** ابن ابی الحدید معتزلی بعد ذکر بعضی از اراجیز که در جنگ جمل بعضی مجاهدین خوانده اند
این عبارت گفته ذکرها ابو مخنف لوط ابن یحیی فی کتاب وقعة الجمل و ابو مخنف من المحدثین
و ممن یری صحة الامامة بالاختیار و لیس من الشیعة و لا معدود من رجالها انتهی و بر تقدیر
تسلیم میگوییم قبل ازین بوضوح پیوست که هرگاه یکی از سمعیات مخالف اصول قطعیه باشد لابد است که یا طرح
کرده شود و یا ماول پس روایت ابو مخنف مسطور بر تقدیر تسلیم صحت نقل چون مخالف امامیه است از محل اعتبار
ساقط باشد اما اولا پس بجهت عصمت و ثانیا بجهت اینکه پیش امامیه مقرر است که هر یک از جناب ائمه
بانچه مامور بوده اند کرده اند پس امام حسین ع چگونه بر مصالحه امام حسن ع که بآن از جانب خدا و رسول خدا
مامور بودند زبان طعن می گشادند و ثالثا بجهت آنکه جناب امام حسن ع در محل احتجاج و عذر مصالحه بدلائل
واضحه وجوب آن را مبرهن ساخته پس حضرت امام حسین ع چگونه عذر آنحضرت را قبول نمیفرمودند و رابعا بجهت
انکه هرگاه این مصالحه و بیعت معویه اینقدر پیش امام حسین ع قبیح بود چرا خود با او بجنگ پیش نیامدند
و عقد مصالحه بستند و بعد اللتیا و التی میگوییم که بکرات بمعرض بیان آمد که امامیه بنای تبرا بر صحابه
ثلثه و احزاب ایشان منحصر در اذی نبود بلکه هر که منکر امامت ائمه اثنا عشر باشد امامیه برو لعن میکنند و همچنین
شخصی را که منکر یکی از ضروریات مذهب امامیه باشد چنانچه سایر اهل اسلام کافر و ملعون میدانند کسی را که منکر

یکی از ضروریات اسلام باشد قوله در عدالت و تقوی بالاولی محل نخواهد بود و هو المدعا و صحابه کرام را که با حضرت امیر
حضرت زهرا در باب فدک و غیره از رد گیها بوقوع آمده از همین قبیل بود الخ اقول مردود ست بآنکه اول عدالت
و تقوی که فرع ایمان ستفرع اصل ثابت باید نمود دوم آنکه باثبات باید رسانید که میان معصوم مخالفت هیباشد
چه ما سید این را قبول نمیدارند و آنچه در محل استدلال بدان ذکر نمودی مقدوح ست چنانچه دانستی و مخالفت و عداوت
بلکه محاربه میان اصحاب ثلثه و عائشه و طلحه و زبیر باجماع ثابت ست سوم آنکه باثبات باید رسانید که مخالفت ابو بکر
و عمر و عائشه و طلحه و زبیر و معاویه با جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب مثل مخالفت معصومین بوده الا بینه نه
شد که بعضی از انواع مخالفت مثل آن که از رهگذر ترک اولی باشد مضر بعصمت نباشد و بعضی از انواع آن منجر بفسق
و کفر بود و این ما ثلت ببداهة عقل باطل ست چه ما میدانیم که مخالفت جناب فاطمه با حضرت علی و مخالفت جناب
امام حسن با امام حسین و موسی و هارون بر تقدیر تسلیم و التزام ما لا یلزم مثل مخالفت ابی بکر ست با عائشه وقت
طپانچه و لگدزدن بلکه کمتر از آن و مخالفت ایشان با علی هرگز مثل مخالفت ابی بکر با عائشه نبود بالضرورة والبداهة
کدام عاقل تجویز این خواهد کرد که مثل مخالفت ابی بکر ست با عائشه مخالفتی که منجر شود بکشیدن بعنف از خانه کسی را که
نفس پیغمبر و برادر آن حضرت باشد و او بگوید که بچه جرم خون مسلمانی را حلال میدانید و کسی مطلق اعتنا بحال او
نکند و همچنین نوبت بجایی رسد که سر دروازه بضعه رسول در حالتی که آن بضعه و صبی و زینب نبی بالاتفاق و دو سبط
رسول در خانه باشند برای گرفتن بیعت بجبر از کسیکه بمنزله هارون و نبی فائض باشد هیمه جمع کنند تا خانه و ما فیها
بسوزانند و باز باین اقتصار نانموده آنچه رسول خدا ببضعه خود که حق سبحانه و تعالی به پاکیزگی و عصمت او گواهی داده
و جناب نبوی در حق او سیده نساء عالمین فرموده و مرتبه او فوق مرتبه مریم بنت عمران یا مساوی آن بالاتفاق
بوده عطا نموده باشد یا بمیراث باو رسیده باشد بحیلها و زند رسد غلبه بستانند و آنرا از مقتضیات اجتهاد
خود قرار دهند و او را بمرتبه تنگ رسانند که از دنیا از ایشان آزرده و غضبناک برود و عهد نماید که الیشان پیش خدا
و رسول از ان ها تظلم نماید و همچنین نوبت بجایی رسد که با کسیکه بالاتفاق پیغمبر خدا در حق او فرموده یا علی
حربک حربی و علی مع الحق و الحق مع علی محاربه نمایند و در قتل کردن او هیچ وجه قصور نسازند و آنرا
از جمله اجتهاد شمارند و کسی بپرسیدن هم نرسد که این چه فعل با شیعیان از پیش خود می بافند بلکه بمراتب زیاده از این
آنچه گذشته در کتب معتبره سنیان موجود ست اگر خوف تطویل نبود تفصیل با ذکر اسامی کتب در اینجا اضعاف
این مذکور گشته بیان مینمود و اگر معهذا کسی را شکی و ریبی باشد رجوع نماید بکتابی که بحمد الله تعالی و توفیقه با کمال

بسط و تفصیل با دلائل و براهین جانبین و ترجیح مذهب امامیه درین اوان بمنصه ظهور رسید و الله الهادی من یشاء
قوله دوم آنکه در بعضی اوقات تقابل درمیان اصوب و صواب نیز پیدا شود و گاهی در صواب و خطا که نظر بدین وجه
مجتهد حکم صواب دارد پس خلاف حق در هیچ جانب نیست اقول پوشیده نماند که اگر دو کس باشند که یکی از ایشان امری
مندوب را بجا آرد و دوم ترک نماید این را بعکس تا حال تعبیر بمخالفت ننموده و لئن تنزلنا عن ذلك فنقول
اگر تمنای این دارید که ثابت نمائی که مخالفتی که میان اصحاب ثلثه و اصحاب جمل و اصحاب صفین و میان علی ابن ابی طالب
علیه السلام بوده مثل فعل مندوب و ترک سنت هر چند نوبت باباحت سفک دماء بلکه نوبت بالحاد و تکفیر
و تبرا رسیده باشد پس باید که دلیلی و برهانی برین بیارید و هرگاه این را باثبات رسانید بعد ازین برهان
واضح ثابت نمائید که این اباحت سفک دماء و لعن و طعن مندوب مثل اباحت خوارج و اصناف مشرکین خون
مسلمانان را نیست بلکه آن حرام است و این مندوب مهذا و نیستی که بازه در عالم تقدیر برای تو بهره غیر از خائب
و خاسر بودن نیست چه مراد تو وقتی حاصل می شد که بنابر قواعد امامیه اصحاب ثلثه مستحق لعن نباشند و این امر
چون از ممتنعات است این آرزو نیز محال را آرزو خواهی بود **قال الناصب علیه ما علیه** مقدمه نهم هر عاقل
چون بوجدان خود رجوع کند و حال دیگران را هم تجربه نماید بیقین میداند که در اوقات بسیار او را بسبب
واردات مدهشه یا بسبب الف و عادت غفلت از مقررات و مسلمات بلکه بدیهیات هم رو میدهد و بتخلف
آن حرکتی و کلامی از وی بصدور می‌آید و در بعضی اوقات این غفلت مستمر میماند و در بعضی دیگر زود متنبه شده بمعلومات
خود عود میکند و این غفلت از لواحق بشریت است که نبی و غیر نبی و معصوم و غیر معصوم و ولی و غیر ولی و متقی و غیر متقی را
عام و محیط است اینقدر هست که انبیاء را از پیشگاه حضور خداوندی زود متنبه میسازند و در غفلت مستمره
نمیگذارند و دیگران را این تنبیه قریب لازم نیست دلیل این دعوی از قرآن مجید و سنت پیغمبر آیات و
روایات بی شمار است اول آنکه حضرت موسی را چون از شجره ندای انا الله رسید و بیقین معلوم فرمودند
که تجلی الهیست که کلام میفرماید و امر بالقای عصا مینماید و درینحالت اصلا خوفی و خطره از هیچ مخلوق
نباید کرد که حضور قادر ذو الجلال و حفیظ با کمال است باز چون عصا خود را بصورت مار متحرک دیدند
بی اختیار فرار نمودند و اصلا پس پشت ندیدند تا آنکه در عین کلام تنبیه واقع شد که لا تخف انی
لا یخاف لدی المرسلون دوم وقت مقابله بساحران فرعون که بموجب وعده صادقه الٰهی یقین داشتند
که ما را غلبه براینها خواهد شد قوله تعالی بآیاتنا انتما و من اتبعکما الغالبون باز چون ساحران

ساحران بهیبت مجموعی سنها و عصاها را انداختند و شور و شغب نمودند بی اختیار خوفی در دل
حضرت موسی بهم رسید قوله تعالی فاوجس فی نفسه خیفة موسی قلنا لا تخف انك انت الاعلی سوم
در وقت مراجعت از طور و اطلاع بر گوساله پرستی قوم خود و گمان آنکه حضرت هارون در نهی عن المنکر و ازالهٔ این
بدعت تقصیری فرموده باشند و ثوران غضب حقانی برین کار انقدر استیلا و غفلت شد که اصلا بخاطر ایشان نماند
که حضرت هارون معصوم است و پیغمبر است و از معصوم و پیغمبر رضا بکفر و مداهنت درین امر عظیم چه قسم خواهد شد
چهارم در وقتی که با خضر عهد بستند که اصلا در ماجریات شما سوال نخواهم کرد چون امر عجیب دیدند آن
عهد بخاطر ایشان نماند و بانکار پیش آمدند پنجم حضرت ابراهیم با وصف دانستن کفر قوم لوط و استدعای
عذاب بر آنها و اعتقاد آنکه حکم الهی را نتوان صرف کرد در شفاعت آن مجرمان مجادله آغاز نهادند قوله
تعالی فلما ذهب عن ابراهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابراهیم لحلیم
اواه منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربك وانهم آتیهم عذاب غیر
مردود ششم آنکه حضرت پیغمبر ما در مسجد مقدس نبوی معتکف بودند و وقت عشا که مردم بعد از نماز از مسجد بدر رفتند
و مسجد خالی شد حضرت صفیه زوجه مطهره آنجناب برای زیارت ایشان آمدند تا مدتی دراز نشستند و خواستند
که بخانه خود باز گردند چون شب بسیار رفته بود حضرت پیغمبر همراه ایشان برآمدند تا بخانه رسانند و درین اثنا
دو کس از زمرهٔ انصار که اهل ایمان و اخلاص بودند در اثنای راه پیش آمدند چون دیدند که آنجناب و زنی همراه ایشان
است یک سو شدند و خواستند که زود گذشته روند آنجناب بایشان فرمودند که باشید و بشنوید که این زن صفیه است
یعنی زوجهٔ من است آنها عرض کردند که یا رسول الله سبحان الله از ما چه توقع بود که چه گمان میکردیم آنجناب
فرمودند که شیطان دشمن آدمی است ترسیدم که مبادا در دل شما ظن فاسد و گمان بد القا نماید پس معلوم شد با وجود
اعتقاد عصمت آنجناب ممکن بود که بسبب همین ایحالت که نسبت بعامهٔ ناس محل تهمت است در دل ایشان توهم صدور
ذنب از آنجناب پیدا می شد و منافی ایمان و اعتقاد عصمت نبود هفتم آنکه اخبار بین امامیه قاطبه روایت کرده اند
عن ابی حمزة الثمالی عن علی بن الحسین علیه السلام قال ابو حمزة قال لی علی بن الحسین كنت متكيا
على الحائط وانا حزين متفكر اذ دخل علی رجل حسن الثياب طيب الرائحة فنظر فی وجهی ثم قال
ما سبب حزنك قلت اتخوف من فتنة ابن الزبير فتبسم ثم قال هل رأيت احدا خاف الله
فلم ينجه قلت لا ثم قال هل رأيت احدا سأل الله فلم يعطه قلت لا ثم نظرت فلم ار قدامی احدا

فعجبت من ذلك فاذا بقائل اسمع صوته ولا ارى شخصه يقول يا اهل هذا المحضر دربین قصه
حضرت امام را این دو سخن که معلوم هر مومن ست بسبب شدت خوف غفلت بود تا آنکه خضر او را تنبیه و تذکیر نمود
پس اگر مثل این حالات مستمره بعضی صحابه را نسبت باهل بیت یا بعضی اهل بیت را نسبت بصحابه و داد
و از ملاحظه فضائل و مناقب همدیگر غافل کرده باشد چه عجب و کدام استبعاد و چرا محل طعن و تشنیع باشد قوله
مقدمه نهم هر عاقل چون بوجدان خود رجوع کند و حال دیگران را هم تجربه نماید بیقین میداند که در اوقات بسیار الخ
اقول از کمال شقاوت و بی ادبی ست که انسان برای غرض فاسد خود که اظهار برائت چند کس از اهل معاصی باشد
حیله و چاره جوید که اگر تمام شود لازم آید که هیچ یک از اشرار خواه فجار باشند و خواه کفار مستحق ذم و عتاب
نباشند و انبیا و اوصیا محل مدح و ستایش نمانند تفصیل این اجمال آنکه چنانچه بسبب مقتضای بشریت در بعضی افعال
انسان را معذور داشته اند همچنین بعضی افعال مستحق ذم و عتاب در دنیا و خلود نار در آخرت گردانیده اند
اینجاست که افعال ایشان بعد از این که منقسم میشود بطرف اختیاری و اضطراری اختیاریهای آن متصف باحکام
مشهوره میشود که واجب و حرام و مندوب و مکروه و مباح باشد و لوازم آثار هر یک از آن از مدح و ثواب و ذم و عقاب
و بحسب آن مترتب میشود پس حق سبحانه و تعالی اگر کسی را چشم بصیرت داده باشد باید بدیده انصاف ببیند و فرق کند
میان افعال انسانی و تمیز دهد میان احکام آنها و حال حرام را مثل حال مکروه و مندوب را مثل واجب انگارد و
مباحات را در پایه خود نگاه دارد تا فهمد که حال نمرود و شداد و ابوجهل و دیگر فراعنه است مثل حال انبیا
و اوصیا که جناب حق سبحانه و تعالی گواهی بعصمت و طهارت ایشان داده و اهل اسلام بر عصمت و طهارت بعضی
از ایشان اتفاق نموده اند شود و تعیین شرائع و انزال کتب و ارسال رسل همه عبث و بیجا گردد و هرگاه این فرق دانسته
شد پس الحال بنظر انصاف ملاحظه باید نمود که آیا حال فرعون و افعال ناشایسته او مثل حال حضرت موسی علیه السلام
در باب خوف از عصا و نحو ذلک میتواند شد که هیچ مسلمانی تجویز کند و بگوید که آنچه فرعون میگفت و میکرد بمقتضای
بشریت او از سهوی و غفلتی عارض شده که اصلا با وجود تذکار دیگران متنبه نگردید و همچنین کلام جاری میشود در باب
نمرود نسبت حضرت ابراهیم و حال ابی جهل نسبت نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شکی نیست که هر که التزام این امر خواهد نمود
از زمره اهل اسلام بیرون خواهد گردید فلا کلام لنا معه و هرگاه چنین باشد پس کسی که خوف خدا و رسول داشته باشد
قول عباد مذهب را چرا نمی بیند و تامل نمینماید که جناب امیر المومنین علیه السلام در معرض تذکار و احتجاج در خطب و
مراسلات و دیگر از اصناف خطابات هیچ دقیقه از دقائق نامرعی نگذاشته پس اگر با وجود این کسی قائل بعدم تنبه فرا

فراعنه امت شوند و برای نمانده‌ها و غفلت را وسیله نجات بسازند چرا در باب ابولهب که از اشراف عرب بود و قرابت قریبه
با جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله داشت بذل جهد نمینماید و برای خود این سعی مشکور را وسیله نجات نمیسازد و آیا
هیچ عاقل افعال غاصبین حق اهل‌البیت علیهم السلام را بعد از اینکه جناب امیر علیه السلام در مجالس و محافل مخلصین با
اصحاب او بآیات و احادیث و دیگر فضائل احتجاج بر حقیت آنحضرت نموده باشند حمل بغفلت نماید و از جمله آنچه فرموده‌اند بذکر
حدیث مناشده که در طرق مخالف و موالف بتفاوت یسیر مسطور است و به نسبت تمام آنچه از آنحضرت و اصحاب او بروز یافته
نسبت قطره به بحار دارد اکتفا مینماید پس باید دانست که روایت نموده است ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه در کتاب
خود و او از جمله اعیان و ائمه ایشان است و هم روایت نموده آن را عالمی که ملقب است بصدر الائمه اخطب خطبای خوارزم
در کتاب خود که اربعین است از امام طبرانی که او میگفت حدیث کرد مرا سعید الرازی و او گفت که حدیث کرد مرا محمد بن حمید و او
گفت که حدیث کرد مرا زافر بن سلیمان و او گفت که حدیث کرد مرا حارث بن محمد از ابی طفیل عامر بن واثله که او گفت بودم من
در روز شوری بر در دروازه که اصوات در میان شوری مرتفع گردید پس شنیدم که علی بن ابیطالب علیه السلام میگفت که مردمان بیعت
نمودند ابی بکر را و من قسم بخدا اولی و احق بودم بخلافت از وی و اطاعت او نمودم نظر باینکه اگر من بیعت نکنم در باب
پرخاش را مفتوح سازم و قوم کافر شوند و بعضی از ینها بعضی را بقتل رسانند و بعد از ین چون ابوبکر از ین جهان رفت
و عمر را خلیفه ساخت من اولی بخلافت بودم از او پس شنیدم و اطاعت کردم بخوف آنکه اگر اطاعت نکنم کافر شوند
و الحال شما میخواهید که بعثمان بیعت نمائید پس من اطاعت نمیکنم و بدرستیکه عمر گردانید مرا ششم پنج کسان و نه دانست
فضل مرا و اینها نمیدانند فضیلت مرا خیال کرده‌اند که من و ایشان در فضائل و کمالات در درجه مساوات ایم قسم بخدا
اگر خواهم تکلم نمایم در بیان فضیلیات خود او اکنم به حیثیتیکه هیچ از عرب و عجم و معاهد و مشرک نتواند که یک خصلت از خصال
مرا رد نماید و بعد از آن گفت که قسم میدهم شما را ای پنجکسان از شما غیر از من کسی هست که عم او حمزه بن عبد المطلب باشد
گفتند نه فرمود آیا در میان شما کسی هست غیر از من که برادر او باشد المزین بالجناحین یطیر مع الملائکة فی الجنة
گفتند نه فرمود آیا از شما کسی هست که تکون له زوجة مثل زوجتی فاطمة بنت رسول الله سیدة نساء هذه
الامة گفتند نه باز فرمود آیا احدی از شما هست که له سبطان مثل الحسن والحسین سبطا هذه الامة ابناء
رسول الله غیر از من گفتند نه پس فرمود آیا از شما کسی هست که قتل مشرکی قریش قبلی گفتند نه باز فرمود آیا کسی از شما هست
که وحد الله تعالی قبلی گفتند نه باز فرمود که آیا از شما کسی هست که صلی القبلتین قبلی گفتند نه باز فرمود آیا از شما کسی
هست که غسل رسول داده باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود آیا از شما کسی هست که سکن المسجد یمر فیه جنبا غیر از

گفتند نه بار فرمود آیا کسی از شما هست که ردت علیه الشمس بعد غروبها حتی صلی العصر غیر از من گفتند نه بار فرمود
آیا کسی از شما هست که قال رسول الله حین قرب الیه الطیر واعجبه اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل
معی من هذا الطیر فجئت وانا لا اعلم ما کان من قوله فدخلت فقال الی والی یا رب غیر از من گفتند نه بار فرمود
آیا کسی از شما هست کان اقتل المشرکین عند کل شدیدة تنزل برسول الله منی گفتند نه بار فرمود آیا از شما کسی هست
اعظم عناء عن رسول الله منی حین اضطجعت علی فراشه ووقیته بنفسی وبذلت مهجتی دونه غیر از من گفتند
نه بار فرمود آیا در میان شما کسی هست که یأخذ الخمس غیر از من و غیر از فاطمه گفتند نه بار فرمود آیا در میان شما کسی هست که
له سهم فی الخاص و سهم فی العام غیر از من گفتند نه بار فرمود آیا کسی هست در میان شما یطهره کتاب الله غیری حتی
سد النبی ابواب المهاجرین جمیعا وفتح بابی حتی قام الیه عماه حمزة والعباس وقالا یا رسول الله سددت
ابوابنا وفتحت باب علی فقال النبی والله ما انا فتحت بابه ولا انا سددت ابوابکم بل الله فتح بابه وسد
ابوابکم گفتند نه بار فرمود آیا در میان شما کسی هست که تمم الله تعالی نوره من السماء حتی قال فآت ذی القربی حقه گفتند
اللهم لا بار فرمود آیا از شما کسی هست که ناجی رسول الله ستة عشر مرة حین نزل جبرئیل یا ایها الذین امنوا
اذا ناجیتم الرسول الخ غیر از من گفتند بار فرمود آیا در میان شما کسی هست که ولی غمض رسول الله غیر از من
گفتند نه بار فرمود آیا در میان شما کسی هست که آخر عهده برسول الله حین وضعه فی حفرته گفتند نه و دیگر روایت
از صدر الائمه مرویست که او باسناد خود از ابی ذر در بین مناشده زیاده برانچه نوشته شد روایت نموده و آن این است
که جناب امیر علیه السلام فرمودند که فانشدتکم الله هل تعلمون معاشر المهاجرین والانصار ان جبرئیل
اتی النبی فقال یا محمد لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی الا علی هل تعلمون کان هذا قالوا اللهم نعم قال
فانشدکم الله هل تعلمون ان جبرئیل نزل علی النبی صلعم وقال یا محمد ان الله تعالی یامرک ان تحب علیا
وتحب من یحبه فان الله یحب علیا ویحب من یحبه قالوا اللهم نعم وقال فانشدکم الله هل تعلمون
ان رسول الله قال لما اسری بی الی السماء السابعة ورفعت الی رفارف من نور ثم رفعت الی حجب من
نور فوعدنی الجبار لا اله الا هو شیئا فلما رجعت من عنده نادی منادی من وراء الحجب نعم الاب
ابوک ابراهیم ونعم الاخ اخوک علی فاستوص به اتعلمون معاشر المهاجرین والانصار کان هذا
ام لا فقال من بینهم ابو محمد یعنی عبدالرحمن بن عوف سمعتها من رسول الله والا فصمتا قال هل
تعلمون ان احدا یدخل المسجد جنبا غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم الله ان الله ابواب المسجد

المسجد سدها وترك بابي قالوا اللهم نعم قال هل تعلمون اني كنت اذا قاتلت عن يمين رسول الله
قال انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي قالوا اللهم نعم قال فهل تعلمون ان رسول الله
حين اخذ الحسن والحسين جعل رسول الله يقول هي يا حسن فقالت فاطمة ان الحسين اصغر واضعف ركنا
منه وانت تقول هي يا حسن فقال لها رسول الله الا ترضين ان اقول انا هي يا حسن ويقول جبرئيل هي
يا حسين فهل لخلق منكم مثل هذه المنزلة نحن الصابرون ليقضي الله في هذه البيعة امرا كان مفعولا
ثم قال وقد علمتم موضعي من رسول الله القرابة القريبة والمنزلة الخصيصة وضعني في حجره
وانا وليد يضمني الى صدره ويلفني في فراشه ويمسني جسده ويشمني عرفه وكان يمضغ الشيء ثم يلقمنيه
وما وجد لي كذبة في قول ولا خطلة في فعل ولقد قرن الله به من لدن ان كان فطيما اعظم ملك من
ملائكته يسلك به طريق المكارم ومحاسن الاخلاق عامة ليله ونهاره ولقد كنت اتبعه اتباع الفصيل
اثر امه ويرفع لي كل يوم علما من اخلاقه ويامرني بالاقتداء به ولقد كان يجاور في كل سنة بحراء
فاراه ولا يراه غيري ولم يجمع بيت يومئذ في الاسلام غير رسول الله وخديجة وانا ثالثهما
ارى نور الوحي والرسالة واشم ريح النبوة ولقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه
فقلت يا رسول الله ما هذه الرنة فقال هذا الشيطان قد ايس من عبادته انك تسمع ما اسمع
وترى ما ارى الا انك لست نبيا ولكنك وزير وانك لعلى خير ولقد كنت معه لما اتاه
الملأ من قريش فقالوا له يا محمد انك قد ادعيت عظيما لم يدعه اباؤك ولا احد من بيتك
ونحن نسألك امرا ان اجبتنا اليه واريتناه علمنا انك نبي ورسول وان لم تفعل علمنا انك ساحر
كذاب فقال لهم وما تسألون قالوا تدعو لنا هذه الشجرة حتى تنقلع بعروقها وتقف بين يديك
فقال ان الله على كل شيء قدير فان فعل الله ذلك لكم اتؤمنون وتشهدون بالحق قالوا نعم قال
فانا ساريكم ما تطلبون واني لاعلم انكم ما تفيئون الى خير وان فيكم من يطرح في القليب ومن
يحزب الاحزاب ثم قال يا ايتها الشجرة ان كنت تؤمنين بالله واليوم الاخر وتعلمين اني رسول الله
فانقلعي بعروقك حتى تقفي بين يدي باذن الله فوالذي بعثه بالحق لانقلعت بعروقها وجاءت
ولها دوي شديد وقصف كقصف اجنحة الطير حتى وقفت بين يدي رسول الله مرفرفة
والقت بغصنها الاعلى على رسول الله فعلت ببعض اغصانها على منكبي وكنت عن يمينه فلما

... القوم الى ذلك فقالوا علوا واستكبارا فمرها فليأتك نصفها ويبقى نصفها فامرها بذلك فاقبل
نصفها كاعجب اقبال واشده دويا وكادت تلتف برسول الله فقالوا عتوا فمر هذا النصف
فليرجع الى نصفه كما كان فامره رسول الله فرجع فقلت انا لا اله الا الله انى اول مومن بك
يا رسول الله واول من امن بان الشجرة فعلت ما فعلت بامر الله تصديقا لنبوتك واجلالا لكلمتك
فقال القوم كلهم انك ساحر كذاب عجيب السحر خفيف فيه وهل يصدقك فى امرك الا مثل
هذا يعنينى وانى لمن القوم الذين لا تاخذهم فى الله لومة لائم سيماهم سيما الصديقين وكلامهم
كلام الابرار عمار الليل ومنار النهار متمسكون بحبل الله القران يحيون سنن الله وسنن رسوله لا يستكبرون
ولا يعلون ولا يفسدون قلوبهم فى الجنان واجسادهم فى العمل قال الناصب عليه ما عليه مقدمه دوم
فضيلت عام را بسبب نبودن فضيلت خاص از نظر ساقط نبايد كرد و مراعات حق آن فضيلت عام را از دست
نبايد داد و اين مقدمه ثابت ست عقلا و نقلا اما عقلا پس بديهى ست كه انتفاى خاص مستلزم انتفاى عام نميشود مثل
انتفاى انسان و انتفاى حيوان پس چون عام منتفى نشد ثابت شد لعدم الواسطة بين النفى والاثبات وچون ثابت
شد لوازم آن نيز ثابت شد تحقيقا لمعنى اللزوم و لهذا گفته اند كه اذا ثبت الشئ ثبت بلوازمه واما نقلا
پس اهل كتاب را كه داخل در اهل ملت اند در احكام بسيار ترجيح داده اند بر غير اهل كتاب مثل اكل ذبيحه و نكاح
زنان ايشان و جز اين همين كه هرچند فضيلت خاص يعنى ايمان به محمد صلى الله عليه وسلم در ايشان مفقود ست ليكن
ايمان مطلق بانبيا دارند و اين مقتضى امتياز ايشان ست اگر كسى اين معنى ندارد و عرب را در كفارت بر عجم ترجيح
داده اند نظر بآن كه اولاد حضرت اسمعيل اند كو كفارت قريش نه اند تا باشند و قريش را بر ساير عرب ترجيح داده اند
و بنى هاشم ... نباشند در گرفتن خمس و حرمت زكوة و على هذا القياس در شريعت اين مقدمه در جابجا بسيار ملحوظ
... ست اگر خوف اطالت نميبود بتفصيل جزئيات آن پرداخته مى شد و قطع نظر از آن كه اين مقدمه بدلائل عقليه
... ثابت كرده شود مسلم ست نزد فرقه اماميه نيز زيرا كه نزد ايشان اولاد على بودن فضيلتى ست مشترك در
... همه ايشان چنانچه در كتب ايشان مصرح ست حالانكه بعض علويه منكر امامت ائمه وقت خود
... اين فضيلت عام كه علوى بودن ست بيرون نمى روند بانتفاى فضيلت خاص كه اعتقاد امامت جميع ائمه ست
... على بودن خود را شيعه على گفتن منقبتى ست عظيم كه منكران امامت ائمه را نيز بسبب اين منقبت بد گفتن
... نزد ايشان جائز نيست اما مطلب اول پس از آن جهت كه محمد بن الحنفيه پسر حضرت امير دعوى امامت

امامت برای خود نمود و منکر امامت امام زین العابدین شد و پرخاش کرد تا آنکه نوبت محاکمه به حجر الاسود رسید و حجر الاسود
برای امام زین العابدین گواهی داد لیکن محمد بن الحنفیه تا آخر عمر از آن دعوی دست بردار نشد و مختار را نائب خود ساخت
و بشیعه کوفه در باب خلافت او نامها نوشت و بر قتال اهل شام و کین خواهی حضرت امام حسین او را منصوب فرمود و مختار
بعد از فتح سرهای امرای شام را با فتحنامه و سی هزار دینار نزد محمد بن حنفیه فرستاد نه بخدمت امام زین العابدین و آنحضرت
وقت رحلت پسر خود ابوهاشم را وصیت امامت فرمود و اعتقاد کیسانیه در حق محمد بن حنفیه و پسرش ابوهاشم
از اعظم تقیه در کتب ایشان باید دید خصوصا در مجالس المؤمنین و نیز از آنجمله است که زید شهید دعوی امامت
برای خود کرد و خروج نمود بشمشیر و گفت که امام همان است در میان اهل البیت که آشکارا بشمشیر خروج کند نه آنکه
خود را پنهان دارد و منکر امامت امام محمد باقر شد چنانچه قاضی نور الله و دیگر شیعه از ابوبکر حضرمی در مجالس
و غیره نقل کرده اند و سلسله امامت و این دعوی در اولاد او جاری ماند یحیی در عهد متوکل نیز خروج کرده ادعای
امامت شدند و اعتقاد شیعه در حق این اشخاص نیز در کتب ایشان مسطور و مذکور است و همه را بخوبی یاد میکنند
و واجب المحبة می انگارند بلکه از حضرت امام جعفر نص صریح در مناقب زید شهید نقل میکنند که بعد از شهادت او
فرمود اشرکنی الله فی تلک الدماء والله زید عمی هو واصحابه شهداء مثل ما مضی علی علی بن
ابی طالب واصحابه رواه الشیخ ابن بابویه فی الامالی عن فضل بن یسار و قاضی نور الله در مجالس المؤمنین
نیز در احوال فضل بن یسار این روایت کرده و نیز از آنجمله است که هر پنج پسر حضرت امام جعفر صادق یعنی محمد و اسحق
و عبد الله و موسی و اسمعیل در باب امامت خلاف کردند عبد الله افطح برادر حقیقی اسمعیل بود و مادر ایشان فاطمه بنت
حسین بن الحسن بن علی و اسمعیل اکبر اولاد امام جعفر بود و بحضور ایشان فوت شده بدعوی وراثت اسمعیل بعد
از جعفر دعوی امامت نمود بموجب نص حضرت امام که ان هذا الامر فی الاکبر ما لم یکن به عاهة و اسمعیل را
هم حضرت جعفر را او داده بود و نماز جنازه هم او خوانده و ورقه که نوشته و انگشتری ایشان را او گرفته حضرت
امام وصی امانت ها نیز او را فرموده و محمد نیز دعوی امامت برای خود نمود و سندش آنکه حضرت امام محمد باقر بحضرت جعفر
فرموده در کودکی او که بعد از این پسر خواهد شد که او را محمد نام خواهی کرد و او امام خواهد [illegible] بدامامت
اسمعیل و اعقاب او با امامت اسحاق و موسی [illegible] امامت [illegible] بعد از امام علی رضا [illegible] خود [illegible]
شیعه امامت ایشان بوده و بعد از امام تقی موسی بن محمد نیز دعوی امامت [illegible]
و بعد از امام حضرت علی نقی جعفر بن علی دعوی امامت برای خود نموده و کسانی که [illegible]

حماریه لقب گذاشته و چون امام حسن عسکری وفات یافتند جعفر تقویت گرفت در دعوی خود و گفت که حسن بن علی خلف نگذاشته و در امام شرطست که البته خلف داشته باشد پس قائلین به امامت حسن نیز اکثر بجعفر رجوع آوردند از انجمله حسن بن علی بن فضال است که از مجتهدین و محدثین و معتبرین شیعه است و بعد از جعفر بن علی پسر او علی بن جعفر و دختر او فاطمه بنت جعفر بشرکت دعوی امامت نمودند و کسانی که معتقد امامت حسن بن علی العسکری اند نیز یازده فرقه اند بالجمله مخالفات این صاحبان باهم و انکار امامت یکدیگر از آن قسمی چیزی نیست که توان پوشید مصرع نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها خصوصا در میان امام حسن عسکری و جعفر بن علی بابت امامت مطاعنت و نسبت بفسق و ارتکاب کبائر نیز واقع شده چنانچه شیعه خوب میدانند پس با وصف اینهمه این بزرگواران را بجهت انتسابی که با حضرت امیر دارند مقبول و واجب التعظیم والمحبة می انگارند و از مخالفات و مشاجرات فیما بین خود ها چشم پوشی و اغماض مینمایند و اما مطلب ثانی پس از انجهت که مختار ثقفی بالاجماع منکر امامت امام زین العابدین بود و مصدر افعال شنیعه شده بود از انجمله آنکه پسر صلبی حضرت امیر المومنین را که عبد الله نام داشت در کوفه بقتل رسانید و دیگر قبائح و شنائع از وی بسیار بظهور رسیده و با وصف اینهمه قاضی نور الله در احوال مختار از علامه حلی نقل نموده که در حسن عقیده او شبهه نیست غایة الامر چون بر بعضی از اعمال او اعتراض داشته اند او را بذم و شتم تناول نموده اند و حضرت امام محمد باقر بر اینمعنی اطلاع یافته شیعه را از تعرض مختار منع نمود که او کشندگان پدر انگشت و مبنای این ارشاد آن کلام پس معلوم شد که چون شخصی خود را شیعه علی گفت و با آنجناب انتساب پیدا کرد هرچه نکند باشد مقبول است او را بذم و شتم تعرض نمودن حرام است و نیز از انجهت که نزد اثنا عشریه روایات بنی فضال و دیگر واقفیه و ناووسیه مقبول است و ایشان را نیز بلعن و طعن جائز ندارند بنا بر آنکه محب علی بودند و خود را شیعه علی می گفتند هرچند منکر امامت ائمه بسیار بودند و چون این مقدمه ثابت شد پس اهل سنت میگویند که محمد را بجای علی فرض باید کرد و محبت و ایمان به محمد را بجای محبت و اعتقاد امامت علی باید داشت و اقارب و ازواج و اصحاب محمد را از مهاجرین و انصار بجای اولاد علی فرض باید کرد و کسانیکه دعوی محبت محمد صلی الله علیه وسلم و ایمان به او مینمودند و جهاد دشمنان محمد صلی الله علیه وسلم و خدمت ازواج مطهرات و خاندان او بجا آوردند گو با وصف انکار قدری ناشناسی صدور اعمال شنیعه و افعال قبیحه بجای مختار و بنی فضال باید گذاشت و باهم موازنه باید کرد بلا شبهه ازواج و اصحاب که منکر خلافت حضرت امیر بودند در ابتدا و با وی پرخاش نمودند مثل عائشه و طلحه و زبیر بلکه خلفای ثلثه نیز بزعم شیعه در پله محمد بن حنفیه و زید شهید و عبد الله افطح و جعفر

وجعفر بن علی و علی بن جعفر و فاطمه بنت جعفر خواهند افتاد و معویه و عمرو بن العاص در پله مختار و بنی فضال و فرقه واقفیه خواهند شد و اگر گویند که محبت علی و شیعیت علی تاثیری دارد که صاحبان از لعن و طعن محفوظ میشوند گو امامت ائمه را منکر شوند و بانها پرخاش نمایند و انها را بد گویند و محبت محمد صلی الله علیه و سلم و خود امامت وشمردن انقدر تاثیر ندارد که صاحب آن با وجود انکار امامت علی و پرخاش با وی از لعن و طعن محفوظ گردد گوئیم که این امر دو سبب بیرون نیست یا محمد صلی الله علیه و سلم قصوری دارد از درجه علی یا علی فوقیت دارد از درجه محمد صلی الله علیه و سلم و این هر دو شق نزد شیعه باطل است که نزد ایشان مساوات محمد و علی در درجه ثابت است چنانکه در باب نبوت گذشت و علی منقبت محمد صلی الله علیه و سلم که نبوت است بر منصب علی که امامت است علاوه برین مساوات است و لهذا در جمیع کتب شیعه امامت را نیابت نبی گفته اند و چون این مقدمات عشره خاطر نشین شد استنتاج نتیجه باید نمود والله الموفق و الهادی الی المقاصد بن المبادی قوله مقدمه هفتم فضیلت عام را بسبب بعدن فضیلت خاص الی آخر المقدمه اقول معلوم نیست که چون قبل از ین فضیلت عام خوارج را که بسبب ایمان و عبادات داشتند چرا بسبب بعدن فضیلت خاص که حب علی بن ابیطالب علیه السلام و قائل بودن بفضائل ایشان باشد بباد داد و خود را مورد عتاب الهی بمقتضای لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون ساخت و اگر بگوید که رفع فضیلت خاص موجب ارتفاع فضیلت عام گردید مناقض قول خود شده باشد و معهذا این شیعیان نیز همین جواب خواهند داد و انصافا یکی از امور مضحکه این است که با وجود این جمود ذهنی که دارد میخواهد که دست از متابعت اهلبیت علیهم السلام برداشته بقواعد علوم نظری مطلب خود را مثبت سازد و نمیداند که این خیال محال است که میان جمله نظریه و اقعیه و میان تحت حقه که منحصر در طریق اهلبیت است انفکاک واقع شود حاصل اینکه بسبب کمال غباوت معنی کلام اهل نظر که العام لا یرتفع بارتفاع الخاص باشد نفهمیده گمان کرده که از هر جا که خاص مرتفع شده لابد است که عام باقی باشد و این بدیهی البطلان است ایا میتواند شد که با وجود ارتفاع انسانیت زید حیوانیت او باقی باشد بس قائل را میرسد که چرا جائز نباشد که میان فضیلت خاص و فضیلت عام در ما نحن فیه علاقه مثل علاقه حقیقت نوعیه و جنسیه باشد که در هر یاده از مواد متحد فی الوجود است پس عدم آن عین عدم این خواهد بود و ایضا معلوم نیست که حق سبحانه و تعالی فضیلت عام ابلیس را چرا بنابر عدم فضیلت خاص که عدم سجده آدم باشد از معرض اعتبار ساقط نموده و همچنین کلام در ابولهب هم جاری میتواند شد و ایضا معلوم نیست که فضیلت عام کدام لوازم دارد و اگر بزعم او این است که لوازم فضیلت عام اینست که هر چند فضیلت خاص نباشد ای فضیلة کانت آدمی باید ناجی و از اهل بهشت

باشد پس چه اسلاف او و سایر اهل اسلام اهل کتاب را اهل نار می دانند و اگر منظور نیست که فی الجمله بحسب بعضی
چیزها امتیاز داشته باشد پس برای شیعیان چه ضرر داشته باشد زیرا که اینها میگویند که ان لازم نمی [illegible]
و حالت [illegible] معلوم نیست که چه چاره خواهد بست برای اینکه حق تعالی بنا بر مصلحتی که [illegible]
[illegible] حال اینکه نظر بفضیلت عام باوجود گناه داشتن باید عذاب بر آنها [illegible]
دیگران [illegible] طائل بطرف شیعیان عناد نمود که ایشان بپاس فضیلت علوی [illegible] از سادات
هر چند [illegible] قائل به امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نباشند تبرا نمی نمایند پس این محض گمانی
[illegible] بیان آمد که هرگاه یقینا بثبوت رسد که فلان کس هر چند امام زاده باشد مثلا منکر
یکی از اصول [illegible] یکی از ضروریات دین ایشان امامیه است و بیزاری میجویند و تبرا می نمایند و او را از جمله
[illegible] تا وقتی که بثبوت نرسد و از احوال کسی که بظاهر مسلمان باشد اطلاع حاصل نشده باشد
[illegible] مطلقا از و تبرا نمی نمایند و بر او لعن نمیکنند خواه از اولاد علی بن ابیطالب باشد و خواه از نسل
ابی بکر و عمر [illegible] را بد میدانند و محمد بن ابی بکر را ستایش مینمایند و همچنین بر خدمت ام سلمه رضی الله عنها
[illegible] هم در باب خدیجه و زینب رضی الله عنها بخلاف عائشه و حفصه حاصل اینکه تا وقتی که بدی
[illegible] هر چند روایات مختلفه وارد شده باشند برای خاطر داری ابی بکر و عمر و مریدان آنها
[illegible] از زمره اعدای دین حساب کنیم تو خواه از ما خوشنود شوی و خواه ملال اندوزی
[illegible] خواه ملال و اگر با وجود اینهمه کسی بسبب خباثت باطن که دارد بطرف شیعیان
[illegible] سادات و امام زادها هر چند منکر امامت باشند احادیث مدح وضع مینمایند تا بر
[illegible] برای خود چاره جویند پس درین صورت چه جواب خواهند داد برای دفع شبهه [illegible]
[illegible] اهل اسلام و پیغمبر ایشان در باب فاطمه و تزویج زوجه زید و [illegible]
[illegible] مثال اینها همچنین چاره بسته باشند با جمله اگر ابواب کمالی [illegible]
[illegible] فاستقم کما امرت و لا تکن من الظالمین و قال الناصب [illegible] علیه [illegible]
عجیبه که مسمی بتحفه اثنا عشریه است بعد از گذشتن [illegible] قرن [illegible] از هجرت [illegible] الانام علیه و علی [illegible]
و اصحابه التحیة و السلام [illegible] تحریر یافت و نقش اختتام پذیرفت بحمد الله و المنه [illegible]
[illegible] امید داریم [illegible] که این تحفه [illegible]

مقبول درگاه خود ساخته جمیع مومنین و مومنات را ازان بهره وافر عطا فرماید و راقم این رساله را اجر جزیل
و ثواب عظیم تفضل نماید بمنه و کمال کرمه و مسئول بصد تضرع و زاری از جناب او تعالی آنست که اگر فی الواقع
بالغزش قلمی در اثنای تقریر و تحریر بانچه مرضی او تعالی نباشد در حق خود و دوستان خود درین رساله واقع شده
باشد بمحض عنایت بی غایت خود ازان عفو و تجاوز کند و در دنیا و آخرت بدان مواخذه نفرماید ربنا
لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا
ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا
علی القوم الکافرین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله واصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم
الراحمین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین اقول خاتمه این عجاله نافعه متضمن آنکه جناب حکیم
علی الاطلاق از غایت لطف و مصلحت بر خود التزام نموده که در هر عصری که باغوای ابلیس و تلبیس ابالسه
و شیاطین در اصناف بنی نوع انسان بهم رسند و با حداث بدعات و شبهات خواهند که عوام مسلمین را
در ضلالت انداز ند او تعالی و تقدس بازای آنها بمقتضای لکل فرعون موسی بعضی از بندگان خود را
موفق و مسدد سازد تا بحجج قاهره و براهین باهره صنوف شبهات مموهه مسکه مزخرفه آنها را مضمحل و
باطل گرداند و مصدق این مقال نظر بانچه میان نمرود و جناب ابراهیم و میان سامری و فرعون و جناب
موسی و میان مشرکین مکه و جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین گذشته ظهور تام دارد
و ازینجاست که جناب علی بن محمد علیه الصلوات والسلام میفرماید لولا یبقی بعد غیبة قائمکم
علیه السلام من العلماء الداعین الیه والدالین علیه والذابین عن دینه بحجج الله
والمنقذین لضعفاء عباد الله من شباک ابلیس و مردته و من فخاخ النواصب لما بقی
احد الا ارتد عن دین الله عز و جل و لکنهم الذین یمسکون ازمة قلوب ضعفاء الشیعة
کما یمسک صاحب السفینة سکانها اولئک هم الافضلون عند الله عز و جل و همچنین
در صواعق محرقه ابن حجر از ابن عباس روایت نموده ان النبی قال ما ظهر اهل بدعة الا اظهر الله
فیهم حجة علی لسان من شاء من خلقه و جوبا علی هذه السنة و لا تجد لسنة الله تبدیلا
چون درین اوان بعضی از ابالسه زمان بخیال خام اینکه خطه هندوستان درین روزگار از انفاس
علمای اعلام شیعه نامهم اسمه شرفا و بکرمته خالیست خواست که بمشابه سامری مسلمین را بافسون ناموزون

کہ حالی جسد لہ خوار باشد کہ گوسالہ پرستی خواند او تعالی شانہ از کمال الطاف و اکرام بندہ ذلیل خود را توفیق
ساخت کہ باین کلام مختصر کہ در ابطال سحر ناصب عداوت اهلبیت بمنزلہ ید بیضا بود اند شد بمصداق جاء الحق
و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا تمام حبال مکائد او را متشتت و متلاشی گردانید و کانہ لم یقع سعیہ
مشوہم هیچ با من اگرچہ سحر سامری دانی ؛ زبانم در سخن گفتن ید بیضاست میگویم اما قولہ علیہ ما علیہ
در سوره خاتمہ او موافق شرطیکہ در ابتدای این کلام باین اشاره رفتہ بود درین جا ضب اقول پس وصیت
بیفروغ چنانچہ بحمد اللہ و توفیقہ بوجہ احسن بوضوح پیوست فلعنة اللہ علی الکاذبین و بر ناظرین
این رسالہ مخفی و پوشیده نیست کہ بحمد اللہ تعالی و توفیقہ با وجود اینکہ در دیباچہ این جزء [illegible] ملتزم شده ایم
کہ بغیر از آیات و احادیث معتبره کتب مخالفین و اقوال ایشان احتجاج نمائیم در معرض احتجاج بغیر از آیات و احادیث
متفق علیہا و اقوال علمای ایشان حدیثی از احادیث امامیہ ذکر نکرده ایم و هذا من الفضائل التی لا تنکر و للہ
الحمد علی ذلک قولہ اگر فلتہ لسانی یا اثر تشم غلطی در اثنای تحریر و تقریر الخ اقول لیس هذا اول قارورة
کسرت فی الاسلام چون بیعت امام شما فلتہ واقع شده اگر فلتہ لسانیہ تاسیا بتبعیۃ الامام اعظم واقع شد
عجیب نباشد اما چون خلیفہ ثانی فرموده اند کہ فمن عاد الی مثلہا فاقتلوه التماس عفو و تجاوز از ان متضمن
مخالفت خلیفہ ثانی کہ امام شماست خواهد بود و اما آنکہ بما مغفرت از جناب حق سبحانہ و تعالی با وجود اصرار
بر گناه و احداث بدعات پس دلالت میکند بر اینکہ بگوش هوش ایشان نرسیده کہ توبہ اهل بدعت اصلا
مقبول درگاه حق سبحانہ و تعالی نیست چنانچہ دلالت میکند بر آن روایت بیهقی کہ جناب سید المرسلین فرموده کہ
لا یقبل اللہ لصاحب بدعة صلوة و لا صوما و لا صدقة و لا حجا و لا عمرة و لا جهادا و لا
صرفا و لا عدلا یخرج من الاسلام کما یخرج الشعرة من العجین ایضا قال عن حمید بن ابی حمید
ربیعہ قال رسول اللہ صلعم ابی اللہ لصاحب البدعة بالتوبة قیل یا رسول اللہ و کیف ذلک
قال انہ قد اشرب قلبہ حبها و ایضا صاحب صواعق محرقہ آورده است از طبرانی و بیهقی و ضیاء کہ
ان اللہ احتجز التوبة علی صاحب کل بدعة و ایضا بعضی احادیث وارد شده است کہ حاصل
مضمون آن این است کہ شخصی تا مدت مدیدی برای تحصیل دنیا از وجہ حلال نمود چون او را میسر نشد تا یک
مدت دیگر از وجہ حرام بدل جد و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم مراد خود نرسید شیطان
مجسم شده پیش او آمده گفت کہ تا این مدت از وجہ حلال و حرام طلب دنیا کردی و از دنیا میسر نشد الحال

الحال اگر بگفته من عمل نمائی البته بمراد دل خود میتوانی رسید و کام جان از شهد مقصود شیرین میتوانی ساخت
چون آن شخص از آن مرد استفسار نمود شیطان در جواب گفت که مرد حقیقی در این [illegible] باشد بر خلاف
طریقه نبوی مردمان را دعوت باید فرمود و آن مرد فریفته دنیا بر طبق آن عمل نموده جمعی کثیر از مردمان را در ضلالت
انداخت روزی چند برین نگذشت که دنیا با این جمع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاده از آنچه
متمنای او بود پیش خود آماده و مهیا یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکر کرد
که و اسفاه چه کار می کردم که دین خود را بدنیا فروختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم پس ریسمانی برگرفت
و بعضی از [illegible] افروخته خود را بآن بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه تعالی نمود جناب
حق سبحانه تعالی به پیغمبری از پیغمبران خود را وحی نمود که برو پیش این بنده من و بگو که اگر خود را اینقدر بسته
نگاهداری که گوشت و پوست و استخوانت از هم جدا شود تا کسانی که در ضلالت انداخته هدایت نمائی توبه تو
هرگز مقبول نیست و ها ختم بالدعاء تلك الرسالة ومنا الدعاء وعلى الله
الاجابة فاقول كما قال نوح النبي اللهم اعداء اهلبيت الرسول
مكروا مكرا كبارا وقالوا لقومهم لا تذرن الهتكم ولا تذرن
ودا ولا سواعا ولا يغوث ويعوق ونسرا وقد
اضلوا كثيرا فلا تذر على الارض
من الكافرين ديارا انك ان تذرهم
يضلوا عبادك ولا يلدوا الا فاجرا
كفارا رب اغفر لي ولوالدي
ولمن دخل بيتي مومنا
وللمومنين والمومنات
ولا تزد الظالمين
الا تبارا

در مطبع مجمع البحرین باهتمام محمد [illegible] سید محمدشاه موسوی حلیه طبع پوشید